

مسعود کی بود؟

عملیات خیانت متدوام

Operation Enduring Betrayal

۱۹۷۵-۲۰۰۱



احمد شاه مسعود

میر عبدالرحیم عزیز

ایالت ورجینیا - امریکا

هر خائن به این خاک با سرافگندگی فناء خواهد شد



از خلاف و از خیانت باش دور
تا بود پیوسته در روی تو نور

به قدر آن خیانت دور گردی
ز اصل دوستی مهجور گردی

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار
۴	اول - احمد شاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی پاکستان (آی اس آی)
۱۷	دوم - احمد شاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی شوروی (کی جی بی)
۳۵	سوم - احمد شاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی امریکا (سی آی ای)
۵۷	چهارم - احمد شاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی ایران (واواک)
۶۵	پنجم - احمد شاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی هند (راو)
۷۵	ششم - احمد شاه مسعود جاسوس همه کس (1)
۸۰	هفتم - احمد شاه مسعود جاسوس همه کس (2)
۸۶	هشتم - حملات ۱۱ تروریستی سپتامبر ۲۰۰۱ و تحمیل احمد شاه مسعود بر ملت افغان
۸۹	نهم - احمد شاه مسعود- گلبدین حکمتیار: تیزاب پاشی به روی زنان
۹۲	دهم - سرافکنگی دایمی حامیان احمدشاه مسعود
۹۷	یازدهم- احمد شاه میتوانست تنها ضد پشتون باشد، نه خائن ملی
۱۰۰	دوازدهم - اگر احمد شاه مسعود زنده می بود!
۱۰۳	سیزدهم - چرا احمد شاه مسعود ضد شیعه و ضد هزاره بود؟
۱۰۸	چهاردهم - دیدار دو خائن: وکیل و مسعود
۱۱۳	پانزدهم - چرا احمد شاه مسعود پهلوان احمد جان را به هلاکت رساند؟
۱۱۷	شانزدهم - عقد معاهده مخفی بین احمد مسعود و تاجیکستان
۱۲۱	هفدهم- بی وجدانی ربانی تکرار میشود
۱۲۴	هژدهم - اسرار غیر واقعی پنجشیر افشاء گردید
۱۲۷	نوزدهم - احمدشاه مسعود و قاچاق سنگ های قیمتی
۱۳۱	نتیجه
۱۳۲	منابع

پیشگفتار

مضامینی که به ارتباط عملکرد ضد ملی "احمدشاه مسعود" از دید خوانندگان میگذرد، حاصل تحقیق اینجانب است که بر مبنای اسناد، گزارشها و کُتب منتشره تحریر گردیده است. این مضامین بر اعمال ضد میهنی احمدشاه مسعود روشنی انداخته و نیات واقعی او را در مورد افغانستان به اثبات میرساند. احمدشاه مسعود میخواست در رأس هرم سیاسی افغانستان قرار گیرد و در صورت لزوم برای رسیدن به هدف، افغانستان را به کمک اجانب به شمال و جنوب تقسیم نماید. روی همین دلیل از هیچ نوع خیانت به افغانستان و جاسوسی به نفع اجانب احتراز نکرد. محتویات این کتاب خیانت احمدشاه مسعود را به میهن به اثبات میرساند و نیات واقعی او را افشاء مینماید. بر علاوه، مضامین متعدد دیگری به ارتباط تعصبات قومی، مذهبی، نژادی، قاجاق و فروش سنگ های قیمتی و اعمال ضد بشری احمدشاه مسعود مانند کشتار در افشار هم ضمیمه شده است تا هموطنان طور کامل هویت ضد انسانی وی را بشناسند. در تحقیق و تحریر این سلسله مضامین، هیچگونه بغض و عداوت قومی و نژادی به کار برده نشده و از کلمات توهین آمیز قومی، طوری که در میان حامیان احمدشاه مسعود مروج است، احتراز گردیده است. عملکرد ضد میهنی مسعود به هیچ وجه ربطی به مردم محله پنجشیر ندارد. هر فرد و یا گروه مسؤول اعمال نیک و بد خویش است. اما افراد و یا گروهی که از عملکرد ضد ملی و خیانت به میهن یک یا چند خیانت پیشه حمایت میدارند، مانند فرد و گروه خائن در تاریخ مورد قضاوت قرار خواهند گرفت. سهراب در رساله اش به اسم خورشید خراسان: از شخصیت سازی دروغین تا قهرمان پرستی تهوع آور می نویسد:

اگر دانشمندی و ادیبی در بین مردم عرض وجود کرده است، مردم ما او را چون مردمک چشم عزیز و حرفش را حکم بی برگشت دانسته اند. اینها از حسنات این ویژه گی است که باید تکاملش داد و از آن به نفع جامعه بهره گرفت. ولی مضراتش در اینست که در مقاطعی اشخاص فاسد، ستمگر، فروخته شده و خاین به ناحق جامعه قهرمان به تن کرده و با سرنوشت وطن بازی کرده اند. آن سنت جامعه این مفاسد را نیر شخصیت پنداشته و در گروهش مانده اند.

این مقالات میتواند مبنای تحقیقات بیشتری برای پیروان و مخالفان "احمدشاه مسعود" گردد. پیروان "مسعود" او را قهرمان میپندارند و مخالفان هم عکس نظر موافقان را اظهار مینمایند. هر یک از این مضامین بر یک گوشه از روابط تنگاتنگ مسعود با دستگاه استخباراتی یک کشور خارجی و توطئه علیه افغانستان و مردمش روشنی می اندازد. پیروان مسعود تا چندی قبل از همه معاهدات مخفی و علنی "مسعود" انکار میکردند و میگفتند که این همه ساخت و بافت مخالفان است. بعدها که اسناد غیر قابل انکار در سطوح ملی و بین المللی روی صحنه آمد، پیروان "مسعود" نظر دادند که این همه داد و ستدها تکتیکی و یا ستراتیژیک

بوده است. برعکس مخالفان اظهار عقیده مینمایند که نمیتوان اعمال ضد ملی و ضد میهنی را تکتیک و ستراتیژی شمرد و هر خیانت را که زادهٔ نبوغ خیانتکار است، ابتکار ستراتیژیک جلوه داد. بدون تردید که احمدشاه مسعود در یک ساحه واقعاً نبوغ داشت: استفاده از سازمانهای جاسوسی کشورهای بیگانه در محو و یا از صحنه دور ساختن رقبای سیاسی و قومی خود که فردی و یا گروهی نتواند او را به مبارزه بطلبد تا قادر گردد یکه تاز در اریکه قدرت تکیه زند و یا حد اقل امیر افغانستان شمالی گردد. برای رسیدن به هدف، مسعود خود را به هر سازمان جاسوسی ذی‌علاقه در قضایای افغانستان فروخت و حتا حاضر شد که افغانستان را به سوی تجزیه و نابودی هم بکشد. اگر عمرش بقاء میکرد، بدون تردید به چنین یک عمل غیر شرافتمندانه مبادرت میورزید. سیر تاریخی عملکرد مسعود علیه افغانستان را میتوان "**عملیات خیانت متداوم**" نامید که صدمات جبران ناپذیری به افغانستان وارد کرده است. باید خاطر نشان ساخت که حامیان احمد شاه مسعود در امریکا با استفاده از روش و هدایات رهبر، به در و دیوار اف بی آی و سی آی ای هم کوبیدند تا اطلاعات راست و دروغ رقبای خود و منتقدین مسعود را در اختیار سازمانهای جاسوسی امریکا بگذارند. البته که پول گزاف و عاید خوبی هم نصیب شان گردید. بعضی از مضامین از شقاوت، روش ضد بشری و اعمال ضد کرامت انسانی احمدشاه مسعود در داخل کشور پرده بر میدارد و هویت واقعی او را به مردم می‌شناساند. احمدشاه مسعود چهره ذلیل خود را همراه با تبسم خود فروشانه به اربابان اجنبی به نمایش میگذاشت، اما در رویارویی با مردمش سخت سنگدل و قسی القلب بود که از هیچ نوع شرارت و خصومت دوری نجوئید.

احمدشاه مسعود بعد از عروج نسبی اش به کمک اجانب در میدان نبرد و سیاست، آرزو داشت که روزی امیر افغانستان بشود. به عقیده الکزاندر لیاخفسکی نویسندهٔ کتاب **توفان در افغانستان** (ترجمه: عزیز آریانفر)، شوروی معتقد بود که "احمدشاه مسعود میتواند روزی به یک شخصیت برجستهٔ سیاسی مبدل گردد که اتحاد شوروی ناگزیر خواهد که با او همکاری نماید." این یک پیشگویی کاذب بود. در حقیقت این شوروی بود که احمدشاه مسعود را برای کسب مقام شامخ سیاسی از قبل آماده ساخته بود و در همان جهت سوق داد، اما سرانجام یکی آن به تاریخ پیوست و دیگری جهان را وداع گفت. امریکا، ایران، هند، برتانیه و فرانسه هم از شخصیت خدشه پذیر احمدشاه مسعود در اعطای پول مستقیم شدند و برای خوشنودی اش عناوین "قهرمان"، "مبارز دلیر" و "ناپلیون شرق" را به وی تفویض کردند که بتواند از نظرگاه روانی او را بیشتر نزد سازمان های جاسوسی آسیب پذیر سازد که کارگر هم واقع شد.

کبیر توخی در صفحهٔ ۱۷ رسالهٔ خود به اسم: **بیانید، جمعیت، شورای نظار و مسعود را بهتر بشناسیم**، می نویسد:

کیش شخصیت مسعود چون "قهرمان یکه تاز جهاد" و "فاتح کابل" طرفهٔ العین شکل نگرفت، بلکه محصول تبلیغات منظم و سیستماتیک عمال مخفی دولت ببرک - نجیب از همان آغاز تجاوز شوروی به افغانستان بود. فی المثل در خارج از کشور پرچمی ها و خادی ها فوتوهای "قهرمان مسعود" را به در و دیوار خانه و دکانهای خود می آویختند. هکذا در سال ۱۳۵۹ در زندان های دولت دست نشانده هزاران بار دیده و شنیده می شد که چگونه "ستمی" ها و خادی های مخفی شده در درون احزاب و تنظیم های جهادی مسعود را

شکست ناپذیر جلوه داده، جبههٔ پسیف او را در مرکز صحبت ها و دید زندانیان قرار می دادند.

شخصیت ضد میهنی و آسیب پذیر احمدشاه مسعود از فرار به سوی پاکستان در سال ۱۹۷۵ و با به راه انداختن توطئه هایش با سائر همراهان علیه افغانستان، آغاز شد و به سوی تکامل ننگین پیش رفت. رحمت الله صافی در رساله اش به اسم "مسعود پیژنی: قهرمان ملی یا خائن ملی؟" می نویسد:

حینیکه جهاد ضد قوای شوروی و کمونیست های افغانستان آغاز شد در همان وقت نام مسعود بلند شد و شهرت یافت. در پاکستان، عکس های رنگین مسعود بر دکانها، کمپ های مهاجرین و تکسی های شهری نصب گردید. بی بی سی هم به او لقب شیر پنجشیر و یا عقاب پنجشیر را داد. بی بی سی تبلیغ میکرد که مجاهدین یعنی مسعود و پنجشیر یعنی افغانستان (ص. ۷).

آموزشهای ضد میهنی و انسانی را در پاکستان آموخت و بعد برای گسترش آن به شرق میانه فرستاده شد تا بیشتر شست و شوی مغری شود و برای خیانت به افغانستان و مردمش بهتر آماده گردد. سیت جونز (Seth Jones) در کتابش در گورستان امپراتوری ها (In the Graveyard of Empires) مینگارد که "احمدشاه مسعود آموزش گوریلائی را در مصر، فلسطین و لبنان تجربه نمود." حین برگشت به پاکستان نخست کلاً در خدمت سازمان جاسوسی پاکستان (آی اس آی) قرار گرفت و از همین زمان به بعد دروازه های سازمان های جاسوسی کشورهای دیگر به رویش باز گردید و حیات نکبتبار و پر از خیانت و جنایتش رنگ تازه گرفت و سیر صعودی را پیمود. یک نکته قابل یادآوری ست: به قول احمد ولی مسعود برادر احمد شاه مسعود، پاکستانی ها (آی اس آی) تخلص "مسعود" را به برادرم اعطاء کردند و از آن به بعد ما کلمه "مسعود" را در اخیر نام خود علاوه کردیم.

در اخیر باید متذکر شوم مجموع مضامینی که در اینجا به هم میهنان تقدیم میشود، به هیچوجه کامل نیست. بناءً از هموطنان تمنا دارم که اگر به اسناد و معلومات بیشتری در خصوص عملکرد "احمدشاه مسعود" دسترسی داشته باشند، آنها را در اختیار برادران و خواهران خود قرار دهند و بر غنای دانش سیاسی و تاریخی شان بیافزایند. همچنان از هم میهنان خواهشمندم که هویت سائر جنایتکاران و میهن فروشان را افشاء نموده و از این طریق خدمت ارزشمندی به کشور و مردم خویش انجام دهند.

اول

احمدشاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی پاکستان

(آی اس آی - ISI)

احمدشاه مسعود تا زمان ترورش توسط تروریست های القاعده که به عقیده یک عده با کمک مزدوان قسیم فهیم انجام شد، يك جاسوس چند جانبه به شمار میرفت. او در خدمت هر کشور خارجی که به وی پول و قدرت عرضه میکرد، قرار میگرفت. حامیان احمد شاه مسعود جاهلانه سعی میورزند تا حقایق تاریخی را دگرگون جلوه داده و یا از آن انکار نمایند. در هر دو صورت، تا حال به جز سرشکستگی و سرافکندگی چیز دیگری نصیب شان نشده است. اعمال زشتی که از جانب قهرمان ساختگی شان به ارتباط خیانت به وطن سر زده است غیر قابل شمار است. بهتر است که اول روابط او را با "آی اس آی" پاکستان از نزدیک مورد توجه قرار بدهم.



احمدشاه مسعود با قاضی حسین رهبر جماعت اسلامی پاکستان و پیشوای همه گروههای جهادی

جریانات سیاسی تاریخ کشور در ۵۰ سال اخیر ثابت میسازد که احمدشاه مسعود تا کدام اندازه با پاکستانیها نزدیک بود و چه دساتیری را از جانب آی اس آی در تخریب افغانستان به مرحله اجرا گذاشت. اگر تا اکنون زنده میبود و در رأس قدرت قرار میداشت، بدون تردید برای خوشنودی پاکستانیها حتی معاهده دیورند را هم به رسمیت میشناخت. احمدشاه مسعود مانند سیاف، ربانی، گلبدین، خلیلی، محقق، مزاری و دوستم و سائرین، یکی از مسببین اصلی برپادی ها و ویرانی های افغانستان بود و در این عرصه، از هیچ عمل

شنیع خودداری نکرد و از هیچگونه خیانت به کشور و فروش آن به دشمنان افغانستان ابا نوری. جای دارد که او را "اسطوره خیانت و شقاوت" بنامیم.

در سالهای ۱۹۷۶ - ۱۹۷۳ ریاست جمهوری محمد داوود، مناسبات افغانستان و پاکستان رو به وخامت گذاشت و پاکستان برای بی ثبات ساختن افغانستان به اقدامات متنوعی دست زد. یکی از آن اقدامات استعمال افراد و گروههای اسلامی بود که به پاکستان فرار نمودند و مستقیماً در خدمت آی اس آی، یعنی سازمان جاسوسی پاکستان قرار گرفتند. افرادی مانند برهان الدین ربانی، احمدشاه مسعود، گلبدین حکمتیار و سائر همراهان، آموزشهای تروریستی دیدند و توظیف شدند که علیه کشور مادری شان دست به فعالیت های تخریبی و تروریستی بزنند. درینجا بعضی کتب و اسناد قابل اعتبار را منحیث مأخذ مورد ارزیابی قرار داده و خواهیم دید که احمدشاه مسعود برای به دست آوردن پول و غصب قدرت با دشمنان خارجی و داخلی افغانستان در معاملات علنی و یا مخفی داخل بود.



احمد مسعود شاه و گلبدین حکمتیار حین امضای موافقتنامه در حضور اعجاز الحق پسر ضیاء الحق و یکی از اعراب فعال (شاید عبدالله عزام) در افغانستان

بعد از استقرار نظام جمهوری در افغانستان در سال ۱۹۷۳، روابط پاکستان و افغانستان رو به سردی رفت و پاکستان افغانستان را متهم به حمایت از جدائی طلبان بلوچ نمود. ذوالفقار علی بوتو صدراعظم وقت پاکستان تصمیم گرفت که محمد داوود را در تنگنا قرار داده و از وی انتقام بکشد و سر انجام نظام جمهوری را در افغانستان سقوط دهد.

نظر به گزارش www.issi.org.pk/journal/2002 "بین ۱۹۷۵-۱۹۷۳، پاکستان به تعداد تقریبی ۵۰۰۰ اسلامبست را که اکثر آنها جوانان مسلمان مخالف نظام جمهوری بودند، در اردوگاههای مخفی نظامی در اتمک برای تخریب افغانستان آموزش داد. در اواسط ۱۹۷۵، حملات مخالفین نظام جمهوری

مورد حمایت پاکستان در شرق افغانستان اتفاق افتاد. معروفترین شورش مورد حمایت پاکستان علیه نظام جمهور اول در روز ۲۱ جولای ۱۹۷۵ در پنجشیر صورت گرفت که با خشونت سرکوب گردید. "سایت www.institute-for-afghan-studies.org همچنان گزارش داد که "بعد از به قدرت رسیدن داوود در سال ۱۹۷۳، احمد شاه مسعود و سائر افراد سازمان اخوان به سوی پاکستان فرار کردند. مسعود در آنجا توسط حکومت ذوالفقار علی بوتو (در واقعیت آی اس آی) منحیث خرابکار تربیه شد و در سال ۱۹۷۵، به هدایت آی اس آی برای تخریب حکومت داوود به پنجشیر برگشت. بعد از ناکامی، احمدشاه مسعود دوباره به پاکستان فرار نمود." ناگفته نباید گذاشت که عکس العمل شجاعانه مردم پنجشیر علیه عملکرد ضد ملی مسعود هم باعث شد که توطئه او در آن زمان به شکست مواجه شود. پیتر تامپسن (Peter Tomsen) فرستاده امریکا نزد گروه های جهادی در پاکستان بین سالیان ۱۹۸۹-۱۹۹۲ در صفحه ۱۰۸ کتابش به اسم **جنگ های افغانستان (The Wars of Afghanistan)** مینگار:

بوتو به آی اس آی و نصیرالله بابر رئیس قوای پولیس قبایل ایالت سرحدی شمال غربی پاکستان هدایت داد که جوانان پناه گزین افغان را در منطقه اتک آموزش نظامی بدهند. آی اس آی و بابر حکمتیار را به حیث رابطه با این گروه تعیین نمودند. در جولای ۱۹۷۵، آی اس آی، گروه کوچک مسلح افغان را به افغانستان برگرداند. احمد شاه مسعود به دره پنجشیر فرستاده شد. سائر دسته های کوچک به سوی لغمان، ننگرهار و بدخشان رفتند. حکمتیار در پاکستان باقی ماند.

پیتر تامپسن همچنان می نویسد که یکی از اهداف مسعود به دست آوردن پول و اسلحه از پاکستان بود. در جریان ملاقات با مرزا اسلم بیگ، لوی درستیز پاکستان، احمدشاه مسعود به هدف خود رسید. بیک به وعده خود وفا کرد و لاری های اسلحه و مهمات به دخیره خانه نزدیک به چترال فرستاد. در آنجا داوود میر و احمد ضیاء مسعود لاری ها را تخلیه کردند و بار های اسلحه و ۷۰ میلیون روپیه پاکستانی را تسلیم شدند (ص. ۴۱۵).

این سه گزارش حقایق انکارناپذیری را در مورد استخدام احمدشاه مسعود توسط سازمان جاسوسی پاکستان (آی اس آی) نشان میدهد و این هنوز آغاز کار است. مسعود گذشته تاریک داشت که تا حال آشکار نشده است. قبل از تحقیق بیشتر، باید یادآور شوم که مضمونی تحت عنوان "پیشینه ناگفته احمد شاه مسعود" در وبسایت <https://afghaneve.org/2020/09/07/ahmad-shah-massoud/> به نشر رسیده که ادعا میکند "احمدشاه برای حکومت محمد داوود جاسوسی میکرد و روی همین دلیل مناسباتش با گلبدین حکمتیار برهم خورده و غیر قابل ترمیم گردید." بر مبنای عملکرد گذشته احمدشاه مسعود یعنی "عملیات متداوم خیانت" ادعای مضمون متذکره قابل تأمل است. کتب و اسناد بیشتر را موشکافی میکنیم.

در پاکستان بود که احمدشاه مسعود با بن لادن آشنائی یافت و دوستی بین شان برقرار گردید. نظر به عقیده گتی گنن که در کتابش به اسم **I is for Infidel: From Holy War to Holly Terror**، نگاشته است، "این بن لادن بود که بعد از برگشت از سودان در ماه می سال ۱۹۹۶، حکمتیار و مسعود را آشتی داد" (ص. ۱۷). مسعود هیچ زمانی بدبین بن لادن نبود، بلکه با دید احترام به او می نگرست. مسعود نظر به شهادت کتاب

از دید چشمان دشمنان ما (Through My Enemies' eyes) به ازویستیای (Izvestiya) در ماه دسمبر ۲۰۰۰ گفت: "او یعنی بن لادن، من حیث یک فرد نظامی و یا تروریست به کشور نیامد. او به مانند یک فرد ملکی آمد که جنبش اسلامی مجاهدین را از نظر تشکیلاتی و معنوی حمایت نماید" (ص. ۳۷). باید علاوه نمود که "به بن لادن اجازه داده شد که داخل افغانستان بیاید و برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی و آن زمان صدراعظم برایش پاسپورت افغانی داد" (ص. ۱۵۲). کی میتواند شک نماید که سی آی ای از رابطه نزدیک احمدشاه مسعود با بن لادن آگاه نبود؟

حضرت عبدالحق مجددی در کتاب خود به نام افغانستان: از امیر کبیر تا رهبر کبیر هم پرده از خیانت های گروه های فراری به پاکستان برداشته و افشاگری میکند. مجددی در صفحه ۵۷۱ کتاب خود مینویسد:

دولت داودی به دستگیری اعضای برجسته و سرکرده اخوان المسلمین افغانستان شروع کرد که در قدم اول یکنفر بنام انجنیر حبیب الرحمن را که سر جماعه شاگردان پوهنتون که خود را جوانان مسلمان می گفتند گرفتار نمود و به زندان انداخت... این اولین نفر طلاب مبارز بود که از طرف رژیم جمهوری اعدام شد... متباقی اعضای مبارزین اسلامی دستگیر شده و به زندان انداخته شدند و عده ای از ایشان موفق به فرار گردیدند که اول به مناطق قبایل آزاد چون تیراه، باجور، وزیرستان و گرم رفتند که بعد تر از آنجا با حکومت ذوالفقار علی بوتو در پاکستان رابطه پیدا کرده و به پیشاور راه یافتند در آنجا مرکزیت و دفتر گرفته علیه رژیم محمد داود خان به فعالیت های تبلیغاتی و نشراتی پرداختند که کمی بعد تر در سال ۱۳۵۴ هجری/ شمسی به قیام مسلحانه آغاز نمودند. اینجا و آنجا در لغمان، بتی کوت، کنر، نورستان، بدخشان، پنجشیر، پکتیا و پکتیکا بالای افراد حکومتی و تعمیرات دولتی حمله نمودند.

مجددی جرأت نکرد اسمای اشخاصی را که در خدمت پاکستان و سازمان جاسوسی آن قرار گرفتند، ذکر نماید. اما ابومسعود فاروقی، مهتم کتاب، در مورد حادثه پنجشیر اظهار میدارد که:

"آمر دسته مسلح حمله کنندگان بالای پنجشیر به نام خواجه محمد محفوظ و قوماتدان عملیات آن انجنیر احمدشاه مسعود محصل صنف دوم پولیتخنیک بود" (۵۷۲).

داکتر حقشناس مؤرخ و تیورسن شورای نظار در صفحه ۲۵۶ کتاب خود بنام دسایس و جنایات روس در افغانستان: از امیر دوست محمد خان تا ببرک، تلویحاً به توطئه های پاکستان اعتراف نموده لکن شهادت نشان نمیدهد تا هویت رهبر شورای نظار و سائر افرادی را که شامل توطئه پاکستان بوده و دست به تخریبات علیه افغانستان زدند، افشاء کند. همچنان شعوری و یا غیر شعوری از موقف بوتو در قبال موضع گیری او علیه رژیم جمهوری افغانستان حمایت میکند و او را با مخالفین داخلی داوود یکی میداند. حقشناس مینگارد:

نارضائیت های عمومی در افغانستان بوتو و گروه های مخالف محمد داود را در هر کجا که بودند موقع میداد تا علیه او دست بکار شوند و زمینه سرنگونی اش را فراهم سازند. کشف و خنثی کردن چندین توطئه های ضد دولتی از جمله علایم این نفرت عمومی بود.

در همین ایام فعالیت های گسترده و همه جانبه ای توسط نهضت (بعقیده مؤلف) جوانان مسلمان در داخل و خارج علیه رژیم محمد داود براه افتاد و در نتیجه قرار بر آن شد تا در يك روز معین در سرتا سر افغانستان قیام عمومی آغاز گردد. به هر حال این پلان در اغلب نقاط کشور بنا به عللی که معلوم نیست، عملی نشد. ولی بتاریخ اول برج اسد ۱۳۵۴ نخستین قیام مسلحانه جوانان مسلمان در پنجشیر و لغمان و لوگر طبق برنامه های قبلی (مؤلف از آی اس آی چیزی نمیگوید) صورت گرفت که از حمله در حکومت محلی پنجشیر اغلب جوانان یا شهید و یا گرفتار شدند و عده کمی نجات یافتند.

حقیقتاً، حادثه پنجشیر را بیان میکند اما نظر به جبن و ترس و وابستگی استعماری رهبر شورای نظر و سائر رهبران گروههای مورد حمایت آی اس آی از افشای هویت خائنان به کشور خودداری میورزد.

حال، کتب و منابع غیر افغانی را مورد ارزیابی قرار میدهم. اولیویر روی (Olivier Roy) محقق فرانسوی معتقد است که جنبش اسلامی ضد داوود در آن وقت به دو دسته تقسیم گردید. اعضای جوان این جنبش تحت رهبری گلبدین حکمتیار خواستار يك شورش عمومی بودند، اما ربانی به این عقیده بود که مردم به قیام عمومی آماده نبوده و باید يك روش طولانی را اتخاذ نمود و در اردو نفوذ کرد تا زمینه برای قیام عمومی آماده گردد. رای در صفحه ۵۴ کتاب خود به اسم اسلام و مقاومت در افغانستان (Islam and Resistance in Afghanistan) چنین مینویسد:

معلوم میشود که بوتو، رئیس جمهور پاکستان، به جوش آمد تا فوراً علیه پالیسی پشتونستان داوود دست بکار شود. برای رسیدن به هدف، بوتو از حکمتیار حمایت نمود. گروه های اسلامی در پشاور با هم یکجا گردیده و با دریافت اسلحه از اردوی پاکستان به انجام ماموریت در افغانستان اقدام نمودند. طرح این شورش منطقه ئی بود: مسعود مسؤول پنجشیر بود، مولوی حبیب الرحمن در لغمان وظیفه داشت، داکتر عمر در بدخشان، نصرتیار در هرات و حکمتیار در جنوبی توظیف شدند.

درین جا به وضاحت کامل و بدون کمترین شک و تردید، عمق ارتباط و وابستگی احمدشاه مسعود را با پاکستان مشاهده مینمائیم. سازمان جاسوسی پاکستان (آی اس آی)، رهبری کلیه افرادی را که در شورش و تخریبکاری در افغانستان فعالیت میکردند، به عهده داشت. باید متذکر شد که برهان الدین ربانی برای مدتی به حیث چلی در يك مسجد ایفای وظیفه میکرد. بعد از کودتای خلقی ها - پرچمی ها، آی اس آی او را در رأس جمعیت اسلامی قرار داد که از زمره گروه هفتگانه محسوب میشود. احمدشاه مسعود به همکاری خود با آی اس آی ادامه داد تا این که کی جی بی او را در دام انداخت و وعده رهبری را به او داد. احمدشاه مسعود دوباره به پنجشیر آورده شد تا از نزدیک زیر نظارت کی جی بی فعالیت نموده و دساتیر شوروی را در تخریب جهاد و عملکرد صلح روی دست گیرد.

مارتین اوانز (Martin Ewans) در صفحه ۱۸۰ کتاب خود به نام افغانستان: تاریخ مختصر مردم و سیاستش (Afghanistan: A Short History of Its People and Politics) مینگارد:

در سال ۱۹۷۴، محمد نیازی رهبر اخوان المسلمین با دو صد تن از همراهانش زندانی گردیدند. يك تعداد دیگر به سوی پاکستان فرار نموده و در آنجا حرکت مخالف دولت افغانستان را به وجود آورده و به راه انداختند. این گروه گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی را در خود داشت. حکومت پاکستان به آنها پناهندگی داده و از آنها علیه افغانستان به ارتباط داعیه پشتونستان استفاده میکرد. مهمترین اقدام آنها در دره پنجشیر بود، جانیکه يك تعداد به رهبری احمد شاه مسعود مختصراً بعضی مراکز حکومتی را اشغال کرده، قبل ازینکه عقب نشینی نمایند.

این اظهاریه مارتین اوان، بار دیگر وابستگی احمدشاه مسعود را به پاکستان و استخدام او را توسط آی اس آی ولو که موقتی هم بوده باشد، به اثبات میرساند. خواه حامیان مسعود خوش شوند و یا آزرده، چنین حادثه خائنانه در کشور اتفاق افتاده و هیچ کسی هم قادر به رد آن نیست. آیا عمال استعمار مربوط به احمدشاه مسعود قادر خواهند بود که این همه اسناد و کُتب را به ارتباط استخدام رهبرشان توسط سازمان جاسوسی پاکستان (آی اس آی) نادیده انگاشته و یا کتمان نمایند. اینک گزارش تاریخی ۳۰ نومبر سال ۲۰۰۱ مؤسسه جنگ و صلح در لندن را زیر عنوان اسلام آباد به ائتلاف شمال اظهار علاقه میکند مورد بررسی قرار داده و خواهیم دید که چطور اسناد و گزارشهای مختلف در این خصوص متمم یکدیگر شده اند. مؤسسه جنگ و صلح مینویسد:

ایران زمینه تماس را بین اسلام آباد و اسماعیل خان قومندان مورد اعتماد ایران در هرات مهیا ساخته است. مقامات ترکیه عین نقش را در نزدیکی دوستم و اسلام آباد بازی نموده اند. دویی مرکز مذاکره بین ربانی، رئیس جمهور خودساخته و مامورین سازمان امنیت پاکستان آی اس آی بوده است.

نویسنده این مضمون قبلاً تماس ربانی و آی اس آی را در مضمونی خود بنام نقاب سیاه از چهره ربانی پانین می افتد که در بعضی سایت ها موجود است، به اطلاع هموطنان رسانید. گزارش مؤسسه جنگ و صلح ادامه میدهد:

در دهه هفتاد، حمایت از احمد شاه مسعود، به مقاصد پاکستان کمک میکرد. به مسعود و دو مخالف دیگر، ربانی و تندرو دست راستی گلبدین حکمتیار، به پشاور پناهندگی داده شد. اگرچه مسعود يك تاجک بود، بوسیله CIA/ISI یکی از قومندانان گروه های هفت گانه شد که علیه شوروی ها بجنگد. سر انجام مسعود روابط خود را با پاکستان نسبت التفات بیشتر اسلام آباد به سوی گلبدین پشتون قطع نمود.

صرف نظر از خرابی روابط، احمد شاه مسعود تا دقایق آخر در خدمت پاکستانی ها بود. گزارش مؤسسه جنگ و صلح حاکیست، حینیکه بینظیر بوتو در کرسی صدارت پاکستان تکیه زد، "احمدشاه مسعود شخصی بنام جمعت الله جلال را نزد بوتو فرستاد. جلال نامه تبریکی احمد شاه مسعود را نسبت انتخاب بینظیر بوتو در پست صدارت پاکستان به وی سپرد و علاقمندی احمد شاه مسعود را به داشتن روابط نیک با پاکستان اظهار نمود"، اما تملق و کاسه لیبسی احمد شاه مسعود مورد پذیرش بینظیر بوتو قرار نگرفت. خرابی

روابط بین آی اس آی و احمدشاه مسعود، معنی برائت مسعود نیست. روابط نجیب و کی جی بی هم در روزهای نهائی حکومت دست نشانده شوروی به وخامت گذاشت که بالاخره منجر به سقوط نجیب گردید. فعالیت جاسوسی احمدشاه مسعود به نفع پاکستان و علیه کشورش قبلاً ثبت تاریخ شده و از آن گریز شده نمیتواند.

ببینیم که هموطنان ما در مورد احمدشاه مسعود و همکاری اش با آی اس آی چه نگاشته اند. حمید انوری مضمونی را تحت عنوان مراحل جهاد احمد شاه مسعود که در آرشیف سایت افغان - جرمن آنلاین موجود است، نگاشته و ارتباط احمدشاه مسعود را با پاکستان چنین توضیح میدهد:

با کودتای سرطان ۱۳۵۲ اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان دگرگونه گشت. بعد از کودتا تعدادی از رهبران (اخوان) زندانی و تعدادی دیگر مانند گلبدین، ربانی، مسعود و... به پاکستان فرار نمودند. فعالیت (اخوانی ها) با تحریک و حمایت پاکستان وارد مرحله جدیدی گردید. I.S.I و دولت پاکستان که در انتظار چنان روزی لحظه شماری داشتند، ورود فراریان اخوانی را با آغوش باز پذیرفتند و وعده بازشدن دفاتر سیاسی، تربیه نظامی و کمک های پولی و تسلیحاتی را به اخوان اعلان نمودند. جلسه اخوانی ها در پاکستان تحت نظر دولت و I.S.I دایر گردید و در آن جلسه امر جهاد علیه رژیم سردار داوود توسط رهبر جمعیت العلمای پاکستان اعلان گردید. گلبدین مسؤول نظامی (اخوان) و احمدشاه مسعود فرد دوم بخش نظامی تعیین گردیدند. تعلیمات نظامی (اخوان المسلمین) که در آن از افراد رهبری گلبدین و احمد شاه مسعود شرکت داشتند توسط جنرال نصیرالله بابر صورت گرفت. این تعلیمات نظامی مدت سه ماه را در بر گرفت که طی سه ماه طریق و شیوه تخریب پلها، کمین گیری، انفجارات و استعمال سلاح به اعضای (اخوان المسلمین) تعلیم داده شد. بعد از ختم دوره آموزش نظامی مطابق تصمیم دولت پاکستان وظایف هر فرد تعیین و با پول و سلاح جهت جهاد علیه رژیم سردار داوود دوباره به افغانستان فرستاده شدند.... بناءً احمدشاه مسعود و سائر (اخوانی) ها اولین کسانی بودند که به پاکستان قدم گذاشتند و در وابستگی با دولت پاکستان و I.S.I قرار گرفتند.

حین بازگشت به پنجشیر، از جوزای سال ۱۳۵۸ تا اوایل سال ۱۳۵۹، احمد شاه مسعود قتل يك تعداد از مجاهدین واقعی را که از بنیانگذاران مبارزه ضد شوروی بودند، روی دست گرفت. سهراب در رساله خود: "خورشید خراسان: از شخصیت سازی تا قهرمان پرستی تهوع آور" از اسمای قربانیان احمدشاه مسعود در دره پنجشیر نام میبرد:

از آنجمله احمد جان پهلوان بود که توسط مسعود به قتل رسید. سپس عظیم فارغ التحصیل مکتب ابوحنیفه از منطقه گلاب خیل را که یکی از جنگنده گان دلیر پنجشیر بود، بقتل رسانید. همچنان مسعود معلم دین محمد پنجشیری را نیز سر به نیست کرد. دیگران عبارت اند از معلم نور محمد مجاهد، مشهور به کارتوس، تاج، وصال از پنجشیر پائین، از قریه تاواخ خواجه میرزا و دیگران، از قریه سنگین خانه میر حسین که برادرش از

روابط مسعود بود. از قریه بابیه ولی فاروق، رازق و سیف الدین (یکی از سرگروپ های برجسته که در عملیات ضد روسی نقش فعال داشت). از قریه کرمان، نظر... و خلاصه احمد شاه مسعود تا اخیر سال ۱۳۵۹ در حدود پنجاه تن مبارز پنجشیری و تعداد زیادی از روشنفکران پنجشیری را بقتل رسانید و بعد مصروف تصفیه جبهات اطراف پنجشیر گردید. او در سال ۱۳۵۹ مجاهدین ملی اندراب را به بهانه نشان دادن راه مواصلاتی و وعده کمک سلاح به پنجشیر دعوت نمود و بعد همه را دست بسته به کام امواج دریای پنجشیر سپرد. همچنان در همان سال در پیشغوری پسر وکیل نصرالله خان را در یک شبیخون از میان برداشت، تا بالاخره بنام قومندان احمد شاه مسعود مشهور گردید.

از خلال همین اسناد و کتبی که تا حال به طبع رسیده است، میتوان عالم های معلومات را به ارتباط خیانت احمد شاه مسعود به مردم و میهن ما به دست آورد. حامیان وی در هر جایی که اند باید بدانند که کتمان حقایق برای همیشه امکان ندارد. دیر یا زود، کشورهای دستوردهنده که احمد شاه مسعود در خدمت آنها بود، هویت جواسیس خارجی خود را افشاء میکنند، طوریکه دهها کتاب از جانب نویسندگان شوروی به ارتباط زعمای خلق و پرچم و روابط قوای ۴۰ با احمدشاه مسعود به نشر رسیده است. دهها کتاب دیگر هم در امریکا بعد از حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ از طبع خارج شده که برای مزدوران ائتلاف شمال و حواریون آن آبرو باقی نمانده است.

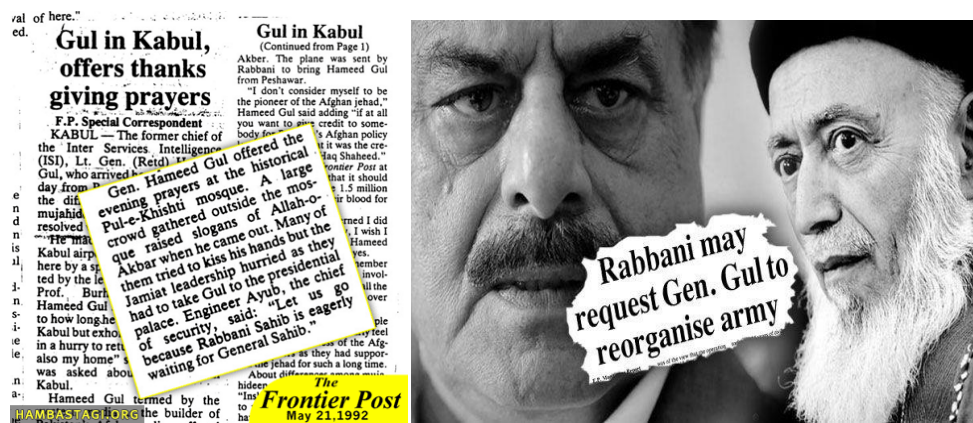
ستیف کول (Steve Coll) مؤلف کتاب جنگهای ارواح در صفحه ۱۱۴ کتاب خود در مورد احمدشاه مسعود چنین می نویسد: "بابر و حکمتیار، هر دو پشتون، معتمد یک دیگر شدند و طرح یک قیام را علیه داوود ریختند. آنها مسعود را برگزیدند تا پنهانی به پنجشیر رفته و شورش را آغاز کند. مسعود همان کار را کرد اما این حادثه به شکست مواجه شد. مسعود بار دیگر یعنی دوبار در دو سال، به جانب پاکستان فرار نمود."

در جریان تحقیق در مورد ارتباطات احمد شاه مسعود با استخبارات کشورهای خارجی به سایت "حزب همبستگی افغانستان" برخوردم که یک خبر مهمی را به ارتباط آی اس آی و اخبار "فرونتیر پست" (Frontier Post) پاکستان توجه مرا جلب کرد. این اخبار به تاریخ ۲۳ می ۱۹۹۲ در گزارشی از حضور جنرال حمیدگل رئیس سابق آی اس آی و سعی وی برای جمع اوری اسناد خاد اطلاع میدهد. در این گزارش آمده است که شورای نظار اسناد مورد نظر را به حمیدگل تقدیم کرد. حمیدگل همچنان مصروف جست و جو برای دریافت نام آن پاکستانی هائی ست که توسط دولت قبلی (دولت دست نشانده روس) حمایت مالی و استخباراتی میشدند.



خیانت پیشه گان مسلکی: برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود با ارباب پاکستانی شان حمید گل سابق رئیس آی اس آی

طبق گزارش، حمیدگل با داکتر عبدالرحمن مربوط به گروه شورای نظار تماس برقرار کرده بود. گفته میشود که داکتر عبدالرحمن اسمای پاکستانیهای را که با دولت دست نشانده مسکو کار میکردند در اختیار رئیس سابق آی اس آی گذاشت. بر مبنای خبر تاریخی ۲۱ می ۱۹۹۲ فرونتیر پوسٹ، حمیدگل بر مبنای دعوت شخص برهان الدین ربانی وارد کابل شده و در میدان هوایی از سوی جمعی از قومندان های جهادی مورد استقبال قرار گرفت. بر اساس این خبر، برهان الدین ربانی طیاره خاص ساخت شوروی را جهت انتقال حمیدگل از پشاور به کابل برای وی فرستاده بود. در حلقات سیاسی گفته میشود که برهان الدین ربانی از جنرال حمیدگل همچنان تقاضاء کرده بود که منحیث مشاور او در کابل بماند.



حزب همبستگی گزارش داد که رهبری این پست فطرت ها را شخصی به نام صدیق چکری به عهده داشت که از حمیدگل طور بیسابقه ای پذیرائی نمود و شرف خود و کشور را برباد داد. این لکه ننگ، اگر به خود بگیرند، بر روی ربانی و مسعود برای دایم باقی خواهد ماند.



برهان الدین ربانی، احمدشاه مسعود و حمیدگل پاکستانی

این هم یک سند خیانت برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی و رهبر مذهبی احمدشاه مسعود. طوریکه هموطنان ملاحظه میفرمایند، ربانی در دوران ریاست جمهوری اش که توسط پاکستان و موافقت روس مقرر شده بود، سند بربادی افغانستان را با نواز شریف صدراعظم وقت پاکستان و مبتکر به آتش کشیدن کابل امضاء نمود. این سند که از ویبسایت ذیل بدست آمده، بدون تغییر در معرض دید هم میهنان قرار میگیرد.

افشای پروتوکول ربانی با نواز شریف

چگونگی انحلال اردوی جمهوری افغانستان

<http://afghanpaper.com/nbody.php?id=150125>

از: کتاب طلای زرد Gloden Yellow.

نویسنده: مارک جمیز Mark Jems ژورنالیست امریکایی

ترجمه نورا قاقا ولیزاده Nooraga waliezada...



دیدار برهان الدین ربانی با نواز شریف صدراعظم سابق پاکستان در مارچ ۱۹۹۳

پرتوکول اول در مورد انحلال اردوی جمهوری افغانستان میان برهان الدین ربانی رئیس جمهور حکومت مجاهدین و جنرال وحید لوی درستیز پاکستان :

شماره کود رسمی: (PLHC- 222/ 14000/PO - 000458) اسلام آباد پاکستان : 7 جولای 1992 میلادی :

فشرده پرتوکول را اینجا بخوانید:

- تسلیم دهی راکت های اسکات به جمهوری اسلامی پاکستان که از طرف شوروی برای اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان توزیع گردیده بود تا خاک پاکستان را مورد اصابت قرار دهد. چون شوروی دیگر حاضر نیست که مواد سوخت و بقیه لوازمات آنرا به افغانستان کمک کند و از جهت دیگر پاکستان علاقه ندارد تا این راکت ها توسط تنظیم هایی که مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران در افغانستان می باشند و تسلیم دهی آن به کشور ایران صورت گیرد.

- تسلیم دهی تماماً طیارات جت های جنگی فعال و غیر فعال طیارات ترانسپورتهای فعال و غیر فعال هلیکوپترهای فعال و غیر فعال قوای هوایی که توسط شوروی برای اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان توزیع گردیده بود و تسلیمی آن به ارتش جمهوری اسلامی پاکستان.

- آنعده وسایط زره دار فعال و غیر فعال که شامل تانک، زره پوش ها و عراده جات ثقیل که اردوی جمهوری افغانستان مورد حمایت شوروی داشت تسلیم دهی آن به ارتش جمهوری اسلامی پاکستان.

- در تشکیل جدید اردوی حکومت اسلامی افغانستان مشاورین نظامی ارتش پاکستان برای تعلیم، تربیه و آموزش نظامی به پرسونل اردوی حکومت اسلامی افغانستان شامل این پرتوکول بوده و بعد از امضای طرفین مدار اعتبار است.

- حکومت اسلامی پاکستان هر گونه پرتوکول نظامی کشور هند به همراهی حکومت اسلامی افغانستان را خلاف قوانین خود دانسته و اجازه نمی دهد که هند دشمن پاکستان در امور کشور مسلمان و برادر افغانستان دخالت داشته باشد.

- حکومت اسلامی پاکستان همچنان به خود اجازه نمی دهد تا جمهوری اسلامی ایران همانند هند در مسایل سیاسی، نظامی حکومت اسلامی افغانستان مداخله نماید.

- افسران عالی رتبه ارتش پاکستان این را بخود اجازه می دهند که بدون کدام ممانعت هر وقت و هر زمان در تعیینات افسران عالی رتبه اردوی اسلامی افغانستان نقش بارز داشته و از صلاحیت های خود میدانند.

- این پرتوکول بعد از امضای نخست وزیر جمهوری اسلامی پاکستان جناب نواز شریف و برهان الدین ربانی رئیس جمهور اسلامی افغانستان منحیث سند رسمی اعتبار داشته و دارای ۸ ماده که درج این پرتوکول است مورد قبول و تایید مقامات عالی رتبه طرفین می باشد.

محل امضا

نواز شریف صدراعظم جمهوری اسلامی پاکستان.

7 جولای 1992 میلادی.

اسلام آباد پاکستان

محل امضا

برهان الدین ربانی رئیس جمهور اسلامی افغانستان.

7 جولای 1992 میلادی

اسلام آباد پاکستان.



عکس بالا نشان‌دهنده روابط عمیق مسعود ها را طور خاص و اعضای ائتلاف شمال را در مجموع با دولت پاکستان به اثبات میرساند. اعضای به اصطلاح ائتلاف شمال یک روز قبل از سقوط کابل در دست طالبان در ماه اگست 2021 به حضور رهبران آنوقت پاکستان مشرف شدند و سرسپردگی خود را ابراز داشتند. این زمانی است که طالبان به دروازه های کابل رسیده و این گروه ضد ملی برای بقاء و ثروت دزدیده شده خویش از مقامات پاکستانی (دشمن تخیلی ائتلاف شمال) تقاضای محبت و التفات نمودند.

آیا کسی میتواند این همه اسناد، گزارشها و کتبی را که معلومات کافی به ارتباط فعالیت جاسوسی احمدشاه مسعود به نفع پاکستان ارائه میدهد، رد نماید؟ آیا جراید اجیر و سایت های مزدور میتوانند بگویند که احمدشاه مسعود در خدمت آی اس آی نبود؟ سؤال درین جاست که چرا احمدشاه مسعود خود را در خدمت دشمنان خارجی افغانستان قرار داد؟ به آرزوی این که روزی در اریکه قدرت سیاسی افغانستان تکیه زند.

دوم

احمدشاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی شوروی

(کی جی بی - KGB)

الف

سابقه تاریخی

بعد از همکاری با دستگاه جاسوسی پاکستان علیه زادگاهش افغانستان، احمدشاه مسعود به شوروی روی آورد و غرض رسیدن به حاکمیت و غصب قدرت خود را در اختیار سازمان استخباراتی شوروی، یعنی "کی جی بی" قرار دارد. او با چند سال همکاری با "آی اس آی" توانست تجربه خوبی در ساحة جاسوسی و خیانت به میهن به دست آورد که همین آزمودگی وی در ساحة فعالیت جاسوسی بهترین طعمه برای "کی جی بی" گردید. همکاری احمدشاه مسعود زمانی با "کی جی بی" قوت گرفت که افغانستان در اشغال شوروی درآمد و مزدوران خلقی و پرچمی مسکو در رأس امور گماشته شدند. یک عده به این عقیده اند که تماس های کی جی بی با احمدشاه مسعود زمانی آغاز گردید که مسعود توسط آی اس آی به شرق میانه فرستاده شد که تا ظهور تحولات بعدی یعنی کودتای دست نشانندگان مسکو و بعداً تجاوز شوروی به افغانستان در آنجا باقی ماند. به هر صورت، کی جی بی احمدشاه مسعود را در دام انداخت و با توطئه ها و دسایس رنگارنگ سرانجام حاکمیت را به او سپرد و به اریکه قدرت سیاسی موقتاً نصب گردید و به آرزوی دیرینه اش قسماً رسانیده شد.



احمد شاه مسعود او روسی رسنوال "الکساندر کنیازف"، چي هم مهال د روسیې د کشف او پوځي څارگری کارمند وو کنیازف په یوه مرکه کې ویلي، چې ده له مسعود سره ښه پېژندگلوي درلوده، ډېر ځلي یې ورسره لیدني کتنې کړې په سفرونو کې او ان په جبهه کې هم ورسره ملگری وو. دغه عکس پر 1998 ز کال په تخار ولایت کې اخیستل شوی

در مورد روابط مخفی احمدشاه مسعود با دستگاه استخباراتی شوروی، نویسندگان و محققان داخلی و خارجی متعددی ابراز نظر کرده اند. بروس ریچاردسون در صفحه ۲۱ کتاب خود به اسم "افغانستان، خاتمه دهنده تسلط دهشتناک شوروی (ترجمه دری) از قول یک عسکر شوروی به اسم ایوان شومیلیوف مینویسد: "احمدشاه مسعود در اکادمی نظامی مسکو همزمان با جنرال وارینیکوف تحصیل کرده بود. شایع بود که وقتی جنرال وارینیکوف روز تولد خود را تجلیل میکرد، احمد شاه مسعود به دیدن او رفت و تحایفی برایش تقدیم کرد." یک نویسنده امریکائی هم به اسم کورت لوبک (Kurt Lohbeck) در صفحه ۲۵۰ کتاب خود به نام **جنگ مقدس، پیروزی نامقدس (Holy War, Unholy Victory)** مینویسد که "شایع است شخص مسعود تحت نام مستعار در اکادمی فرونز مسکو درس خواند." همچنان نظر به گزارش نامه رزاق مامون (<http://www.razaqmamoon.com>) یک سیاستمدار ارمنی نژاد روس به اسم سیمون باگداساروف به تاریخ ۱۰ اکتوبر ۲۰۲۰ در شبکه تلویزیونی یک دولت روسیه اظهار داشت که "ما ائتلاف شمال را خلق نمودیم و با مسلح ساختن آنها به دولت دست نشانده خود خیانت کردیم." گوربچوف رهبر سابق شوروی در مصاحبه تاریخی ۱۵ فبروری ۲۰۰۴ خود با بی بی سی اظهار داشت که "احمدشاه مسعود برای ما کار میکرد، مسعود برای ما شاهره سالنگ را باز گذاشته بود و برای هیچ کس اجازه نمیداد که در این مناطق بر ما حمله نماید." محمود قارییف رئیس اکادمی نظامی روسیه و مشاور ارشد نجیب الله در اثر خود "افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی" (ترجمه: عزیز آیانفر) مینویسد که:

احمد شاه بارها اعلام کرده است که در میان خبرچینان او، افسران و جنرال های شوروی نیز بوده اند. نمی دانم او نام چه کسانی را خواهد برد؟ البته ما واقعاً شماری مدارک را آگاهانه در اختیار او می گذاشتیم، مگر این کار عمداً به مقصد سردرگم ساختن او بود. میتوان گفت که احمد شاه خود نیز برای فرماندهی شوروی منبع اطلاعاتی بدی نبود (ص. ۱۰۵).

شاید احمدشاه مسعود هم راست گفته باشد. پیتر تامپسن مینگارد که "فرید مزدک معاون تاجیک نجیب و برادر جنرال یار محمد نفر دوم در خاد مخفیانه با مسعود همکار بوده و متحد او بودند" (ص. 341). جنرال سید عبدالقدوس سید در کتابش "جنگ های داخلی افغانستان: دهه هفتاد خورشیدی" به تفصیل از رابطه احمدشاه مسعود با شوروی پرده برمیدارد. سید مینگارد:

میان احمدشاه مسعود و قوای روسی یک رابطه تنگاتنگ و راهبردی ایجاد گردیده بود و استخبارات نظامی و کی جی بی روسی با تکتیکهای و ترفند های گوناگون فرصت مساعدی را جهت نفوذ در تار و پود شورای نظار مسعود به دست آورده بودند. در واقع شورویها در آن مقطع تاریخی با توجه به منافع شان، از سیاست های انحصاری و انزوائی رابطه تنها با دولت کشور دست برداشته با تأمین و ایجاد روابط گسترده با گروههای مجاهدین عمدتاً گروه هائی که در سرحدات جمهوریت های آسیای میانه شوروی پایگاه و مقدار نفوذ داشتند مانند جمعیت اسلامی و گروه احمد شاه مسعود پرداخته بودند. بنابراین جهاد گروه مسعود علیه روس ها در همین دوره یکسره قطع گردید بود. اقدامات ساختگی،

حملات نمایشی، راکتباریهای کور و بدون هدف به سمت و موقعیت قطعات روسی که گویا جهات را با شوروی تبیین نماید، متعاقباً بهره برداری تبلیغاتی به منظور پر نمودن عناوین رسانه های جمعی کشورهای غربی و محافل بنیاد گرایی عربی، پاکستانی و ایرانی یگانه عملکرد هائی بود که به مشاهده میرسید (ص. ۵۷).

سید همچنان متذکر میشود که در یک رویارویی قوای اردوی افغانستان، احمدشاه مسعود در پایگاهی در محاصره افتاد و میخواستند مسعود را دستگیر نمایند که از سوی رهبری قشون سرخ هدایت رسید که بقیه عملیات را به کماندوهای روسی واگذار نمایند. صاحب منصبان اردوی افغانستان که تلفات زیادی را برای فتح قلعه متقبل شده بودند، ازین دستور روسها سخت برآشفته شدند.

به هر حال، کماندوهای شوروی با هیلوکوپترها سر رسیدند و به پایگاه نفوذ کردند و پنج شش نفر از اسرای داخل قلعه را که یکی از آنها احمد شاه مسعود بود با خود در هیلوکوپتر سوار کرده بردند، اما به جای اسارت مسعود، خبر فرار و زنده بودن او از گوشه دیگر پنجشیر پخش شد. این زمانی است که مسعود با امضای قرارداد همکاری با سپاه چهلیم شوروی تن در میدهد و شوروی ها او را به عنوان الترنیف بعدی حاکمیت در افغانستان زیر چتر حمایت می گیرند و دو نفر بادیگارد (مشاور) جی آر یو (GRU) – استخبارات نظامی شوروی) را برای محافظت مسعود میگمارند که تا فرار مسعود به تالقان و تخار در کنار مسعود قرار داشتند (ص. ۵۹).

سید متذکر میشود که هراس اصلی شوروی این بود که با تسلط طالبان بر افغانستان، این گروه در محور سیاست های ضد روسیه قرار گرفته، غرامات جنگی مطالبه خواهند کرد. ازینرو در گرم نگهداشتن تنور جنگهای داخلی از مسعود حد اکثر بهره برداری نمودند. طوری که همه میدانند ربانی بعد از به قدرت رسیدن، غرامات جنگی را به روسیه بخشید به این بهانه که روسیه وارث اتحاد شوروی نیست. قابل یادآوری ست که اعضای جمعیت اسلامی در ولسی جرگه دولت مستعمراتی کابل تا ۱۵ اگست ۲۰۲۱ یعنی روز اضمحلال آن دولت و تسلط طالبان، همیشه مخالف مطرح کردن پرداخت غرامات جنگی از جانب روسیه بودند.



دیدار برهان الدین ربانی و قسیم فهیم با پوتین در مسکو

سید از قول یک شاهد عینی در صفحه ۶۴ می نگارد که "مسعود در یکی از ملاقات هایش در مسکو با رئیس جمهور روسیه یک عدد زمرد کوه پنجشیر را به بزرگی یک چهارمغز کوچک به عنوان تحفه به پوتین اهداء کرد و متعاقباً پوتین بر علاوه و عده های عاجل کمکهای تخریکی، پولی و نظامی، یک تفنگچه طلا کاری شده که قیمت بها بود از سوی رئیس جمهور روسیه به او هدیه گردید."

یک صاحب منصب اردوی شوروی به اسم الکساندر لیاخفسکی در اثر خود به نام توفان در افغانستان (ترجمه: عزیز آریانفر)، در صفحه ۹۴ می نویسد که یک از نظامیان ما "اناتولی ت" زمان درازی را در قرارگاه مسعود به سر برده او را با شیوه زندگی شوروی آشنا ساخت و آثار کلاسیک مارکسیسم را برای مطالعه در اختیار او گذاشت." بدون تردید که روسها احمدشاه مسعود را برای رهبری آینده افغانستان تحت سیطره و یا تحت حمایت خود آماده می ساختند، صرف نظر از این که چه سرنوشت فلاکتباری در انتظار ارباب و برده بود. لیاخفسکی متذکر میشود که به اثر فشار و ترغیب ما، احمدشاه مسعود حاضر به عقد "توافنامه پنهانی شد که در آن تعهد سپرد که از اعمال خصمانه برضد سپاهیان شوروی دست بردارد. همچنان گروه نویسندگان تاریخ نظامی روسیه در کتاب خویش جنگ در افغانستان (ترجمه: عزیز آریانفر) مینگارند که بر پایه توافقات بین ما و احمدشاه مسعود، "فرماندهی شوروی اطلاعات با ارزشی را از نزد احمد شاه مسعود در باره گروه مسلح حزب اسلامی به چنگ آوردند" (ص. 294).

نیویارک تایمز به تاریخ ۲۵ می سال ۱۹۸۳ مینگارد:

"آتش بسی که طبق گزارش ها در آغاز سال جاری ترتیب داده شد، به فرماندهی شوروی این امکان را داد که تعداد زیادی از عساکر "جنگ دیده" دولت افغانستان را از دره پنجشیر در شمال کابل، برای حملات سنگین بر شورشیان در سایر نقاط کشور بفرستد." از گزارش نیویارک تایمز استنباط میشود که امریکا قبلاً از خیانت احمد شاه مسعود آگاه شد، اما هنوز هم به او کمک پولی میکرد تا از دست نرود.

عبدالحمید محتاط وزیر جمهوریت اول و وزیر و سفیر نظام خلقی- پرچمی نظام دست نشانده شوروی در کتاب خود به اسم نیم قرن مبارزه و سیاست در مورد مسعود می نویسد:

"ایجاد چنین فضای تفاهمی بین فرمانده مسعود و شوروی ها دشوار نبود، زیرا شوروی ها سخت نیاز داشتند. آنچه دشوار بود، ایجاد فضای اعتماد بین جناب داکتر نجیب رئیس جمهور و فرمانده مسعود بود." محتاط یک عامل ارتباطی بین مسعود و قوای اشغالگر شوروی بود. ورونیکوف قومندان عمومی قوای شوروی در افغانستان از محتاط خواست که رابطه وی را با احمدشاه مسعود تأمین کند. بدون تردید که محتاط از اعتبار بخصوصی نزد روس ها برخوردار بود که او را به این نوع ماموریت گماشتند. او سال ها در پست سفارت و وزارت و معاونیت دولت در هر دو دوره نظام خلقی - پرچمی ایفای وظیفه کرد که برای هر کسی حتا اعضای عالیرتبه حزب این فرصت میسر نبود. این خود نشان میدهد که او یک موقف استثنائی نزد روس ها داشت. که حتا گوربچوف او را می شناخت.

جنرال ورونیکوف به محتاط گفت "شخص گوربچوف از شما خواهش دارد که احمدشاه مسعود را ببینید و دو پیام ما را به او برسانید. پیام اول این که ما از افغانستان میرویم و دیگر در افغانستان نمی مانیم. تصمیم ما همین است. پیام دوم این که دوستی شوروی به نفع خودت است. ما کشور بیگانه نیستیم و همسایه افغانستان هستیم و باید مناسبات حسنه بین ما وجود داشته باشد" (ص. ۴۱۱).

محتاط نزد مسعود رفت و به او گفت که می خواهم پیغام گوربچوف را به شما بدهم.

جناب گوربچف می گوید که شوروی ها از کشور شما می روند. آنها تصمیم خود را گرفته اند. و هیچ تردیدی در خروج خود ندارند. پس با این حساب دیگر مبارزه شما با رفتن شوروی ها معنایی ندارد. چون دیگر دین در خطر نیست و بحث تجاوز و یا اشغال بیگانه هم منتفی میشود. بعد از رفتن شوروی ها مسأله مهمی که تبارز می کند، مسائل ملی است. به نظر من خوب است که شما نه به عنوان یک قومندان محلی یا جهادی مبارزه کنید، بلکه به عنوان یک کدر با ظرفیت ملی مبارزه خود را ادامه دهید. به نقش جهادی شما پیش رفته نمی توانید. مشوره دوستانه من این است که به عنوان یک چهره ملی، بعد از رفتن شوروی ها کار کنید. در این صورت حمایت ما با شما خواهد بود. اما اگر مبارزه در قالب جهاد باشد، حمایت جمع کثیری از مردم را از دست می دهید. بعد از رفتن شوروی ها باید سیاست کرد و نه جهاد. وطن نیاز به رهبری و مدیریت دارد و ضرورتی برای جهاد و جنگ نمی ماند (۴۱۶-۴۱۷).

سرانجام مسعود موافقت کرد که در پنجشیر با مقامات عالیرتبه نظامی - سیاسی اتحاد شوروی ملاقات کند. محتاط می نویسد که به ورونیکوف گفتیم برای شما یک دستاورد کلان محسوب میشود، اینکه آمر صاحب مسعود حاضر شده بود تا با شوروی ها مذاکره کند. از شنیدن حرف های من جنرال ورونیکف بسیار خوشحال شد. ما منتظر بودیم که مسعود به پنجشیر بیاید و ملاقات را تنظیم کند. برای همین هم ورونیکوف یک نقاش روسی را خواست تا عکس مسعود را نقاشی کند و آن را در روز ملاقات به عنوان تحفه به مسعود پیشکش نماید.

حس من این است که گفتار گوربچوف برای مسعود این انگیزه را داد که شاید روزی رهبر افغانستان شود و یا حد اقل نظر به معاملات سری با شوروی در رأس افغانستان شمالی قرار گیرد که آنهم تجزیه افغانستان بود. تفاهم بالا و سوسه احمد شاه مسعود را برای رسیدن به قدرت نهایی بیشتر سازد. گفته میشود که محتاط منحیث مخبر احمدشاه مسعود روی دلایل سمتی، قومی و "ستمی بودن" فعالیت میکرد. این هم سند دیگر از همکاری احمدشاه مسعود قهرمان خائنان ملی به افغانستان است. قابل تذکار است که روس ها در جریان اشغال همیشه روش کلاسیک "تفرقه بینانداز و حکومت کن" را در افغانستان تعقیب میکردند. به گفته امالیندو میزرا (Amalendu Misra) مولف کتاب افغانستان: بغرنجی خشونت

(Afghanistan: The Labyrinth of Violence):

روس ها اقلیت های تاجیک و ازبک را در جنگ و جدال علیه پشتون ها ترغیب می کردند. آنها اکثراً به گروه های قومی که به حضور شوروی روی خوش نشان میدادند، امتیازات خاص اعطاء می نمودند. تحت این روش، تاجیک ها و ازبک ها که قسمت اعظم طبقه تاجر و پروکرات را تشکیل میدادند، اجازه داشتند که همان راه زندگی خود را ادامه دهند، در حالیکه پشتون ها برای اینکه حاضر به تغییر نبودند، مجازات میشدند (ص. ۴۸).

با استفاده از این حالت، احمدشاه مسعود همه امتیازات را منحصراً رهبر تاجیک از جانب روس ها به دست آورد و اگر حالت تغییر نمیکرد، شاید مدتی حاکم افغانستان مستعمره میشد.

ب

مسوده پروتوکل پیرامون شرایط باهمی بین زعامت قوای شوروی و قوای مسلح مخالف پنجشیر

تحلیلی از عقد معاهده مخفی بین احمد شاه مسعود و قوای اشغالگر ۴۰ شوروی در افغانستان

به منظور خلق حسن نیت بین رهبری قوای شوروی و مخالفین مسلح پنجشیر و به آرزوی تحکیم صلح در افغانستان، طرفین عاقدین با نیت نیک و پذیرش وجایب ذیل این معاهده را امضا می نمایند.

۱- گروه مسلح پنجشیر کلیه عملیات نظامی خود را در سالنگ جنوبی و مناطق همجوار متصل به شاهراه کابل - حیرتان، بشمول استعمال هر گونه اسلحه در مناطقی که بدست قوای مسلح پنجشیر قرار دارد، علیه مواضع قوای شوروی، قوای افغانی، محافظین سرحدی (MGB) و خاندوی (Tsarandoi) متوقف سازد.

۲- گروه مسلح پنجشیر مسئولیت حفظ خطوط مخابراتی بین تاجیکان (Tadzhikan) و چاگانی (Chaugani) را به دوش گرفته و مانع حمله قطاع الطریقی و سائر اعمال خصمانه علیه قوای شوروی و افغانی گردد.

۳- طرف شوروی طبق موافقه دوجانبه مسئولیت تهیه تدارکات، ضروریات فوری و سائر مواد مورد احتیاج را برای تقویه و نگهداری پنجشیر و سائر مناطق متعلقه بر حسب وقت تعیین شده به عهده میگیرد.

۴- به سائر گروه ها و دسته جات مسلح اجازه داده نخواهد شد تا در مناطق مربوطه داخل شده و علیه قوای شوروی و قوای افغانی دست به حملات تروریستی و تخریبی زده و پایپ لاین را منهدم نمایند.

۵- تبادلۀ معلومات و مساعی مشترك در جهت پیدا کردن اتباع شوروی و افغانی که در منطقه مورد بحث مفقود شده اند، صورت خواهد گرفت.

۶- در صورت خلق و اوج تشنج و در مورد اجتناب عملیات جنگی و برقراری صلح در منطقه مورد نظر، مشاوره لازم بین دو جانب بعمل خواهد آمد.

۷- موثریت این پروتوکول در سرتاسر قلمرو ۳۰ کیلومتری در هر دو سمت بین تاجیکان (Tadzhikan) و چاگانی (Chaugani) امتداد خواهد یافت. در ماورای این قلمرو، قوای شوروی و قوای مسلح پنجشیر حق دارند تا عملیات نظامی را علیه سائر گروه های مسلح متعلق به دیگر تنظیم ها به راه انداخته و ایشان را محو نمایند. خصوصاً گروه هائی که عملیات نظامی را علیه هر دو جانب متعاقبین متوقف نساخته اند.

۸- پروتوکول حاضر از لحظه امضاً و صحه گذاشتن به آن مرعی الاجرا میشود .

منبع معلومات: عملیات گروه MO SSSR در افغانستان، دسامبر ۱۹۸۸ (این سند بوسیله جنرال بوریس گروموف، جنرال شهنواز تنی و احمدشاه مسعود امضا گردید). (شبارشین Shebarshin ۱۷۷-۲۱۴)



رفقای جان جانی: مسعود و گروموف



شهنواز تنی



لیونید شیبارشین

این سند مخفی که بعداً افشاء گردید، از رساله کوچک بروس ریچاردسن ژورنالیست آزاد امریکائی به نام: ارباب، تخریب و آرامش: یالیسی روسیه در ماورای قفقاز، آسیای مرکزی و افغانستان، مارچ ۱۹۹۶

Intimidation, Subversion and Pacification: Russian Policy in Transcaucasia, Central Asia and Afghanistan, March 1996

به دست آمده است. این سند همچنان در آثار نویسندگان شوروی که توسط عزیر آریانفر ترجمه گردیده است، به مشاهده میرسد.

نوت: شبارشین یکی از اعضای برجسته کی جی بی (سازمان استخباراتی شوروی) بود که متخصص امور پاکستان، افغانستان و هند شناخته میشد. او فعالیت کی جی بی را در هر سه کشور به طور قابل ملاحظه ای گسترش داد. معاهده مخفی احمدشاه مسعود با شوروی که توسط جنرال گروموف، شهناز تنی و احمدشاه مسعود به امضاء رسید، توسط شبارشین که در آن زمان مدیر شعبه اول کی جی بی مستقر در افغانستان بود، گزارش یافت.

یادداشت:

۱. هموطنان ما درین جا خوب درک می نمایند که به اساس قرارداد مخفی احمدشاه مسعود با شوروی و خیانت وی به کشور، دست قوای اشغالگر شوروی در کوبیدن مجاهدین و انهدام شهرها در جنوب و شرق افغانستان آزاد گذاشته شد که در نتیجه آن مردم این مناطق متحمل خسارات غیر قابل جبران گردیدند. اگر احمدشاه مسعود این قرارداد خائنانه را با قوای اشغالگر شوروی امضاء نمیکرد، شوروی زودتر طعم شکست را در افغانستان میچشید و سریعتر کشور ما را ترک میگفت.

۲. همین قرارداد مخفی احمدشاه مسعود بود که زمینه تاخت و تاز را برای قوای اشغالگر شوروی برای چند سال دیگر مهیا ساخت، تا اینکه در زیر ضربات نیروهای مبارزین واقعی، شوروی با سرافکندگی و ندامت شکست را پذیرا شد و در زباله دان تاریخ افتاد. همین قرارداد مخفی احمدشاه مسعود با قوای اشغالگر شوروی بود که روحیه تجزیه طلبی را در اذهان خائنان به کشور بیشتر تزریق نمود تا افغانستان را به شمال و جنوب تقسیم کرده و مسکو، تهران و اسلام آباد را به آرزوی دیرینه شان برساند. همین قرارداد مخفی احمدشاه مسعود با قوای اشغالگر شوروی بود که مفکوره فدرالیسم را برای خلق شقاق و دامن زدن اختلافات قومی، لسانی و نژادی تقویت کرد و به روشنفکران فاسد و دروغین بیشتر میدان عمل داد. بر مبنای قرارداد مخفی احمدشاه مسعود با قوای اشغالگر شوروی بود که چپی های متقلب و خیانت پیشه دست همکاری را به سوی جنایت پیشگان راست دراز کردند و در نتیجه افغانستان را به ویرانه تبدیل نمودند.

۳. طبق ماده دوم این قرارداد مخفی، احمدشاه مسعود برای خوشی قوای اشغالگر شوروی و دریافت پاداش بزرگ که غصب قدرت سیاسی و تجزیه افغانستان بود، همکاران جهادی خود را قطاع الطريق نامید و مانع فعالیت های مجاهدین واقعی در ضربه زدن به قوای اشغالگر شوروی شد.

۴. طبق ماده چهار این قرارداد مخفی، احمدشاه مسعود برای رضایت خاطر قوای اشغالگر شوروی، همکاران سابق جهادی خود را تروریست نامید و نظر به تقاضای قوای اشغالگر روس باید مانع حملات "تروریستی و تخریبی" آنها میگردید. روحیه ماده چهار ثابت میسازد که احمدشاه مسعود به دوستی هیچ یک از همکاران "جهادی" خود اعتقاد نداشت و برای رسیدن به هدف حاضر به هرگونه ارتکاب خیانت به دوستان، فامیل، مردم و کشور خود شد. نه امریکا و نه سائر کشورهای غربی، هیچ یک از گروه های جهادی ضد شوروی را تروریست خطاب نمی کردند. این بار اول بود که در قرارداد مخفی بین احمدشاه مسعود و قوای اشغالگر شوروی، کلمات "حملات تروریستی" ذکر شده بود.

۵. بر مبنای ماده ۴، شوروی به احمد شاه مسعود وعده داد که از وی حین برخوردهای مسلحانه با حزب اسلامی حمایت هوایی و توپخانه ئی به عمل آورند. الکزاندن لیاخفسکی این موضوع را در صفحه ۹۳ کتاب خود هم تذکار داده است.

۶. پیروان احمدشاه مسعود که در سالیان اول افشای این قرارداد ضد ملی همیشه میگفتند که موضوع معاهده مخفی وی با قوای اشغالگر شوروی واقعیت نداشت، حالا با سرشکستگی این خیانت را میپذیرند، اما آن را زاده نبوغ فطری و ستراتیژیک رهبر خود میدانند. در تاریخ بشر، این بار اول است که جاسوسی و میهن فروشی به نبوغ ستراتیژیک تعبیر گردیده است.

پ

معاهده تجزیه افغانستان بین قوای ۴۰ شوروی و احمدشاه مسعود

به اساس تقاضای مصرانه رئیس جمهور، نمایندگان اتحاد شوروی مساعی زیادی به خرج دادند تا با احمدشاه مسعود تماس برقرار نموده و همکاری او را با حکومت شوروی جلب نمایند. مقام فرماندهی نظامی شوروی از طریق وساطت و با موافقت نجیب الله با احمد شاه مسعود تماس گرفته و موضوعاتی را برای مذاکره پیشنهاد نمودند که با مهر سفارت شوروی در کابل تصدیق و نشانی شده است.

نکات قابل مذاکره با احمدشاه مسعود

۱. تأسیس محلات تاجک نشین با خودمختاری داخلی قوم تاجک در چوکات "افغانستان متحد"، به شمول ساحه اراضی ولایات بدخشان، تخار، قندوز، بغلان، قسمت‌هایی از پروان و کاپیسا و همچنان انواع حکومت خودمختار در داخل این ساحه.

۲. نمایندگی قوم تاجک و اشغال مقامات مشخص دولتی در داخل تشکیل ریاست جمهوری، شورای ملی و کابینه وزرای افغانستان.

۳. شناخت رسمی جمعیت اسلامی افغانستان متعلق به ربانی منحصیث یک حزب مستقل و دارای حقوق مساوی در افغانستان.

۴. تأسیس یک قوای منظم تاجک بر مبنای تشکیلات جمعیت اسلامی و شمول آن در اردوی دولتی افغانستان. تعریف و توضیح اهداف این قوای نظامی به ارتباط منافع ملی و به نسبت اهداف عمومی حکومتی، به شمول حفاظت شاهراه حیرتان - کابل.

۵. تأمین صلح در داخل چوکات خودمختاری قوم تاجک و خلق شرایطی برای بازگشت زندگی عادی برای نفوس شان.

۶. موضوعات انکشاف اقتصادی در منطقه شمال شرق، همکاری از جانب دولت افغانستان درین خصوص، همچنان کمک های چند جانبه، به شمول کمکهای اقتصادی، طبی و انواع دیگر معاونتها و انکشاف تجارت سرحدی.

موضوعاتی را که من درین سند گنجانیده ام، توسط سفیر شوروی، یوری ام وروننتسوف و جنرال وی آی ورونیکوف مطرح و موافقه شده است. آنها به نوبه خود این موضوعات را از ملاحظه و منظوری زعامت جمهوری (افغانستان) گذشتانده اند.

احمدشاه مسعود پیام فرستاد که حاضر به مذاکره پیرامون این موضوع بوده و خودش پیشنهاد دیگری هم دارد. نمایندگان شوروی به رفتن در محلی که مسعود برای ملاقات تعیین کرده بود، بدون محافظ و اسلحه موافقت کردند. (هیئت شوروی در آن زمان عبارت بودند از سفیر شوروی یوری ام وروننتسوف و قومندان گروه عملیاتی وزرات دفاع شوروی جنرال وی آی ورونیکوف). درین ملاقات به مسعود پیشنهاد گردید تا قراردادی با حکومت کابل منعقد نموده و مشترکاً با واحدهای اردوی افغان به حفاظت شاهراه کابل - حیرتان اقدام نموده و تحریری تضمین بدهد که کاروانها و قطعات اردو از شاهراه مذکور عبور کرده میتواند.

منبع اطلاعات: گروه عملیات شعبه نظامی ترکستان اردوی شوروی در افغانستان... شعبه مرکزی اردوی
نمبر ۴۰

کابل، افغانستان

این سند مخفی که بعداً افشاء گردید، از کتاب بروس ریچاردسون ژورنالیست آزاد امریکائی به اسم: افغانستان، خاتمه دهنده تسلط دهشتناک شوروی، جنوری ۱۹۹۶.

Afghanistan, Ending the Reign of Soviet Terror, January 1996.

به دست آمده است. این سند همچنان در آثار نویسندگان شوروی که توسط عزیز آریانفر ترجمه گردیده، به مشاهده میرسد.

یادداشت:

۱. معاهده تجزیه افغانستان بین احمدشاه مسعود و قوای چهل شوروی مبنای تحریکات ضد ملی و ضد تمامیت ارضی عده ای از تجزیه طلبان قرار گرفته است. احمدشاه مسعود انگیزه تجزیه طلبی را در دماغ حامیانش و دشمنان تمامیت ارضی افغانستان تزریق نمود. ازین رو، احمد شاه مسعود خیانت بزرگی را به

مردم و کشور افغانستان مرتکب گردیده که پیروان بی خردش به پیروی از رهبر بی ننگ شان هنوز هم راه او را ادامه می‌دهند.

۲. معاهده تجزیه افغانستان بین احمدشاه مسعود و قوای اشغالگر ۴۰ شوروی در طول سالین اشغال کشور بیشتر تکامل یافت. نجیب الله تصمیم داشت که این معاهده را به مرحله اجرا بگذارد و افغانستان را مانند ویتنام و کوریا عملاً به شمال و جنوب تقسیم نماید، لکن این فرصت را نیافت و انکشافات بعدی مانند فروپاشی شوروی، کشمکش درون حزبی، سقوط نظام دست نشانده شوروی در کابل، جنگهای داخلی، ظهور طالبان و سرانجام نابودی خودش، طرح تجزیه کشور ما را منهدم کرد.

۳. داکتر محمد حسن شرق صدراعظم آن وقت در اثر خود به نام **تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان** مینویسد که گوربچوف به من گفت: "اگر بنا بر درخواست احمد شاه مسعود حکومت شما با یک مختاری ساحة وسیع تری از پنجشیر، در سمت شمال با وی همکاری و موافقه نمایند او جنگ را کنار می گذارد و با ما همکاری می نماید." این گفتار داکتر حسن شرق به وضاحت نشان میدهد که شوروی میخواست افغانستان را تجزیه نموده و احمد شاه مسعود را در رأس هرم سیاسی افغانستان شمالی نصب نمایند. اما انکشافات بعدی سیر حوادث را طور دیگری رقم زد.

ت

قومندان سابق شوروی از پیمان مخفی مسعود پرده برمیدارد

حین تحقیق و تجسس در مسایل مربوط به افغانستان، به سایت

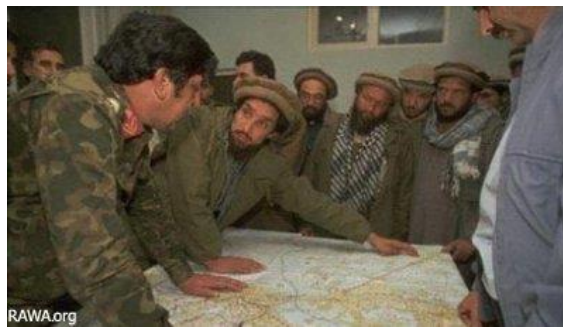
<http://www.militaryphotos.net/forums.showthread.php?t=13290> و عنوان بالا برخوردیم. این مضمون مختصر، خیانت های تعاملی احمدشاه مسعود را افشاء میکند و هویت واقعی مولای وطنفروشان مسلکی را معرفی می‌دارد.



جنرال گروموف

پشاور: جنرال گروموف قومندان سابق قوای متجاوز شوروی در افغانستان افشاء نموده است که رهبر کنونی (آنوقت) ائتلاف شمال در افغانستان، احمدشاه مسعود، يك موافقتنامه با مسکو به امضاء رسانید که عبور سالم و بی خطر عساکر روسی را از دره های سالنگ و پنجشیر در جریان جهاد تضمین نمود. بر حسب اظهارات سمیع یوسفزی يك ژورنالیست افغان، جنرال گروموف در کتاب خود به اسم ارتش شوروی در افغانستان حقایق زیادی را در مورد درگیری ده ساله شوروی در افغانستان و حرکت جهادی فاش ساخته است.

گروموف افشاء میکند، حینیکه اولین گروه عساکر روسی بندر حیرتان واقع در سرحد افغانستان - ازبکستان را از طریق زمین به قصد کابل ترک می گفتند، شوروی ها هراس داشتند که عبور عساکر شان از دره سالنگ و قله های مرتفع دره پنجشیر که بوسیله "مجاهدین" احمدشاه مسعود مراقبت میشد، نه تنها مشکل به نظر میرسید، بلکه ناممکن بود. گروموف اظهار داشت که لشکر جهادی قومندان معروف، احمد شاه مسعود، میتوانست که صرف با انداختن سنگ این ساحه را به قبرستان عساکر روسی تبدیل کند.



جنرالان پرچی با احمدشاه مسعود همکاری می کنند

گروموف میگوید که در آن وقت بحرانی، داکتر نجیب الله رئیس خاد زیرکانه عمل نموده و با احمد شاه مسعود داخل تماس شد و احمد شاه مسعود هم تقاضای مذاکرات مستقیم را با روسها کرد. جنرال روسی متذکر میشود که آنها فوراً با مسعود ملاقات نموده و يك موافقتنامه ای را با وی به امضاء رسانیدند که عبور سالم و بی خطر عساکر روسی را از دره های خطرناک سالنگ و پنجشیر به سوی افغانستان جنوبی، مرکزی و شرقی تضمین نمود.



"شیرک" پنجشیر با یکی از اجیران کی جی بی نورالحق علمی

گروموف خاطر نشان میسازد که احمدشاه مسعود در عوض از کمکهای روس کماکان مستفید میشد. او میگوید که مسعود بعض اوقات جنگ های ساختگی را با روس ها به راه می انداخت تا از بدگمانی سائر گروه های مجاهدین در مورد فعالیت های وی طفره برود. گروموف اظهار میدارد که شوروی ها هر اس داشتند که مسعود مبادا از موافقتنامه بهره برداری های ناجایز نماید، لکن مسعود بر اساس روحیه قرارداد عمل نموده و از خلق مشکل برای قوای روس تا زمان خروج آنها در سال ۱۹۸۹ اجتناب ورزید.

گروموف میگوید که اختلافات بین احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار به زمانی بر میگردد که هر دو اعضای تشکیل محصلان اسلامی در پوهنتون کابل بودند. گروموف متذکر میشود که بر علاوه این که مسعود یک قومندان با استعداد نظامی بود که هرگز در یکجا بیش از دو روز اقامت نمیکرد، او ذهن سیاسی هم داشت. "فارسی" زبانان افغانستان، طبق گفته گروموف، مسعود را منحصیث رهبر و قهرمان خود میشناسند. او میگوید که مسعود یک ارتباط بخصوصی با فرانسه داشت که مطبوعات آن مسعود را در به دست آوردن شهرت جهانی اش کمک کرد. مسعود زندگی خود را بر اساس اصول اسلامی عیار ساخته بود، اما بر طبق گزارشهای روس ها، او در حلقه دوستانش مشروبات الکلی می نوشید.

گروموف متذکر میشود که در اوقات خطیر، اردوی وی با مجاهدین در شمال افغانستان داخل تماس شده و با ایشان به اساس داد و گرفت معامله میکرد. هر چند که در افغانستان جنوبی و شرقی جایی که پشتونها در اکثریت بودند، چنین معامله گری به ندرت اتفاق می افتاد.

گروموف اظهار میدارد که تجاوز روس بر افغانستان یک اشتباه بزرگ بود که باعث اضمحلال شوروی گردید.

گروموف در اثر خود به نام "ارتش سرخ در افغانستان" (ترجمه: عزیز آریانفر) مینویسد:

تلاش های مرکز اطلاعاتی سپاه چهلیم دستاورد های معینی به همراه داشتند. در سال ۱۹۸۲ ما توانستیم به مهمترین هدف خود نایل گردیم- ما توانستیم با احمدشاه مسعود تماس هائی بس پایدار برپا کنیم که تا پایان خروج نیروهای شوروی از افغانستان تداوم یافتند.... در سال ۱۹۸۲ نمایندگان سپاه چهلیم و شخص احمدشاه مسعود موافقتنامه ای را

به امضاء رسانیدند که در آن مسعود تعهد سپرده بود که به روی کاروانهای نظامی ارتش شوروی در سالنگ جنوبی - جایی که او فرمانروای بی چون و چرا آن بود - آتش نگشاید... بر پایه این معاهده مسعود به اعضای گروهش دستور داد تا از فعالیت شدید بر ضد نیروهای دولتی دست کشیده و مبارزه مسلحانه را در گام نخست بر ضد سازمانهای مخالف جمعیت اسلامی افغانستان پیش ببرند (ص. ۱۱۷).

از اثر گروموف آشکار میشود که احمدشاه مسعود برای چندین سازمان جاسوسی کار میکرد. او متذکر میشود که "بر پایه برخی از مدارک، مشاروان و کارشناسان نظامی فرانسوی، امریکائی، چینی و پاکستانی به مجاهدان او کمکهای چشمگیری می کردند" (ص. ۱۱۸). گروموف خاطر نشان میسازد که "اگر لزومی پیش می آمد ما می توانستیم به آسانی مسعود را نابود سازیم. مسعود خود نیز به خوبی وضعیت خود را درک می نمود که طبعاً این امر در سیاستها و برخورد وی با نظامیان شوروی تاثیر میکرد (ص. ۱۲۲).

این همه اسناد غیر قابل انکار را در مورد ارتباط مسعود با شوروی و خیانت وی به جهاد و افغانستان که میتواند نادیده بگیرد؟ حامیان احمدشاه مسعود که صدها بار هم سعی نمایند و یخن پاره کنند که "قهرمان" شان انسان والائی ست که خیانتی به میهنش نکرده است، نمیتوانند بی گناهی او را ثابت کنند. شخصیت ضد انسانی و ضد ملی "احمدشاه مسعود" در تاریخ به حیث فردی دهها مرتبه پائینتر از "شاه شجاع" شناخته خواهد شد.

ث

معاهده ضد ملی جبل السراج

بعد از سقوط مزار شریف در جنوری سال ۱۹۹۲ و قیام ضد نجیب الله در این شهر که کمک جنرال های پرچمی مانند جنرال مومن، جنرال داوود و جنرال فتاح را با خود داشت، نمایندگان احمد شاه مسعود، دوستم، عبدالعلی مزاری و سید منصور نادری در جبل السراج جلسه نموده و اتحادی را به نام "شورای عالی جهادی افغانستان" که بعد ها به ائتلاف شمال معروف شد، اساس گذاشتند .



شیاطین ثلاثه: دوستم – مسعود – مزاری - نادری

معاهدهٔ جبل السراج بر مبنای نظریهٔ "ستم ملی" که از حمایت کامل مسکو برخوردار بود، روی صحنه آمد. نظریهٔ "ستم ملی" بیان میدارد که اقوام افغانستان به دو دستهٔ ستمگر و ستمدیده تقسیم شده اند. در این نظریه پشتون قوم ستمگر شناخته شده و دیگر اقوام غیرپشتون را مظلوم و ستمدیده معرفی میدارد. هرج و مرج ناشی از نزدیکی سقوط نظام دست نشاندهٔ شوروی باعث شد که صف آرائی های جدیدی خلق گردد و وفاداری های موقتی جدیدی به میان آید که بهترین فرصت را برای عناصر ابن الوقت مهیا ساخت. بناءً تعدادی از صاحب منصبان نظام دست نشاندهٔ مسکو مانند جنرال آصف دلاور، جنرال فتاح و تعداد دیگری از جنرالان پرچمی حامی ببرک آناً تغییر موقف داده و حمایت خود را از معاهدهٔ جبل السراج اعلام کردند. بدون تردید که این عده از نظامیان نظام دست نشاندهٔ حمایت و اشارهٔ مسکو را هم داشتند.

در شورای عالی جهادی افغانستان که بعد ها به ائتلاف شمال معروف شد، احمدشاه مسعود به عنوان رئیس، عبدالعلی مزاری به عنوان معاون و دوستم به حیث مسئول امور نظامی در صفحات شمال برگزیده شد. ائتلاف ها همیشه در افغانستان موقتی و شکننده بوده است، زیرا بر مبنای منافقت و دورویی و فرمان اجانب روی صحنه می آیند و مدتی متشکل میشوند و بعد نظر به بی اعتمادی نسبت به یک دیگر نابود میشوند و یا اینکه یک دیگر را میدرند. اسدالله ولواجی در کتابش به اسم آغاز و تداوم اختلافات میان جنرال دوستم و آقای مسعود در صفحات شمال افغانستان می نویسد:

در اولین نشستی که میان ایشان صورت پذیرفت، آقای مسعود از رسمیت داشتن شورای عالی جهاد اسلامی انکار ورزیده و ادامهٔ کار آن را غیر ضروری اعلان داشت. این عهد شکنی آقای مسعود با مخالفت جدی عده یی از اشتراک کنندگان جلسه مواجه شده و تلاشهای بعدی وی در جهت پر کردن خلای ایجاد شده از این ناحیه بی نتیجه ماند (ص).
(1)

بنابراین ده ها بار میان این افراد ضد میهن کشمکش و زد و خورد صورت گرفت که اوج آن جنگ های داخلی ۱۹۹۲-۱۹۹۶ بود. بدون کمترین تردید که سازمان های استخباراتی خارجی خصوصاً آی اس آی پاکستان، وواک ایران و اف اس بی روسیه در این دورهٔ سیاه نقش مخرب را در انهدام افغانستان بازی نمودند. افراد و گروه های دخیل در کشتار و تخریب افغانستان، برای همیشه ملعون تاریخ خواهند بود. عبدالروف بیگی در اثرش به اسم افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال بدست طالبان مینگارد:

در جلسهٔ جبل السراج، همه به اتفاق آراء منجمله جنرال دوستم مسعود را به حیث رئیس شورای جهادی پیشنهاد و تائید کردند. اما وقتیکه دوستم به حیث معاون نظامی پیشنهاد شد، مسعود سکوت کرد و گفت که ما با قومندانان خود مشوره می کنیم. دوستم سکوت را شکستاند و گفت امر صاحب ما شما را به حیث رئیس خود انتخاب کردیم، شما مرا به حیث معاون خود قبول ندارید؟ (ص. 25).

مسعود اجباراً دوستم را به صفت معاون نظامی خود اعلان نمود. مسعود به کسی اجازه نمیدهد که طرحی را در کابل پیاده کند. زیرا صرف خود را فاتح جنگ و جهاد افغانستان میدانند (ص. 213). بیگی همچنان متذکر میشود که "احمدشاه مسعود بر علاوه در شمال و شرق و تگاب می جنگید، در بین تنظیم ها فعالیت او پراکنده را به خاطر ایجاد اختلاف و چند پارچه ساختن آنها دامن میزد تا از آنها به نفع خود استفاده ببرد" (ص. 148). از گفتار بیگی و ولوای استنباط میشود که بدون کمترین تردید مسکو میخواست احمدشاه مسعود در اریکهٔ قدرت افغانستان تکیه زند و امیر کل افغانستان و در صورت لزوم امیر افغانستان شمالی گردد.

خیر محمد بایگان در اثرش نقش استعمار نوین جهان ابر قدرت در افغانستان در مورد منافقت و دورویی احمدشاه در جنگ های بین تنظیم وحدت و تنظیم اتحاد سیاف می نویسد:

احمدشاه مسعود افراد شورای نظار را بحیث حایل در بین طرفین درگیر در جنگ قرار داده و به آنها وظیفه داده بود تا در صورت آغار جنگ بطور مستور به دفاع از تنظیم وحدت موضع گیری نمایند، ولی در عین زمان دستگاه آخذة تنظیم وحدت صدا با آواز وزیر دفاع (احمدشاه مسعود آنوقت وزیر دفاع بود) را ثبت نموده که در مخابره به سیاف رهبر تنظیم اتحاد می گفت - تنظیم وحدت را تار و مار کن تا آخرین لحظه با تو استم و از تو پشتیبانی می کنم.

براین گلین ویلیامز نویسندهٔ کتاب آخرین جنگ سالار (The Last Warlord) در منافقت مسعود به ارتباط گفتارش کاذبش به دوستم می نویسد که احمدشاه مسعود شخصی را فرستاد تا پیام او را به دوستم چنین اظهار بدارد:

مسعود معتقد است شما در قلب تان یک میانه رو و عملگرا هستید. شما همیشه روابط نیک با مجاهدین داشتید و بسیاری از افراد شما مجاهدین سابق بودند. شما کمونیست نیستید و مهمتر از همه پشتون نیستید. جنرال، زمان در حال تغییر است. زمان آن فرا رسیده است که توجه خود را به سوی جریان موفق معطوف دارید و بفهمید که باد از کدام سو می وزد و مطمئن شوید که به سوی برنده بیایید. (ص. ۱۴۳).

از خلال نوشته های هر چهار نویسنده آشکار میشود که احمدشاه مسعود مانند رهبرش برهان الدین ربانی سخت انسان خودخواه، حریص، منافق و بی وفاء بود و از رسوا شدن هم باکی نداشت. صرف میخواست به هر قیمتی که شود خودش همه کس و همه چیز باشد و کمتر از امیر شدن مقام دیگری را نمی پذیرفت و

این همان وعده روس ها بود که برایش داده بودند. از پیامش به دوستم استنتاج میشود که احمدشاه مسعود در به قدرت رسیدنش صد در صد اطمینان داشت که بالاخره مسکو او را بر تخت کابل می نشاند.

حال مواد معاهده ضد ملی جبل السراج را ملاحظه می نمائیم که از ویبسایت <http://omed.persianblog.ir/post/98/> اقتباس گردیده است.

۱. ازشورش جنرالان رژیم نجیب در شمال کشور، حمایت بعمل آمده و مورد بهره برداری قرار گیرد.
۲. شورائی مرکب از جنرالان ونمایندگان ولایتی احزاب جهادی درولایت بلخ تشکیل گردد.
۳. به شورای فوق دستور تصرف شهر مزار شریف صادر شود.
۴. درصورت موفقیت شورای فوق درجهت تصرف مزار شریف، کلیه پایگاه های رژیم درسمت شمال سقوط خواهد کرد. در این مرحله، شورای عالی جهادی درولایت بغلان ایجاد گردد.
۵. رئیس این شورا نیروی جهادی باشد.
۶. پایگاههای دولت در شمال، با تشریک مساعی نیرو های احمد شاه مسعود، نیروهای اعزامی حزب وحدت از هزاره جات ونیروهای شمال تسخیر شود.
۷. شهر کابل، توسط نیروهایی که در شمال گرد می آیند ونیروهای حزب وحدت که از سمت میدان شهر وارد کابل می شود، تصرف گردد.
۸. پس از تصرف شهر کابل، دولت تشکیل شود.
۹. در این دولت سهم هر قوم به تناسب حضور فیزیکی آنان در افغانستان، تعیین شود.
۱۰. هرگاه پشتون ها به تشکیل چنین دولتی تن در دادند، فبها ودرغیر این صورت وپناه بردن آنان به قدرت نظامی ، دسته جمعی با آنان مقابله می گردد.

روحیه مواد این معاهده به صراحت از تفرقه افگنی و کشمکش قومی حمایت میدارد و جنگ را بر صلح ترجیح میدهد. این همان نسخه ای است که روس ها از قبل برای افغانستان بعد از سقوط نظام دست نشانده اش آماده ساخته بودند. دو کشور همسایه افغانستان ایران و پاکستان هم حداکثر بهره برداری را از حالت ناگوار کشور ما و خیانت فرزندان ناخلف این سرزمین کردند. هر یک از این دو کشور با تحریکات وابستگان استخباراتی خود بحران را در افغانستان وسعت بخشیدند و کشتار و ویرانی های بیشماری را بر مردم ما تحمیل نمودند. معاهده جبل السراج و نتایج ناشی از آن اتفاقی نبود، بلکه بر مبنای یک توطئه عظیم بنیان گذاری شده بود که خواستند آخرین میخ را در تابوت افغانستان بکوبند.



احمدشاه مسعود با نماینده روس در خنجان

حامیان شورای نظار و جمعیت اسلامی از امضای چنین معاهده انکار می کنند و اظهار میدارند که احمدشاه مسعود نظرات مزارعی و دوستم را نپذیرفت. یک عده از تحلیلگران امور افغانستان معتقدند که معاهده جبل السراج میان این سه تن مردان کثیف تاریخ به امضاء رسیده بود. لاکن طوریکه بارها اتفاق افتاده است، خائنان به میهن حتماً میان خود هم نمیتوانند دوامدار در صلح و آشتی زیست نمایند و جبهه واحدی را نگهدارند. همان بود که در جریان جنگ های داخلی، این سه تن در خون یک دیگر تشنه بودند و صدمات بزرگ مادی و انسانی بر یک دیگر وارد آوردند که مردم بی گناه هم از دست این جناوران مصئون باقی نماند که نتیجه آن تا امروز تداوم یافته است.

سوم

احمد شاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی امریکا

(سی آی ای - CIA)

الف

یک متحد کاذب بهترین امید برای شکار بن لادن بود

د CIA د یو لوړپوړی افسر یادداشت..
 کله مو چی په افغانستان د حملی پلان د شمالي تلوالی سره شریک کر او پوښتنه مو وکره چی تاسو د همکاری په صورت کی له مونږ نه څه شی غواړئ؟ هغوی وویل چی دوه ورځی وخت راکړئ مونږ به مشوره وکړو. دغه افسر لیکي چی مونږ فکر کاوه چی دوی به له مونږ وغواړي چی مونږ ته فابریکی، سرکونه او شفاخانې جوړی کری. خو وروسته له دوه ورځو انتظار نه چی کله راغله نو د لس میلیونه دالرو غوښتنه یی وکره. تلوالی افغانستان او خپل افغانی وقار په لس میلیونه دالرو په مونږ خرڅ کر.



Der damalige Innenminister Junus Kanuni (Bildmitte) unterzeichnete im Januar 2002 im Beisein von Außenminister Abdullah Abdullah (links) und Verteidigungsminister Kasim Fahim (rechts) den Vertrag zur Stationierung ausländischer Streitkräfte auf dem Gebiet Afghanistans.

فروش افغانستان وامضای سند آن توسط سه نفر وطنفروش و خانن شورای نظار دزد بنام جبهه متحد شمال به چند دالر آمریکانی درین مرتب کابلی المشرق

اخبار واشنگتن پوسټ (The Washington Post) به تاریخ ۲۲ و ۲۳ فبروری سال ۲۰۰۴، مطالب دلچسپی را به ارتباط فعالیت‌های CIA در به دام انداختن و یا کشتن بن لادن و استخدام احمدشاه مسعود برای رسیدن به این هدف به نشر سپرد. نویسنده این مقالات ستیف کول (Steve Coll) ژورنالیست معروف امریکائی بوده که مضامین متعددی در مسایل مربوط به افغانستان تحریر نموده است. وی مؤلف کتابی است به نام جنگ‌های ارواح: تاریخ محرمانه سی آی ای، افغانستان و بن لادن از تهاجم شوروی تا ۱۰ سپتمبر، سال ۲۰۰۱

(Ghost Wars: The Secret History of The CIA, Afghanistan, And Bin Laden, From The Soviet Invasion To September 10, 2001)

مقالات ۲۲ و ۲۳ فبروری واشنگتن پوسټ، مجموع خلاصه ای از این کتاب است. اینک ما مطالب روز ۲۳ فبروری واشنگتن پوسټ را که منحصر به همکاری احمدشاه مسعود با CIA است خدمت هموطنان تقدیم میکنم. در اخیر، بعضی مطالب دیگری را که نویسنده مضمون نسبت جلوگیری از طوالت کلام در گزارش خود در اخبار واشنگتن پوسټ درج نکرده اما در کتاب فوق الذکر به تفصیل از آن مطالب صحبت شده است، منحیث تبصره به شما هموطنان ارائه میدارم.

واشنگتن پوسټ مینگار د:

يك تیم از کارکنان CIA در ماه اکتوبر ۱۹۹۹ از مرکز ضد فعالیتهای تروریستی این اداره به سوی دوشنبه مرکز تاجکستان پرواز نمودند. این تیم به اسم مستعار Jawbreaker-5 یعنی الاشه شکن ۵- یاد میشد که به وسیله ریچ (Rich) آمر شعبه بن لادن در CIA رهبری میگردید. Rich يك مامور کارآموده در سازمان امنیت امریکا یعنی CIA شناخته میشد که قبلاً در الجزایر و سایر کشورهای جهان سوم هم ایفای وظیفه کرده بود.

آنها در یکی از میدانهای هوایی دورافتاده دوشنبه فرود آمده و بعداً ذریعه يك هیلی کوپتر روسی MI-17 به سوی قله های باریک و پر برف شمال افغانستان سرازیر شدند. هدف این بود که روابط جنگی و جاسوسی را با احمدشاه مسعود رهبر جنگجویان ژولیده ائتلاف شمال احیاء نموده و مشترکاً علیه بن لادن مبارزه نمایند. رهبر تیم CIA به احمد شاه مسعود گفت: "ما يك دشمن مشترك داریم. بیائید باهم همکاری نمائیم."

تا سال ۱۹۹۹ يك تعداد در وزارت دفاع امریکا (پنتاگون) و در اداره کلنتن، احمدشاه مسعود را رهبر يك تعداد مردم اوباش که نیروی خود را از دست داده، میشناختند. حلقه درونی اداره کلنتن که به موضوعات محرمانه دسترس داشتند، در مورد مشارکت و همکاری با احمدشاه مسعود به دو گروه تقسیم شده بودند. وزیر خارجه مدلین البرایت (Madeleine Albright) و لوی درستیژ امریکا هنری شلتن (Henry Shelton) که نظرات و افکار تحلیلگران حرفه ئی ادارات مربوطه خود را منعکس میساختند، مناقشه میکردند که "ائتلاف مسعود یعنی ائتلاف شمال يك جریان فاسد بوده و در حال سقوط است." اما در CIA خصوصاً در مرکز ضد تروریستی، مامورین آزموده با اشتیاق کامل میگفتند که "احمد شاه مسعود آخرین و بهترین امید در گرفتاری و یا کشتن بن لادن خواهد بود قبل از اینکه بن لادن بتواند چند امریکائی دیگر را از بین برد." ایشان همچنان اظهار نظر میکردند که "البته مسعود يك متحد قابل اطمینان و قابل اعتماد نبود، اما بن لادن خطر بزرگتر محسوب میشد."

وحشت زده و مضطرب از دریافت گزارشهای رو به افزایش امنیتی در مورد اینکه القاعده به حملات جدیدی اقدام خواهد کرد، بل کلنتن (Bill Clinton) رئیس جمهور وقت امریکا، ساندی برگر (Sandy Berger) مشاور امنیت ملی و ریچارد کلارک (Richard Clark) آمر اداره ضد تروریستی، ماموریت الاشکن ۵ (Jawbreak-5) را منظور کردند. با وجودی که در مورد شخصیت احمدشاه مسعود ناراحت بودند، ایشان اظهار کردند که هر چیز را در حدود دلیل و منطق امتحان خواهند کرد. مسعود و حامیانش در شمال افغانستان علیه طالبان می جنگیدند. بعضاً هم با گروههای داوطلبان عرب القاعده، جنگجویان پاکستانی و حتی چیچن ها مواجه میگرددیدند. سرانجام، کوفر بلك (Cofer Black) رئیس مرکز ضد جاسوسی سی آی ای (CIA) امیدوار بود که مسعود بن لادن را کشته و یا اینکه بعد از دستگیری وی را غرض محاکمه تحویل دهد.

در یکی از خانه های محفوظ و کم نور دره پنجشیر در ماه اکتوبر ۱۹۹۹، احمدشاه مسعود به اعضای هیئت سی آی ای (CIA) یعنی Jawbreak-5 گفت که وی از دل و جان علاقه مند به همکاری با سی آی ای بوده، اما در مورد محدودیت خود هم ذکر کرد. احمدشاه مسعود به این نکته اشاره نمود که "بن لادن اکثر اوقات را در قندهار سپری می نماید، لکن بعضی مواقع به جلال آباد هم سفر میکند که نزدیک به خطوط

ائتلاف شمال است." در این مناطق مسعود مخبرین فعال داشت و شاید هم میتوانست که تماسهای خود را وسعت بخشد.

احمدشاه مسعود از طریق ترجمانش عبدالله، وزیر خارجه نظام انتقالی و دست نشاندۀ امریکا به هیئت سی آی ای گفت: پالیسی امریکا نسبت به افغانستان محکوم به شکست خواهد شد. امریکا تمام توجه خود را بر بن لادن و همکاران وی متمرکز ساخته درحالی که معضله وسیعتر از این است که شما فکر میکنید. در مورد طالبان چه؟ در مورد حامیان طالبان در دستگاه جاسوسی پاکستان چه؟ و بالاخره در مورد کشورهای کمک دهنده آنها؛ یعنی عربستان سعودی و امارت متحد عربی چه؟ حتی اگر ما در اجرای "اوامر" تان موفق گردیم، این همکاری معضله بزرگتر را حل نخواهد کرد. مامورین سی آی ای به احمد شاه مسعود از طریق عبدالله که ترجمانی میکرد گفتند: "ما با انتقادات شما موافق هستیم، لکن ما دساتیر دیگری داریم که باید عملی نمائیم. امریکا هرگونه رویارویی نظامی را با طالبان و یا حمایت از یک گروه خاص را در افغانستان رد مینماید." پالیسی امریکا فعلاً صرف بر گرفتاری و کشتن بن لادن و همکاران وی متمرکز است. همکاری مسعود در این ساحه زمینه را برای حمایت سیاسی وی در آینده مهیا خواهد ساخت."

مسعود و یاران وی موافقه کردند که در همکاری با امریکا و جاسوسی برای سی آی ای هیچ چیزی را از دست نخواهند داد و امیدوار بودند که امریکا بدین وسیله بتواند شناخت بهتری نسبت به افغانستان پیدا نماید. سی آی ای بار اول در سال ۱۹۸۴ به مسعود کمک نمود. اما رابطه آنها نسبت اتکای سی آی ای بر پاکستان در جریان جنگهای افغانها علیه شوروی برهم خورد. سازمان جاسوسی پاکستان آی اس آی (ISI) از مسعود نسبت اینکه وی علیه گلبدین حکمتیار به جنگ اقدام کرده، نفرت عمیق داشت. گروه تندروان حزب اسلامی حکمتیار در آن وقت از حمایت خاص پاکستان برخوردار بودند.



گری شرون (Gary Schroen) مامور سی آی ای

رابطه مخفی سی آی ای (CIA) با احمدشاه مسعود در سال ۱۹۹۰ در مورد مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰۰ دالر به سردی گرائید. گری شرون (Gary Schroen) یکی از مامورین CIA مستقر در اسلام آباد این مبلغ پول را به برادر مسعود تحویل داد به این اطمینان که احمد شاه مسعود باید قوای رژیم مارکسیستی افغانستان را در امتداد شاهراه سالنگ مورد حمله قرار دهد. اما قوای مسعود از جا تکان نخوردند. گری شرون و سائر

مامورین سی آی ای معتقد شدند که مسعود و برادرش مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰۰ دالر را ماهرانه دزدیدند. اما حینیکه گری شرون در سال ۱۹۹۶ به کابل آمد، مسعود به وی گفت که او ۵۰۰۰۰۰۰ دالر را نگرفته است. یعنی پولی را که گری به برادر مسعود تحویل داده بود به دست احمد شاه مسعود نرسید. حقیقت را خدا میداند. گری شرون دوباره مسعود را در بهار سال ۱۹۹۷ در مرکز جدیدش در تالقان دید. درین وقت طالبان کابل را متصرف شده و احمدشاه مسعود، قهرمان شورای نظار، جبراً به مناطق شمال افغانستان فرار نمود. غرض جلب توجه امریکا در مجادله علیه طالبان، احمد شاه مسعود حاضر به هر نوع همکاری با سی آی ای شد و شروع به خریداری راکت های ستینگر Stingers برای سی آی ای در شمال کشور کرد. وی همچنان موافقه نمود که از محل اختفای بن لادن به سی آی ای اطلاع دهد.

تیم های خفیه سی آی ای با آلات جاسوسی و اعطای مبلغ ۲۵۰۰۰۰۰ دالر در هر ملاقات، به بازدید مسعود در دره پنجشیر آغاز کردند. نام رمز دسته اول نالت ۱- (NALT-1) بود که در سال ۱۹۹۷ مسعود ذریعه هیلوکوپتر از دوشنبه به سوی پنجشیر پرواز نمود. سه تیم دیگر هم تا تابستان ۱۹۹۹ داخل پنجشیر گردیده و آلات جاسوسی را غرض تعقیب مخابرات رادیویی طالبان در اختیار مسعود قرار دادند. علی رغم شك و تردید اداره کلنتن در مورد احمد شاه مسعود، سی آی ای رابطه خود را با وی عمیقتر ساخت. با وجود حیوانیت و وحشیگری احمدشاه مسعود، اداره کلنتن آماده شد تا با مسعود در مسایل مربوط به جاسوسی همکاری نماید، اما حاضر به مسلح کردن ائتلاف شمال نگردید. بعضی از اعضای اداره امنیت ملی قصر سفید با یادآوری از عملیات نااجرای شاهراه سالنگ، هراس داشتند که احمد شاه مسعود چند بار دیگر پول سی آی ای را گرفته اما کاری انجام نخواهد داد. در نهایت اداره امنیت ملی، همکاری با مسعود را تصویب کرد.

چند ماه بعد از پروازهای متناوب تیم الاشه شکن ۵ (Jawbreaker-5)، مرکز ضد جاسوسی سی آی ای اطلاع به دست آورد که بن لادن در یکی از کمپهای القاعده در درونته رسید. در این کمپ، القاعده يك مکتب غرض تربیه کدر نخبه تاسیس نموده و حتی مصروف ساختن اسلحه کیمیاوی بود. سی آی ای آلات جاسوسی را به خطوط جنوبی مسعود ارسال نموده و عمال مسعود با کمک کارکنان سی آی ای، يك محل مشاهداتی را برای نظارت کمپ بن لادن تاسیس کردند. مسعود يك تعداد از راکت های کاتیوشای روسی را بر قاطران بار نموده و با کماندوهای خود به تپه های مافوق کمپ بن لادن به درونته فرستاد. احمدشاه مسعود فریبکارانه به سی آی ای اطلاع داد که کمپ بن لادن را با آتش راکت در هم خواهد کوبید. با وجود مخالفت سی آی ای با این ماموریت نظر به دلایل مختلف، مسعود ادعا نمود که کمپ درونته را مورد حمله راکتی قرار داد، اما سی آی ای بعداً فهمید که چنین اتفاقی نیافتاده و مسعود حتی يك راکت هم به سوی کمپ بن لادن پرتاب نکرده است. سی آی ای یکبار دیگر به مکر و فریب مسعود آگاه گردید. در ضمناً، احمدشاه مسعود سعی نمود تا عملیات نظامی خود را علیه طالبان وسعت بخشد. ستراتیژی وی این بود که در قدم اول اسماعیل خان و دوستم را تطمیع کند تا در مقابل حکمرانی طالبان در شمال افغانستان قیام نمایند. مسعود میخواست که عین ستراتیژی را در جنوب افغانستان در قلب سرزمین طالبان هم تعقیب نماید. وی امیدوار بود که بتواند پشتون های همانند خود مثل حامد کرزی را که قبلاً به حیث معین وزارت خارجه دوره ربانی ایفای وظیفه میکرد علیه طالبان بشورانند. هر دوی این افراد یعنی احمد شاه مسعود و حامد کرزی يك نقطه اتصال

داشتند: سی آی ای (CIA). در سال ۱۹۹۹، حامد کرزی به مخالفت خود علیه طالبان آغاز نموده و يك شورش را بر ضد آنها رهبری نمود. بعداً، روابط کرزی و مسعود نزدیکتر شد و کرزی ذریعه مکالمهٔ تلفیونی به احمدشاه مسعود گفت که به قندهار داخل نشوید و به جایی بروید که بتوانید پایگاه تان را نگه دارید. من حاضرم که داخل افغانستان شده و بجنگم.

بعد از حملهٔ تروریستی بر کشتی امریکائی کول (Cole) در اکتوبر سال ۲۰۰۰ که در بندر عدن، یمن اتفاق افتاد و به اثر آن ۱۷ تن از سرنشینان و کارکنان آن کشته شدند، تیم سی آی ای پنجشیر سعی نمود تا با احیای طرح گذشته، کمکهای وسیعتر و کشنده تری را در اختیار احمدشاه مسعود قرار دهد. بر علاوهٔ پول نقد غرض اعطای رشوه به قومندانان و مقابله با ثروت روزافزون طالبان با پول عرب، مسعود به لاری ها، هیلوکوپترها، اسلحهٔ خفیه، مهمات، لباس، غذا و شاید هم گلوله و توپخانه ضرورت داشت. مسعود به طیارات جنگی ضرورتی نداشت و تانک هم مطرح نبود. قیمت تمام شد این نوع کمک های مخفی بین ۵۰ تا ۱۵۰ میلیون دالر تخمین میشد، مربوط به اینکه قصر سفید تا کدام اندازه از خود اشتیاق و حرارت نشان میداد.

طبق این پلان، سی آی ای يك مرکز دایمی در درهٔ پنجشیر تاسیس کرده و ریچ (Rich) آمر شعبهٔ بن لادن مناقشه نمود که مامورین سی آی ای باید طور دایمی در آن منطقه بوده و با افراد مسعود همکاری نمایند. سی آی ای میخواست بدگمانی و بی اعتمادی را که نسبت به احمدشاه مسعود در مورد پول خوری اش خلق شده بود از بین برده و روی این منظور کارکنان سی آی ای مستقیماً داخل صحنه گردید تا در به دست آوردن معلومات از محل اختفای بن لادن با ائتلاف شمال همدستی نمایند. آنها نمیخواستند که اینبار هم فریب احمد شاه مسعود را خورده و به يك حالت خجالت آور دیگری مانند قضیه درونته مواجه گردند.

حینی که ادارهٔ جورج بوش در اوایل سال ۲۰۰۱ قدرت را در دست گرفت، احمدشاه مسعود يك مشاور و مدافع (Lobbyist) را در واشنگتن استخدام نمود. مسعود طی نامه ای عنوانی چینی (Cheney) معاون رئیس جمهور تقاضا نمود که امریکا باید پالیسی خود را در قبال افغانستان مورد ارزیابی مجدد قرار دهد. مسعود به مشاورین خود گفت: "تا زمانی که طالبان از حمایت بن لادن و پاکستان برخوردار هستند، او نمیتواند طالبان را شکست دهد. لذا وی در جست و جوی ائتلاف جدید سیاسی و نظامی بود تا طالبان را تحت فشار قرار دهد." برای رسیدن به این هدف، دیر یا زود حمایت امریکا حتمی به نظر میرسید.

با وجودی که تماس سی آی ای با مسعود کمتر شده بود، اما هر دو جانب با یکدیگر پیغام مبادله میکردند. در خلال این مدت، احمدشاه مسعود به فرانسه دعوت گردید تا در پارلمان اروپائی صحبت نماید. گری شرون (Gary Schroen) و ریچ (Rich) به پاریس مسافرت کردند تا به مسعود اطمینان دهند که با وجود مشکلات در واشنگتن، سی آی ای مشتاقانه مایل بود تا مبلغ چند صد هزار دالر را طور منظم در قبال مبادلهٔ معلومات جاسوسی به احمد شاه مسعود اعطا نماید. مسعود با پذیرش این پول و وعدهٔ همکاری جاسوسی به آهستگی به مامورین سی آی ای گفت که اگر امریکا کاری برای وی انجام ندهد، وضعش کاملاً خراب شده و مقاومتش هم به زودی درهم خواهد شکست. احمدشاه مسعود همچنان به خبرنگاران در شهر

ستر اسبورگ فرانسه گفت که اگر جورج بوش ما را کمک ننماید، این تروریست ها امریکا و اروپا را صدمه خواهند زد.

در سپتمبر ۲۰۰۱، مامورین امنیتی مسعود به مرکز ضد تروریستی سی آی ای اطلاع دادند که دو ژورنالیست تلویزیونی عرب از سوی کابل خطوط ساحوی انتلاف شمال را عبور نمودند. مبادله معلومات بین مسعود و سی آی ای متمرکز بر اعراب و خارجیان در افغانستان بود. اما این دو ژورنالیست عرب مورد علاقه شعبه ضد تروریستی سی آی ای واقع نشدند. اداره جورج بوش مصروف طرح پالیسی جدید نسبت به القاعده، افغانستان و مسعود بود. پالیسی جدید امریکا همچنان طرح قبلی سی آی ای را در مورد کمک به مسعود احیاء نمود. این طرح جدید از سی آی ای خواست تا يك مبلغ عظیم پول را به منظور جنگ علیه طالبان در اختیار مسعود گذاشته و او را با لاری ها، لباس، مهمات، گلوله، هیلوکوپترها و سائر وسایل مورد ضرورت مجهز سازد. اداره بوش این طرح را منظور نمود. اما در مورد مسعود، به سی آی ای هدایت داده شد که حد اقل کارهای اداری و کاغذ پرانی را در جهت به کاربرد يك پالیسی مخفی آغاز نماید.

در دره پنجشیر، احمدشاه مسعود ناآگاه از چنین انکشافات، به تاریخ ۹ سپتمبر ۲۰۰۱ اجازه مصاحبه را به دو ژورنالیست عرب اعطاء نمود. یکی از ژورنالیستان کمره تلویزیونی را آماده میساخت و دیگری به آواز بلند سؤالات را قرائت میکرد. نصف این سؤالات در باره بن لادن بود. يك بمب که پنهانی در کمره تلویزیونی جابجا شده بود بدنه کمره را شکافت، کلکین های اتاق را در هم شکست، دیوارهای اتاق را در شعله های خود گرفت و بالاخره سینه مسعود را با انفجاری از هم درید.

یک ساعت بعد از اینکه جسد مسعود را به تاجکستان بردند، امرالله صالح معاون امنیتی وی، گریه کنان با ریچ (Rich) در مرکز ضد تروریستی در سی آی ای صحبت نموده و به وی از وقوع حادثه اطلاع داد. ریچ (Rich) مامور سی آی ای از امرالله صالح پرسید، مسعود کجاست؟ امرالله جواب داد، مسعود در یخچال است. امرالله در جست و جوی کلمه انگلیسی سردخانه (Morgue) برای مرده ها بود. احمدشاه مسعود در همان دقایق نخست از بین رفته بود، اما حلقه اول حامیان وی حاضر به پذیرش این خبر نبودند. آنها همه در تشنج و اضطراب قرار داشتند و به عجله در صدد طرح ستراتیژی جدیدی بودند. ایشان خبر کاذب را پخش کردند که گویا مسعود زنده مانده و صرف زخمی شده بود. امرالله صالح به مامور سی آی ای گفت که "انتلاف شمال غرض آمادگی در رویایی با القاعده و طالبان به کمک سی آی ای ضرورت مبرم دارد." مولفین کتاب از **کابل سوی بغداد و برگشت (From Kabul to Baghdad and Back)** می نویسند که "پیوندهای شخصی بین سی آی ای و مسعود از هم پاشید، لکن رابطه با دیگر رهبران انتلاف شمال، مانند آمر استخبارات، امرالله صالح، باقی ماند و در هفته های آینده ارزش آن ثابت شد" (ص. ۳۳).

سیت جونز (Seth Jones) مولف کتاب **در گورستان امپراتوری ها: جنگ امریکا در افغانستان (In The Graveyard of Empires: America's War in Afghanistan)** می نویسد که "امرالله صالح دست پروده مطمئن احمدشاه مسعود قبل از حمله سپتمبر ۱۱ از نزدیک با سی آی ای کار میکرد. طبق گفته گری شرون مامور سی آی ای، امرالله صالح تاثیر واقعی بر اداره امنیت ملی داشت" (ص. ۱۶۳).

به تاریخ ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱، اداره جارج بوش مرگ مسعود را به ارتباط جنگ علیه القاعده و نتایج آن را برای امریکا مورد ارزیابی قرار داد. مامورین امنیتی در مرکز ضد جاسوسی سی آی ای هنوز هم امیدوار بودند که بتوانند در شمال افغانستان جای پائی داشته باشند تا از آنجا بن لادن را مورد حمله قرار دهند. واشنگتن میخواست که راهی سراغ گردد تا با بقایای انتلاف شمال قبل از اضمحلال کامل شان کمک شود. مشاورین و مدافعین (Lobbyists) مسعود این تصور را در آغاز ترویج دادند که گویا مسعود هنوز زنده بوده اما طور خصوصی و در مکالمات پی در پی تیلیفونی فهمیدند که وی دیگر وجود ندارد.

حامد کرزی در پاکستان بود که برادرش با وی تماس حاصل نمود. حامد کرزی چند روز قبل با مسعود صحبت کرده بود. او در نظر داشت به سوی قلمرو مسعود پرواز نموده و از آنجا به طرف جنوب و به قول خودش با و یا بدون کمک امریکا بر ضد طالبان قیام نماید. برادر حامد کرزی گفت که مرگ احمد شاه مسعود تأیید گردید. طوری که برادرش به خاطر دارد، حامد کرزی صرف با اظهار يك جمله عکس العمل نشان داده و گفت: چه يك کشور بدبختی.

تبصره:

۱. ستیف کول (Steve Coll) مؤلف کتاب "جنگهای ارواح" (Ghost Wars)، اسمای برادر احمد شاه مسعود و برادر حامد کرزی را در مضمون ۲۳ فبروری واشنگتن پوست ذکر نکرده اما در صفحات ۸ و ۵۶۵ کتابش اسمای ایشان درج شده است که عبارت اند از احمد ضیا مسعود و قیوم کرزی.

۲. در صفحه ۱۹۸ کتاب آمده است که گری شرون (Gary Schroen) بر علاوه ۵۰۰۰۰۰ هزار دالر مبلغ ۹۰۰۰۰۰۰ دالر دیگر را هم به احمد ضیا مسعود تحویل داده بود.

۳. در صفحه ۱۲۳ کتاب این مطلب ذکر شده است که سازمان جاسوسی انگلیس ام آی ۶ (MI-6) در اوایل دهه ۱۹۸۰ با احمد شاه مسعود داخل تماس شده و به وی پول، اسلحه و آلات مخابرات تحویل میداد. مامورین سازمان جاسوسی انگلیس MI-6 به داکتر عبدالله، انگلیسی درس دادند تا بتواند برای احمد شاه مسعود و سازمان جاسوسی انگلیس MI-6 ترجمانی نماید. سازمان جاسوسی فرانسه هم به مسعود کمک قابل توجهی میکرد.

۴. نظر به ادعای مؤلف کتاب در صفحه ۵۶۵، قیوم کرزی و عبدالله با يك خانم امریکائی به نام واشنگتن مشترکاً برای مسعود در امریکا فعالیت میکردند.

۵. مؤلف در صفحه ۱۱۸ نگاشته است که احمدشاه مسعود با قوای اشغالی شوروی در افغانستان در جریان جهاد قرارداد مخفی بست و اندروپوف رسماً این قرارداد را امضاء نمود. این خیانت احمدشاه مسعود، سائر مجاهدین را تکان داد.

۶. در صفحه ۶ آمده است که احمدشاه مسعود یکی از مشاورین نزدیک خود به اسم مسعود خلیلی را به میدان هوایی بگرام فرستاد تا گری شرون (Gary Schroen) مامور سی آی ای (CIA) را تا کابل بدرقه نماید.

۷. مؤلف در صفحه ۱۱۴ کتاب متذکره تحریر نموده است که احمد شاه مسعود، گلبدین حکمتیار، برهان الدین ربانی و سائیرین در زمان ریاست جمهوری داوود به پاکستان فرار نمودند و مورد استقبال زعامت آن کشور قرار گرفتند. نصیرالله بابر رئیس سازمان جاسوسی پاکستان آی اس آی (ISI)، احمد شاه مسعود را به پنجشیر فرستاد تا علیه رژیم داوود دست به خرابکاری بزند. اما بعد از ناکامی دوباره به پاکستان فرار نمود.

۸. در صفحه ۱۹۰ تذکار رفته است که احمدشاه مسعود ماهانه مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰۰ دالر از سی آی ای دریافت میداشت. این مبلغ پول همیشه در حال افزایش بود. اما سی آی ای پرداخت پول به مسعود را از نزد سازمان جاسوسی پاکستان آی اس آی (ISI) پنهان میکرد، زیرا آی اس آی پول کم در اختیار احمد شاه مسعود میگذاشت. این حالت نشان میدهد که احمدشاه مسعود برعکس ادعای حامیانش و با وجود دریافت پول کم از آی اس آی، دشمن پاکستان نبوده بلکه متواتر با سازمان جاسوسی پاکستان (ISI) همکاری نموده و در قبال خدمات جاسوسی، از آی اس آی پول دریافت میکرد. برعکس، یکی از نویسندگان امریکائی به اسم جیمز بمفورد (James Bamford) به ارتباط این موضوع در واشنگتن پست ۲۹ فیبروری سال ۲۰۰۴ نوشت که احمدشاه مسعود بقدر کافی از آی اس آی پول میگرفت.

۹. نظر به شهادت صفحه ۲۰۲، احمدشاه مسعود در میان رضاکاران عرب هم طرفدار داشت. یکی از آنها عبدالله عزام يك اخوانی فلسطینی بود که دامادش به حیث رئیس تشکیلات عرب مسعود کار میکرد. عبدالله عزام متملقانه احمدشاه مسعود را به ناپلیون تشبیه کرده بود.

۱۰. طبق مندرجات صفحه ۲۱۳، سی آی ای مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰۰ دالری را که در ۳۱ جنوری ۱۹۹۰ به احمد شاه مسعود تحویل داد از نزد آی اس آی هم پنهان کرده بود.

۱۱. مؤلف در صفحه ۲۸۶ کتاب خویش نگاشته است که در سال ۱۹۹۴ آمر امنیتی مسعود، محمد قسیم فهیم، اطلاع به دست آورد که حامد کرزی با سازمان جاسوسی پاکستان آی اس آی (ISI) همکاری میکرد. فهیم ماموران خاد را به خانه حامد کرزی در کابل فرستاد و امر داد که او را کشتن کشتان به خاد بیاورند. ماموران فهیم چندین ساعت را در اتاق تحقیق با حامد کرزی گذشتانده و او را متهم به همکاری با پاکستان ساختند. خود حامد کرزی در مورد این که در داخل اتاق تحقیق به وی چه گذشت حرفی نگفته است، اما يك تعداد از مردم که حامد کرزی را دیدند اظهار کردند که حامد کرزی به قدر کافی لت و کوب شده و کله و کاپوش خون آلود و پندیده بود. در جریان استنطاق، یکی از راکت های حکمتیار به تعمیر خاد اصابت نموده که همه دستپاچه و متوحش شدند. حامد کرزی با استفاده از این فرصت از خاد فرار نموده و در کوچه های کابل گیچ و سرگردان قدم میزد که به مرکز سرویس رسید و از آنجا به جلال آباد آمد. در آنجا یکی از دوستانش در ملل متحد، کرزی را شناخت و دید که چهره معصومش پندیده و کبود شده بود. دوستش کرزی را کمک نموده و او را به منزل یکی از خویشاوندانش برد. روز بعد حامد کرزی از سرحد گذشته و وارد پاکستان شد. حامد کرزی تا هفت سال دیگر به کابل نیامد. با وجود لت و کوب و تحقیر از جانب مسعود و سائیر افراد شورای نظار، حامد کرزی به حکم سی آی ای با احمدشاه مسعود همکاری نکرد. برادرش

قیوم کرزی هم با عبدالله مشترکاً در امریکا برای مسعود و ائتلاف شمال فعالیت میکردند. قیوم کرزی لت و کوب و تحقیر برادرش را توسط فهیم و سائر عمال شورای نظار در بدل پول فراموش کرد.

۱۲. در صفحه ۲۸۷ درج شده است که حامد کرزی مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ دالر را به شمول اسلحه به طالبان بخشش داد.

۱۳. در صفحه ۳۴۴ ذکر شده است که احمدشاه مسعود، برهان الدین را در شکست و فرار خود از کابل مسؤول دانسته و او را يك شخص ضعیف و بی کفایت در حکومت داری معرفی نمود.

۱۴. اسمای داوود میر و محی الدین مهدی هم منحنیث همکاران احمد شاه مسعود در این نوع معاملات در صفحه ۳۴۶ درج شده است.

۱۵. در صفحه ۲۱۵ کتاب آمده است که امریکا شهزاده ترکی الفیصل رئیس سازمان امنیت عربستان سعودی را ترغیب نمود که حالا وقت آن فرا رسیده که از تندروان اسلامی مورد حمایت سازمان جاسوسی پاکستان دور شده و غرض تشکیل یک بدیل یعنی شورای مستقل قومندانان دور از نظارت آی اس آی با نقش بیشتر مسعود کمک نماید. با پذیرش این پیشنهاد امریکا، عربستان سعودی نه تنها به احمد شاه مسعود بلکه به جوانب مختلف افغانی در جریان جهاد و حتی بعد از آن پول توزیع میکرد تا نفوذش بر همه گروه های افغانی پایرجا باقی بماند.

۱۶. مؤلف در صفحه ۲۱۸ می نگارد که با وجود دروغگوئی احمد شاه مسعود به سی آی ای در مورد حمله بر سالنگ، این سازمان خواست تا يك فرصت و مجال دیگری هم به مسعود داده شود.

۱۷. طبق مندرجات صفحه ۲۲۰، نظر به وساطت شهزاده ترکی الفیصل، مسعود حاضر شد که به پاکستان برود و در مورد جلب حمایت سازمان جاسوسی پاکستان آی اس آی (ISI) با گلبدین حکمتیار رقابت نماید. در آنجا احمدشاه مسعود با اسد درانی رئیس جدید آی اس آی و هری (Harry) آمر شعبه سی آی ای در اسلام آباد ملاقات نمود.

۱۸. در صفحه ۱۹۴ نگاشته شده است که در جریان جنگ مجاهدین علیه حکومت نجیب، سی آی ای از ناکامی های پی پی در پی مجاهدین نا امید گردید. بناءً سی آی ای یکی از قومندانان شیعه را در غرب کابل که در جنگ های تباهن گوریلائی شهرت داشت، استخدام نموده تا عملیات تخریبی را افزایش دهد. مؤلف ازین قومندان شیعه نام نبرده است، اما همه حدس میزنند که او شاید عبدالعلی مزاری و یا حاجی محمد محقق باشد.

۱۹. مؤلف در صفحه ۱۲۱ نگاشته است که احمدشاه مسعود غرض رسیدن به هدف، در هر زمانی و با هر کسی قرارداد می بست. ازینرو وی با سازمان های جاسوسی کشورهای مختلف در ارتباط بود.

۲۰. طبق مندرجات صفحه ۴۶۳، احمدشاه مسعود در عین وقت از ایران، هند و روسیه اسلحه به دست می آورد که مورد اعتراض امریکا واقع نشد.

۲۱. در صفحه ۴۳۰ آمده است که اکثر دیپلمات های وزارت خارجه آمریکا به احمدشاه مسعود مانند یک نیروی مصرفی نگاه میکردند و نسبت دریافت اسلحه از ایران و قاچاق مواد مخدره از وی نفرت داشتند.

۲۲. در صفحه ۵۱۶ از قول ریچارد کلارک (Richard Clark) مامور استخباراتی آمریکا آمده است که "ائتلاف شمال گروه خوب نیستند که با آنها داد و گرفت صورت بگیرد. آنها صادر کنندگان مواد مخدره اند. آنها متخلفین حقوق بشر اند. آنها یک اقلیت قومی اند. چیزی نیستند که بتوان یک حکومت ملی و مردمی را به دور آنها تشکیل داد."

ب

مروری بر کتاب الاشه شکن (Jawbreaker)



گری برنتسن، مامور سی آی ای و رالف پیزولو، ژورنالیست

بعد از استقرار نظام مستعمراتی و تحت حمایت اجانب در افغانستان در اواخر ۲۰۰۱، کتب متعددی به ارتباط قضایای سیاسی و نظامی کشور ما در آمریکا به طبع رسیده است. حال يك کتاب با ارزش دیگری را که به اسم الاشه شکن (Jawbreaker) یاد میشود و توسط یکی از اعضای سابق سی آی ای (CIA) و يك ژورنالیست تحریر گردیده است به شما معرفی میداریم. نویسندگان گری برنتسن (Gary Berntsen) و رالف پیزولو (Ralph Pezullo) نام دارند که چگونگی فعالیت سی آی ای را در افغانستان و همکاری تعدادی از میهن فروشان مسلکی را به رشته تحریر در آورده اند. نویسنده کتاب بوش در جنگ هم در مورد فعالیت و ماموریت گروه الاشه شکن (Jawbreaker) یادآور شده است. مؤلف اصلی کتاب گری برنتسن است، اما رالف پیزولو هم منحيث يك ژورنالیست در ترتیب کتاب نقش داشته است. بناءً بعضاً کلمه "مؤلفین" و بعضاً صرف نام گری برنتسن مامور سی آی ای را علی البذل ذکر خواهیم کرد.

مؤلفین کتاب الاشه شکن جریان حمله بر مراکز سازمان تروریستی القاعده و بن لادن را بازگو نموده و اشتباهات و خطاهای سی آی ای و مراجع تصمیم گیری را مورد تبصره قرار میدهند. بعضی کلمات و جملات این کتاب با رنگ سیاه از جانب سی آی ای (CIA) سانسور شده است، اما در مجموع مطالب آن قابل فهم است.

گری برنتسن (مامور سی آی ای) در این کتاب اظهار میدارد که تیم ما یعنی الاشه شکن (Jawbreaker) از جانب سی آی ای ماموریت یافت که مشترکاً با احمد شاه مسعود همکاری نماید تا معلومات لازم را در مورد اسامه بن لادن به دست آوریم. ارتباط ما با احمد شاه مسعود ذریعه انجنیر عارف امر استخباراتی ائتلاف شمال (شورای نظار) برقرار گردید. انجنیر عارف يك اندازه انگلیسی میدانست و با ما کم و بیش صحبت میکرد. مجید معاون عارف نیز همکار نزدیک ما بود. حینی که ما در تاجیکستان بودیم و آمادگی رفتن به سوی دره پنجشیر را می‌گرفتیم، مامور سیاسی سفارت امریکا در آن کشور به ما خاطر نشان ساخت که جواسیس سازمان مخوف امنیت ایران (MOIS) هم فعلاً در پنجشیر بوده و با احمدشاه مسعود همکاری می نمایند. گری برنتسن متذکر میشود که سازمان امنیت ایران مانند نازی ها ست که مستقیم و یا غیر مستقیم در مرگ امریکائی ها دست داشته است.

مؤلفین کتاب می‌گویند که ما (اعضای تیم الاشه شکن) میدانستیم که "ائتلاف شمال فرشته های آسمانی نیستند. مانند سائر گروه‌های افغانی، مصروف قاچاق مواد مخدره و ارتکاب اعمال ضد حقوق بشر اند، اما در آنوقت توانستیم از ایشان علیه طالبان و القاعده مستفید شده و به اهداف خود بصورت نسبی برسیم." قوای ائتلاف شمال (شورای نظار) مظالم بیشماری را در کابل روا داشتند و تعداد زیادی از مردم هزاره و شیعه آن شهر را به قتل رسانیدند. مؤلفین در صفحه ۶۳ کتاب می نویسند که "احمد شاه مسعود همچنان مصروف قاچاق مواد مخدره بوده و در عین وقت از روس ها، ایرانی ها، هندی ها و امریکائیان پول می‌گرفت." این ادعا را مؤلف کتاب (بوش در جنگ) هم تأیید کرده است.

نویسندگان مینگارند که برای ما ائتلاف شمال وسیله خوبی بود تا بتوانیم بر طالبان و القاعده فشار وارد نماییم. ما آلات جاسوسی را در محلات مختلف پنجشیر نصب نموده و با همکاری اعضای شورای نظار از جریان صحبت طالبان و القاعده باخبر میشدیم. به عقیده مؤلفین کتاب الاشه شکن، ائتلاف شمال هیچگونه توانائی نظامی و قدرت مرکزی نداشت و از اتحاد و همکاری ضعیف تاجکان دره پنجشیر، ازبکان و هزاره ها تشکیل شده بود تا علیه حاکمیت طالبان که پشتون بودند، مبارزه نمایند. اگر قدرت نظامی امریکا نمی بود، طالبان ایشان را به کلی نابود میکردند و هرگز نمیتوانستند در موقف فعلی باشند.

مؤلفین کتاب الاشه شکن در مورد دوستم متذکر میشوند که او (دوستم) هیچ پرنسیب خاص ندارد و نظر به حالات تغییر جهت میدهد. در اوائل با روس ها علیه مجاهدین همکاری میکرد و مردان وی جنایات بیشماری در کابل و مناطق پشتون نشین مرتکب شدند. بعد از سقوط نظام دست نشانده شوروی، به مجاهدین پیوست و به ربانی و احمدشاه مسعود نزدیک گردید. سپس همکار گلبدین حکمتیار شد و علیه جمعیت اسلامی ربانی دست به عملیات نظامی زد. ما هم از بیرحمی و درنده خوئی دوستم علیه طالبان خصوصاً در شورش قلعه جنگی مزار شریف استفاده شایانی کردیم.

گری برنتسن تذکار میدهد که قتل احمدشاه مسعود ذریعه فعالین القاعده، ما را در آغاز مضطرب ساخت اما بعداً فعالیت خود را مانند گذشته ادامه داده و با قسیم فهیم و سائر "مردان" شورای نظار مانند داکتر عبدالله، جنرال بابہ جان، جنرال دلاور و بسم الله خان داخل تماس شدیم. مؤلفین همچنان از جواسیس دیگری مانند ببرک، نورالدین، حاجی ظاهر و يك تعداد افراد دیگر هم نام میبرد.



این انسان های "شرافتمند" تا حال به چندین بیع خرید و فروش شده اند.

نویسندگان همچنان از فعالیت قومندان عبدالحق و حامد کرزی متذکر میشوند که علیه طالبان دست به کار شدند. در مورد حامد کرزی می نویسند که حامد کرزی در دهه ۹۰ متهم به جاسوسی به پاکستان شد و زندانی گردید. در اثنای تحقیق توسط قسیم فهیم، یک راکت به تعمیر محل تحقیق اصابت نمود و کرزی با استفاده از فرصت فرار کرد. بعد از به قدرت رسیدن طالبان، حامد کرزی حمایت خود را از ایشان اعلام داشت، اما بعداً از آنها رو گشتاند.

به ارتباط کنفرانس بن و تشکیل حکومت بعدی، مؤلفین مینگارند که عبدالله وزیر خارجه ائتلاف شمال موافقت خود را در مورد نصب حامد کرزی به حیث رئیس دولت ابراز داشت. با وجودی که عبدالستار سیرت اکثریت آراء را در بن به دست آورده بود، میلان قدرت های خارجی به جانب حامد کرزی بود که همانطور هم عملی شد. برهان الدین ربانی قبلاً قصر ریاست جمهوری را اشغال نموده بود، اما عبدالله وزیر خارجه ائتلاف شمال به جیمز دوبنز نماینده جارج بوش اظهار داشت که من به شما پیشنهاد میکنم که به ربانی بگوئید تا هرچه زودتر از قصر ریاست جمهوری خارج شود. این اظهاریه عبدالله در مورد برهان الدین ربانی که رهبر وی بود، جیمز دوبنز را متعجب ساخت که چطور عبدالله به ربانی پشت کرد. برهان الدین ربانی از آمدن به بن خودداری ورزید و به عوضش یونس قانونی نمایندگی ائتلاف شمال (شورای نظار) را در کنفرانس بن به دوش گرفت. در آغاز، ظاهرشاه از حمایت وسیعی برخوردار بود، اما با مخالفت ربانی و سائر اعضای ائتلاف شمال مواجه گردید.

مؤلفین کتاب الاشه شکن در قسمت ملاقات جنرال فرانک و قسیم فهیم می نویسند که جنرال فرانک بدون اینکه از همکاری شورای نظار ستایش نماید، فهیم را از طرح مرکز نظامی امریکا در فلوریدا آگاه ساخت و به وی دستور داد که از تیم سی آی ای در جلال آباد حمایت کند. فهیم هم دستور جنرال فرانک را پذیرفت. گری برنتسن (مامور- سی آی ای) متذکر میشود که ما به اطلاع مرکز قوای امریکا رسانیدیم که اسامه بن لادن در کوه های توره بوره پنهان شده و ما توانستیم که حتی صدای او را بشنویم. ما از مرکز تقاضای کمک کردیم، اما مرکز از ارسال قوای بیشتر ابا و ورزید. به اثر سفارش یکی از صاحب منصبان قوای اختصاصی امریکا، از قوای نخبه یعنی رینجرز (Rangers) خواستیم که به تعداد ۸۰۰ تن از قوای خویش را بفرستند تا از فرار بن لادن جلوگیری شود، لکن کسی جواب نداد.

با وجود بمباردمان شدید مواضع القاعده در توره بوره توسط طیارات بم افگن بی-۵۲ (B-52) و پرتاب يك بم ۱۵۰۰۰ پوندى كه بنام بلو-۸۲ (Blue-82) یاد میشود و حجم آن به اندازه يك موتر بود، بن لادن و يك تعداد حواریون وی به كمك جنگ سالاران افغانی مانند افراد مولوی خالص و سائیرین از توره بوره فرار نمودند كه در نتیجه امریکا به هدف نهائی خود نرسید. این كه چرا و روی چه دلایلی، مركز غرض كشتن و یا دستگیری بن لادن عساکر بیشتر نفرستاد، مؤلفین كتاب جواب قناعت بخش ارائه نمیدهند.

پ

گزارش يك همكار محرم از چگونگی رهبری سی آی ای در جنگ علیه ترور در افغانستان

گری شرون مامور سی آی ای در کتابش به اسم:

(First In: An Insider's Account of How the CIA Spearheaded the War on Terror in Afghanistan)



گری شرون

از بسیاری قضایا پرده برداشته است. نویسنده مینگارد: حوادثی كه باعث فعالیت بیشتر سی آی ای در افغانستان شد، کودتای سال ۱۹۷۳ محمد داوود علیه نظام سلطنتی بود. يك ائتلاف گروه تندروان مسلمان و بعضی كمونیست ها شاه را اجباراً به روم فرستادند كه در نتیجه بازی بزرگ خود را بار دیگر در افغانستان ظاهر ساخت. در داخل كشور، تندروان اسلامی، با وجود عدم رضایت از برگشت محمد داوود، تغییر سیاسی در سطح ملی را به فال نیک نگریستند و امیدوار بودند كه بتوانند نقش سیاسی بیشتری در افغانستان ایفاء نمایند، اما امید شان نقش بر آب برگردید. در نتیجه برخورد با نظام جمهوریت داوود، رهبران گروه تندروان اسلامی مانند برهان الدین ربانی، گلبدین حكمتیار و احمدشاه مسعود به سوی پاکستان فرار نمودند و از آنجا

به هدایت سازمان امنیت پاکستان (آی اس آی) دست به خرابکاری در افغانستان زدند که با شکست مواجه شدند.

عمر جمهوریت هم کوتاه بود و با کودتای چپی های متمایل به مسکو که بعداً تجاوز شوروی را به دنبال داشت، افغانستان وارد عصر زوال و بدبختی گردید. این بهترین دوره طلایی برای سی آی ای بود که در افغانستان بیشتر رخنه نماید و انتقام شکست خود را از شوروی بستاند. با یک اشتباه تاریخی جبران ناپذیر، تغییر رنگ بیرق از سیاه و سرخ سبز تنها به رنگ سرخ که مقلد بیرق شوروی بود، قیام مردم را باعث شد که این خود زمینه ساز شکل گیری مداخلات سی آی ای در افغانستان گردید. با در نظر داشت اعتراف نویسنده که سی آی ای بعد از کودتای ۱۹۷۳ محمد داوود فعالیت بیشتری را در افغانستان آغاز نمود، میتوان چنین استنتاج نمود که امریکا همراه با متحد نظامی و سیاسی اش پاکستان در پرورش تندروان اسلامی و بی ثبات ساختن نظام جمهوریت نقش عمده بازی نمودند. در دوره جهاد ضد شوروی بود که بن لادن و همراهان به کمک امریکا و متحدین به افغانستان آورده شدند که بعداً درد سرهای بزرگی برای امریکا و مردم افغانستان خلق نمود که حادثه حمله تروریستی سپتامبر ۲۰۰۱ بر امریکا و تجاوز این کشور به افغانستان اوج آن بود.

نویسنده مینگارد که تجاوز اشتباه آمیز و غیر مسؤولانه شوروی به افغانستان، سیر حوادث را نه تنها در افغانستان بلکه در منطقه تغییر داد و جریاناتی که برای زعامت شوروی غیر قابل پیش بینی بود، اتفاق افتاد. تجاوز شوروی باعث شد که سی آی ای با رهنمائی دوکتورین کارتر حمایت خود را از مجاهدین آغاز نماید و میلیون ها دالر را به افغانستان به مصرف برساند. شرون اظهار میدارد که "ما برای قومندانان ۵۰ هزار دالر و در حدود ۵۰۰۰ دالر به قومندانان پائین رتبه ماهانه میپرداختیم. در عوض، قومندانان تعهد سپردند که صورت حساب مصرف را در اختیار ما بگذارند. هیچ قومندانی با پیشنهاد ما مخالفت نکرد." بدون تردید که احمدشاه مسعود هم در زمره قومندانانی بود که از سی آی ای پول میگرفتند و این زمانی بود که مسعود با کی جی بی هم در ارتباط بود و از آن سازمان استخباراتی شوروی هم پول دریافت میکرد. پاکستان با استفاده از این حالت و ارسال کمکهای مخفی به مجاهدین غرض رسیدن به اهداف خود می تپید و آرزو داشت که یک حکومت تندرو اسلامی متمایل به پاکستان در افغانستان روی صحنه آید.



احمدشاه مسعود و مسعود خلیلی

اقتباس از: <https://www.youtube.com/watch?v=0DxI4wuTS-g>

شرون می نویسد، زمانی که احمدشاه مسعود در سال ۱۹۸۰ به دره پنجشیر برگشت، شخص دیگری احمد شاه مسعود را همراهی میکرد که مسعود خلیلی نام داشت که از توانائی شعسرانی، نویسندگی و سخنوری برخوردار بود که بعداً دوست من شد. خلیلی به حیث نماینده خاص احمد شاه مسعود در پشاور تعیین گردید و بعداً به حیث مشاور ارشد ربانی رهبر جمعیت اسلامی ایفای وظیفه نمود. حینیکه من در سال ۱۹۸۸ به اسلام آباد برگشتم، با مسعود خلیلی معرفی گردیدیم که باعث خلق تماس دایمی بین ما گردید. آشنائی با خلیلی سبب گردید که سی آی ای از وسعت تماس های وی با حلقات مختلف مردم مستفید شود. خلیلی حلقه وصلت ما با احمدشاه مسعود نبود. ما توانستیم که از طریق ضیا مسعود ارتباط خود را یک جانبه با احمدشاه مسعود قایم نمائیم. اما بعد ها خلیلی هم یک وسیله خوب ارتباطی بین ما و احمدشاه مسعود گردید. در جریان چند هفته، دوستی من با خلیلی انکشاف کرد و توانستیم یک دیگر را بیشتر بشناسیم. خواستم بدانم که خلیلی چرا میخواهد با سی آی ای همکاری نماید. خلیلی به من گفت:

او قویاً معتقد بود که مجاهدین با طرح کمک تحت اداره سی آی ای سرانجام شوروی ها را شکست خواهند داد و آنها را از افغانستان بیرون خواهند انداخت. به همان نحو، خلیلی معتقد بود که پاکستانی ها طرح سی آی ای را یک فرصت می پندارند که نفوذ خود را در میان مجاهدین محافظه کار مذهبی پشتون گسترش دهد. خلیلی معتقد بود وقتیکه کمونیست ها شکست خوردند، پاکستانی ها پشتون های مورد علاقه را کمک خواهند کرد تا اداره حکومت جدید را در دست گیرند و تاجیک ها و سائر اقلیت های قومی را در مقام عنعنوی درجه دو نگهدارند (ص. ۵۲).

شرون متذکر میشود که خلیلی ماموران سی آی ای را به قومندانان خوب (شاید بیشتر قومندانان جمعیت اسلامی) معرفی مینمود و ماهم از طریق وی با تعداد زیاد قومندانان از بک، تاجک، پشتون و حتا گروه های شیعه در سرتاسر افغانستان تماس حاصل نمودیم. گری شرون مسعود خلیلی را میهن دوست (?) خواند که خود را وقف کشورش نموده بود. عجیب است که یک مامور سی آی ای گماشته خارجی خود را وطن دوست می نامد، یعنی این گماشته خدمات با ارزشی برای سی آی ای انجام داده بود. تماس گری شرون مامور سی آی ای با مسعود خلیلی چندین سال در سطح شخصی و رسمی ادامه یافت و وقتاً فوقتاً در رستوران های مختلف در امریکا دیدار میکردند. به عبارت ساده، خلیلی از افراد قابل اعتماد سی آی ای شد که به کمتر کسی چنین فرصت "طلائی" میسر گردید. گفتار گری شرون در مورد مسعود خلیلی آشکارا به اثبات میرساند که نه تنها شخص خلیلی خود را فرمانبردار سی آی ای ساخت، بلکه تعداد زیاد از افراد دیگر را هم به بهانه مبارزه علیه شوروی و دست نشاندهانش در استخدام سی آی ای قرار داد. با این عمل ضد ملی، خلیلی تعدادی از هم میهنان ما را به سوی جاسوسی سوق داد و مرتکب خیانت نابخشودنی گردید. یقین دارم که مسعود خلیلی به این عملکرد خود فخر می فروشد.

باید یادآور شد که خلیلی در بدل خدمات جاسوسی اش به سی آی ای پاداش و مکافات فراوان به دست آورد که یکی آن حفظ پست سفارت در کشورهای مختلف برای مدت بیش از ۲۰ سال بود. این که چه مقدار پول از سی آی ای دریافت کرده است، تا اکنون معلوماتی در دست نیست. اما باید حالا این را فهمیده باشد که

استخبارات قدرت های بیگانه جواسیس خارجی خود را برای همیشه نگه نمی دارند و بعد از ختم مفیدیت، آنها را به دور می اندازند. قصه ۱۵ آگست سال ۲۰۲۱ شاهد این ادعاست. روی همین دلیل است که گری شرون اسمای مسعود خلیلی و دیگران را در کتاب خود افشاء نموده تا برای ابد نزد مردم خود سرفاکنده باقی بمانند. ناگفته نباید گذاشت که ذهنیت قومگرایی خلیلی در آن زمان جداً به مذاق سی آی ای هم برابر بود که توانست از کشمکش های قومی و نژادی در افغانستان غرض تجاوز امریکا و به قدرت رسانیدن تاجیکان شورای نظار و جمعیت اسلامی حد اکثر استفاده نماید. ناگفته نباید گذاشت که حامیان مسعود هم در امریکا سر به آستان سی آی ای می سائیدند و هم در کانگرس میرفتند و موی میکندند و مویه و فغان میکردند که "ما از دست پشتون ها روز نداریم." در همین وقت جریده ای به اسم "امید" روی صحنه آورده شد که هدفش بر مبنای دساتیر اجانب تحقیر پشتون ها، گسترش کشمکش قومی و توهین، تهدید و دشنام افرازی بود که اعمال ضد ملی احمدشاه مسعود و حامیانش را افشاء میکردند. به جرأت میتوان گفت که سازمان های استخباراتی کشورهای ذیدخل در قضیه افغانستان در تمویل و توزیع جریده "امید" نقش عمده داشتند.

روش سی آی ای و کی جی بی به ارتباط رجحان قومی و نژادی در افغانستان با هم در انطباق بود. روسها بعد از کودتا علیه نجیب حاکمیت را به تاجیکان جمعیت و شورای نظار انتقال دادند که عین روش توسط سی آی ای در سال ۲۰۰۱ به مرحله اجراء درآمد. نظر به شهادت یک عده هم میهنان، مسعود خلیلی از سالهای قبل قوم گرایی را در میان مردم کوهدامن زمین ترویج میکرد. چنانچه، او کتاب "عیاری از خراسان" اثر پدر مرحومی اش استاد خلیلی شاعر بزرگ افغانستان را به مردم شمالی توزیع میکرد و در بعضی حالات قسمت هائی از کتاب را به مردم میخواند. یک فرد با چنین ذهنیت بهترین طعمه برای فعالیت های سی آی ای در افغانستان بود. حال دقیقاً به اثبات رسیده است که خلیلی به منظور مبارزه علیه اشغالگران شوروی و نظام دست نشانده مسکو خود را به سی آی ای نفروخت، بلکه هدف او در هم کوبیدن پشتونها و انتقال حاکمیت از پشتون به تاجیک بود. خلیلی از عقد معاهدات مخفی احمدشاه مسعود با شوروی و همکاری اش با کی جی بی و دست کشیدن وی از مبارزه علیه قوای اشغالگر شوروی خوب واقف بود. پس همکاری وی با سی آی ای غرض مبارزه علیه اشغالگران شوروی یک بهانه و جعل طفلانه بود. این حالت در طرز دید سیاسی اش کاملاً وانمود شده است.

جنگهای داخلی (۱۹۹۶-۱۹۹۲) و فعالیت گروه تروریستی بن لادن در افغانستان، سی آی ای را بیشتر در قضایای افغانستان دخیل ساخت. برای در هم کوبیدن بن لادن، سی آی ای با احمدشاه مسعود رابطه نزدیک قایم نمود و مسعود خلیلی هم بهترین وسیله برای گسترش این رابطه بود. باوجودی که احمد شاه مسعود شناخت خوبی با سی آی ای داشت و از پول این سازمان مستفید میشد، به قدرت رسیدن طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶) و فعالیت تروریستی القاعده نزدیکی بیشتر احمدشاه مسعود و سی آی ای را میسر ساخت. شرون مینگارد که "مسعود خلیلی به من اطمینان داد که احمدشاه مسعود از کمک های سی آی ای در دوران جهاد سپاسگذار بوده و مشتاق است که در مورد بازگشائی رابطه بداند. مسعود از ترک مجاهدین توسط امریکا در سال ۱۹۹۲ ناراضی بود" (صفحات ۶۴-۶۵). شرون اظهار میدارد که در یک مجلس خصوصی به احمدشاه مسعود اطمینان دادم که سی آی ای در صدد یافتن راه هائی برای همکاری خواهد بود، خصوصاً در از بین بردن بن لادن و اخراج اعراب از افغانستان که مسعود هم به آن علاقه مندی داشت. به احمد شاه مسعود گفتم که همکاری با سی آی ای به ارتباط بن لادن و تروریست های عرب میتواند شهرت خوبی برای

وی نزد دولت امریکا خلق نماید. مسعود به فوائد همکاری با سی ای ای پی برد و حاضر به هر نوع فرمانبرداری شد و ار دل و جان در خدمت سازمان استخبارات خارجی امریکا یعنی سی ای ای قرار گرفت. فرد دیگری که اعتماد سی ای ای را به دست آورد، داکتر عبدالله عبدالله بود که بعداً در نظام مستعمراتی کابل برای مدتی وزیر خارجه تعیین گردید. گری شرون در کتاب خود از وی چند بار یادآور شده است.

گری شرون مامور سی ای ای بیان می کند که وظیفه من در به راه انداختن یک رابطه محکم با ائتلاف شمال بود که بدینوسیله بتوانیم طالبان را به شکست مواجه سازیم. پول و سائر مواد در اختیار ائتلاف شمال قرار دادیم. یکبار ۵ صد هزار دالر را به انجنیر عارف سروری آمر استخبارات احمد شاه مسعود تحویل دادیم (ص. ۹۹). برای عارف گفتیم که این مقدار پول، پرداخت اول است. من همچنان به عارف گفتم که به قسم فهمیم بگوید که مقدار عظیم پول برای مقاصد نظامی آماده خواهد بود. ائتلاف شمال تحت رهبری احمد شاه مسعود کلاً در خدمت سی ای ای درآمد و با اخذ میلیون ها دالر، امریکا را در تجاوز به افغانستان یاری رساند و امریکا هم مقدرات افغانستان را برای ۲۰ سال در دست این گروه خائن به میهن گذاشت. سرانجام همان کشوری که ائتلاف شمال را قدرت داد، همان کشور ائتلاف شمال را در روز ۱۵ آگست سال ۲۰۲۱ به دور افگند و طالبانی را که تروریست میخواند، دوباره در اریکه قدرت نصب کرد. هر فرد و یا گروهی که برده اجانب شود، دیر یا زود به سرنوشت ذلتباری مواجه خواهد شد.

در اخیر باید خاطر نشان سازم که بدون کمترین تردید سی ای ای کاملاً آگاه بود و میدانست که احمد شاه مسعود در خدمت کی جی بی و استخبارات ایران هم بود، لکن از استعداد وی در خیانت پیشگی تا آخرین لحظات مرگش استفاده اعظمی نمود. همه باید بدانند که سازمان های جاسوسی طور رایگان به جواسیس خود پول نمیدهند. اعطای پول برای خرید جاسوس و در بدل خیانت جواسیس به مردم و کشور شان صورت میگیرد. روی همین دلیل بود که همه سازمان های جاسوسی به احمد شاه مسعود پول دادند و از خدمات ضد میهنی وی مستفید شدند. مؤلف کتاب **راج امریکائی: رهائی یا سلطه (American Raj: Liberation or Domination)** می نویسد که "رهبر نظامی تاجیک احمد شاه مسعود در غرب مانند یک قهرمان زیاد مورد توجه قرار میگیرد، در حالیکه مخفیانه با کی جی بی همکاری میکرد" (ص. ۱۹۶).

در اینجا لازم است که یک کتاب بارزش دیگر را که **بوش در جنگ (Bush at War)** نام دارد به هموطنان معرفی نمایم. مؤلف کتاب یک ژورنالیست معروف امریکائی به اسم باب ودوارد (Bob Woodward) است که یکی از افشاگران حادثه سیاسی واترگیت بود که سرانجام ریچارد نکسن رئیس جمهور سابق امریکا را به زانو درآورد. باب ودوارد پرداخت مبلغ ۵ صد هزار دالر را از جانب گری شرون به انجنیر عارف آمر استخباراتی مسعود تأیید می نماید. انجنیر عارف به شرون گفت: ائتلاف شمال به شما خوش آمدید می گوید (ص. ۱۴۳).

مؤلف از قول کاندولیزا رایس (Condoleezza Rice) و جورج تینت (George Tenet) می نگارد که "ایران و روسیه هردو ائتلاف شمال را با میلیون ها دالر حمایت کرده بودند. ایران شاید بیشترین سهم را داشت و برای هزارها تن نیروهای ائتلاف شمال پول پرداخت نمود. هردو کشور هنوز هم با ائتلاف شمال فعالیت دارند. اینها برای امریکا و سی ای ای قابل پذیرش است، اما همکاری وجود ندارد" (ص. ۲۲۵).

بار دیگر مشاهده می‌نمائیم که ائتلاف شمال تا چه اندازه به میهن خود خائن بوده است. کی میتواند در این خصوص شکی داشته باشد؟

ج

افغانی که نمیخواهد بجنگد

بروس ریچاردسون (Bruce Richardson) نویسنده معروف امریکائی در امور افغانستان مضمونی را تحت عنوان افغانی که نمیخواهد بجنگد به تاریخ ۲۲ می سال ۲۰۰۳ به رشته تحریر در آورد که در کتابش افغانستان: جست و جوی حقیقت (Afghanistan: A Search for Truth) رؤیت یافته است. اینک ترجمه آن را غرض آگاهی بیشتر هموطنان به ارتباط حقایق تاریخی کشور تقدیم میدارم. لازم است که از خدمات قابل قدر بروس ریچاردسون برای مردم افغانستان اظهار قدردانی نمود. او توانست که از روابط سری احمدشاه مسعود با کی جی بی و اسرار معاهده مخفی مسعود با قوای اشغالگر شوروی پرده بردارد و هویت ضد ملی وی را به مردم و جهانیان بشناساند. بروس ریچاردسون می‌نویسد:

در سال ۱۹۸۳ زمانی که احمدشاه مسعود تصمیم گرفت دیگر علیه قوای اشغالگر شوروی نجنگد، سی آی ای (CIA) به این نتیجه پریشان کننده رسید که احمدشاه مسعود در یک معامله سری با شوروی داخل شده بود. چیزی که سبب ناراحتی شد این بود که این بار اول نبود.

در سال ۱۹۸۱ و بعداً در سال ۱۹۸۲، احمدشاه مسعود از جنگ به نفع روسها منصرف گردید، در عوض مسکو تهیه یک مقدار مواد غذایی، پول و ترک آن منطقه را به نفع احمدشاه مسعود وعده داد. این یک منطق ضعیف است که حامیان مسعود به کار برده و او را قهرمان میخوانند. در حقیقت همین عمل احمدشاه مسعود بود که باعث تمدید جنگ در سائر نقاط کشور گردید. چینی که قشون ۴۰ نفر به خیانت احمدشاه مسعود از پنجشیر آسوده شد، تمام قوت آتش خود را به سوی جنوب، غرب و جنوب شرق افغانستان متمرکز ساخت و در سراسر دوره اشغال کشور مسعود در خدمت ولینعمت های روسی خود باقی ماند.

نویسنده مینگارد که سی آی ای (CIA) گمان نمود در این وقت به تعداد سه صد قومندان مهم در جنگ علیه شوروی فعالیت دارند. عامل عمده منطقه ئی و جغرافیائی احمدشاه مسعود را فرد عمده جلوه داد. دره محصور پنجشیر به پایتخت و میدانهای هوایی که قوای ۴۰ نفر در آن متمرکز گردیده، نزدیک است. روسها به اهمیت ستراتیژیک خطوط مواصلاتی شاهراه سالنگ برای وسایل مخابراتی و تهیه مواد برای قوای اشغالگر خود پی برده و میدانستند که قوای شان از حیرتان تا کابل با در نظر داشت مانع طبیعی هندوکش و در صورت جنگ واقعی بسیار آسیب پذیر خواهد بود. واقعاً که روسها در این منطقه به امنیت ضرورت داشتند که بتوانند جنگ را در سائر نقاط کشور طبق دلخواه پیش ببرند. جنرال گروموف روسی قومندان قوای ۴۰ نفر اظهار داشت که: "مسعود اگر میخواست میتواند صرف با پرتاب پارچه های سنگ این منطقه را به قبرستان قوای روس تبدیل کند. ما اصلاً نمیتوانستیم بدون بازبودن این راه یک روز را هم بقا نمائیم."

سازمان سی آی ای (CIA) فهمید که از نگاه جغرافیائی، دره پنجشیر يك منطقه کلیدی به شمار می‌رود. در سال ۱۹۸۳، سی آی ای، گست افراکتوس (Gust Avrakotos) کفیل اداره عملیات جنوب آسیا را به لندن فرستاد به این اعتقاد که سازمان امنیت خارجی انگلیس ام آی ۶ (MI6) قبلاً رابطه مخفی را با مسعود برقرار کرده است. سی آی ای (CIA) همچنان درک نمود که احمدشاه مسعود بار دیگر جنگ را علیه روسها متوقف ساخته است. در این زمان، قانون امریکا اجازه نمیداد که مامورین رسمی امریکا به افغانستان سفر نمایند، بناءً تماس مستقیم با مسعود ناممکن بود. مامورین امنیتی و کماندوهای اس آ اس (SAS) انگلیس با مانعی مواجه نبودند و وقتاً فوقتاً به دره پنجشیر سفر می‌کردند. طبق اظهاریه افراکتوس، مسعود به مامورین امنیتی انگلیس شکایت کرده بود که وی و حامیانش مقدار کمی از کمکهای نظامی را از طریق آی اس آی (ISI) پاکستان به دست می‌آورند و روی این دلیل از جنگ علیه قوای شوروی منصرف شده بود. ام آی ۶ (MI6) همچنان به افراکتوس (Avrakotos) گفت که آن سازمان يك خط مستقیم کمک رسانی را برای مسعود که مستقل از اس آی (ISI) پاکستان بود، تاسیس نمود. رئیس شعبه سی آی ای (CIA) در منطقه، هوارد هارد (Howard Hard) عمیقاً نسبت به احمد شاه مسعود مشکوک شده و حتی قهر گردید که چرا وی کاروان لاریها و تانکهای روسی را در مسیر شاهراه سالنگ مورد حمله قرار نمیدهد. هوارد هارد (Howard Hart) نظرات و شك و تردید خود را در مورد مسعود به مرکز سی آی ای (CIA) فرستاد. تشویش دیگر اینکه، طبق اظهاریه فدیتوف (Fedetov) روسی، مسعود کماندوهای قوای هوایی شوروی را به حیث محافظین شخصی خود استخدام نموده بود. اسمای دو نفر از کماندوها عبارت بودند از اسلام الدین (Islamutdin) و اسام الدین (Isometdin).

سندی گال (Sandy Gall) نویسنده انگلیسی اظهار میدارد که ام آی ۶ (MI6) به وی دستور داد که يك فیلم تلویزیونی از مسعود تهیه کرده و نشان دهد که مسعود يك نابغه نظامی ست. جنرال گروموف (Gromov) روسی مینویسد که بعضاً مسعود جنگهای ساختگی را با قوای ما به راه می‌انداخت تا شك و تردید نسبت به وی تقلیل یابد. این گفتار گروموف توسط آمر دیپارتمنت اول کی جی بی (KGB) شبیارشین (Shebarchin) هم تأیید شده است. وی در کتاب خود به اسم "ست مسکو" نوشت که تمام عملیات نظامی قوای شوروی در پنجشیر و ناکامی آن جعلی بوده است.

در سال ۱۹۸۴، مامور سی آی ای (CIA) به اسم گست افراکتوس (Gust Avrakotos) که در میان همکاران خود نسبت فعالیتهای مخفی اش در دور جهان به نام "دوکتور کثیف" معروف است به سوی پشاور پرواز نمود تا با برادر احمد شاه مسعود در عقب هتل دین ملاقات نماید. درین دیدار، مامور CIA به برادر مسعود اظهار داشت که CIA يك حساب بانکی برای مسعود در یکی از بانکهای سویس باز خواهد کرد و يك خط ارسال اسلحه مستقل از ISI را هم به وجود خواهد آورد. سؤال این جاست که چرا امریکا و انگلستان احمد شاه مسعود را کمک نمودند؟

هم سی آی ای (CIA) و هم سازمان امنیت خارجی انگلیس ام آی ۶ (MI6) بدون هیچ گونه تردید آگاه بودند که احمدشاه مسعود قرارداد های مخفی با شوروی منعقد کرده بود. پس چه انگیزه ای امریکا و انگلستان را وادار ساخت تا به فعالیتهای ضد شوروی خود ادامه دهند، در حالیکه یکی از دریافت کنندگان کمکهای شان یعنی احمد شاه مسعود از دل و جان مخفیانه با شوروی همکاری میکرد. بروس ریچاردسن مناقشه

مینماید که ممکن است یکی از دلایلی که ظاهراً غیر منطقی جلوه میکند این باشد که انگلستان میخواست تا انتقام شکست خود را در قرن ۱۹ از قبایل پشتون بگیرد و بناءً امریکا و انگلستان در صدد آن شدند تا شخصی را در قوم تاجیک پیدا نمایند و به حمایت وی بپردازند. با جود کشمکش عمیق بین امریکا و شوروی، حد اقل این دو کشور بر یک مسأله وجه مشترک داشتند: حمایت از احمد شاه مسعود در آینده. شکست تحقیر آمیز انگلستان در افغانستان در قرن ۱۹ از جانب قبایل پشتون هرگز فراموش بر تانیه نمیشود.

امریکا هم در اواخر جهاد افغانستان علاقه مندی زیادی به موفقیت نظامی در افغانستان نداشت و یک تعداد از اعضای سی آی ای در آن وقت به طور تحقیر آمیزی از پشتونها یاد میکردند، بناءً هیچگونه نگرانی در مورد وقوع جنگ داخلی نداشتند و حتی معتقد بودند که زد و خورد داخلی باعث خواهد شد که تندروان اسلامی نتوانند به آسانی به قدرت برسند. بروس ریچاردسون معتقد است که چنین طرز دید خط مشی اداره بوش را هم نسبت به پشتونها تحت تاثیر قرار داده است. در روزهای اول حمله امریکا به افغانستان، سی آی ای سعی نمود که با نشرات جعلی، نفوس پشتونها را از نگاه احصائیه ناچیز جلوه دهد. سی آی ای به این اعتقاد بود که با به قدرت رسیدن احمد شاه مسعود، یک حکومت متمایل به غرب در افغانستان تشکیل خواهد شد. اما نشر کتاب از دید چشمان دشمنان ما (Through Our Enemies Eyes) این را ثابت ساخت که احمد شاه مسعود مطبوعات و سیاستمداران غرب را در مورد طرز دید سیاسی ضد غربی خود، روابط صمیمی اش با شوروی و بی اعتنائی وی به حقوق زن که برای بیش از ۲۰ سال ادامه داشت، فریب داد.

پولی که به وسیله سی آی ای (CIA) و ام آی ۶ (MI6) برای وی در بانکهای سویس ذخیره شده بود، در حقیقت به مردم افغانستان تعلق داشت و دارد و نبایست به مصارف شخصی مسعود و فامیلش میرسید. این حساب بانکی که در سال ۱۹۸۴ در سویس تأسیس گردید، دلیل اصلی مناقشه بین فهیم و برادران احمد شاه مسعود همین بود. فهیم ادعا داشت که این پول جز ملکیت شورای نظار است، در حالی که برادران مسعود تاکید میورزند که این پول به فامیل مسعود تعلق دارد و هر طوری که لازم دانند از آن مستفید خواهند شد. ثروت فعلی اسماعیل خان، برهان الدین ربانی، فهیم و دوستم به صدها میلیون دالر بالغ میشود. بر علاوه، هر یک این افراد ناصالح از خانه های لوکس، موترهای سال، غذاهای بی نظیر و حوض های گرم برای آب بازی لذت میبرند در حالی که میلیون ها افغان در فقر و گرسنگی دست و پا میزنند. جای تعجب اینکه این افراد خود را نماینده و حامی مردمی میدانند که از فرط گرسنگی و غربت در حال مردن اند.

این بیعدالتی وحشتناکی ست که به وسیله سازمانهای امنیتی امریکا، روس، ایران، بر تانیه و سائر کشورها خلق شده است و حقوقدانان برجسته جهان مصمم اند تا در آینده جلو چنین خودسریها و بیعدالتیها را بگیرند. این امیدواری وجود دارد که حقوقدانان ورزیده سعی نمایند که پول و ثروت هنگفتی که فعلاً در دست جنگ سالاران و جانیان قرار دارد و باعث تقویه موضع ایشان در مقابل ملت میگردد از دست ایشان خارج ساخته شده و برای مردم افغانستان و کشورشان به مصرف برسد. جامعه شناسان تراز اول جهان معتقدند که مردم افغانستان از نتایج مصیبت بار جنگهای تحمیلی رهائی نخواهند یافت، مگر اینکه چنین اشخاص درنده خو از قدرت بیافتند. بدبختانه در افغانستان، کلیه جنگ سالاران مشتری روسیه، امریکا، ایران، بر تانیه و سائر کشورها و در عوض مردم افغانستان در رنج و عذاب ستمگران به سر میبرند.

معامله مخفی مسعود با مسکو بود که روسها سرزمین وسیعی در شرق و جنوب افغانستان را منهدم کردند. قریه ها نابود گردید، کانال های آبیاری به خاک مبدل شد، حیوانات اهلی مردم به طور فجیعی زیر کشتار رفت، محصولات زراعتی و غذائی سوختانده شد و مردمان بیگانه این مناطق یا به قتل رسیدند و یا اینکه از اثر شکنجه و عذاب مردند و یا فرار کردند. این میراث دائمی معامله مخفی احمدشاه مسعود با روسها خواهد بود.

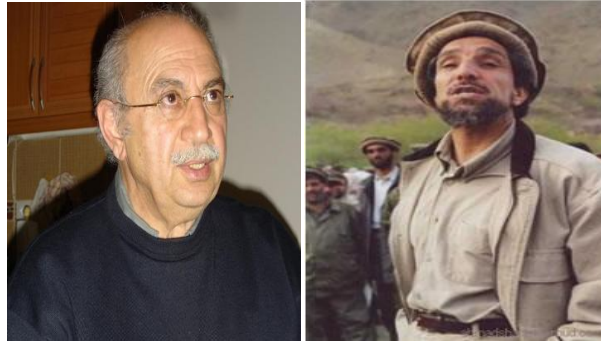
بروس ریچاردسون مینگارد که عدالت از مسیرش انحراف نموده است. به اثر قوه آتش امریکا و فعالیت دیپلماتیک این کشور، حلقه اول حامیان مسعود بر اریکه قدرت رسانیده شدند. در يك حادثه تاریخی، جانیانی که با مسعود همکار بودند و کشور را به سوی تباهی بردند و آن را به دالر و روبل فروختند، حالا هرم سیاسی افغانستان را تشکیل می دهند. غرض مشروعیت بخشیدن به غصب قدرت و اعمال ضد بشری شان، حامیان مسعود و مافیای پنجشیر وجهه احمدشاه مسعود را طور دروغین بالا برده و بیشرمانه سعی میکنند که وی را "قهرمان ملی" جلوه دهند.

در لحظاتی که جهان در خواب غفلت است، جانیان شرکت جنائی مسعود همراه با مطبوعات غیر مطلع فعالیتی را به راه انداخته اند تا مردم و جهان گناهان و جنایات علیه بشریت ایشان را ببخشند ولی به قهرمان ساختگی شان لقب مقدس را اعطاء نماید. مسؤولیت این حادثه ناگوار به درجه اول متوجه کشورهای حامی این افراد جنایت پیشه است. روسیه، امریکا، ایران، برتانیه و سائرین کشورهای اند که این مسؤولیت را با خود حمل خواهند کرد. این کشورها طبق معمول جانیان را استخدام میکنند تا حکومت دلخواه خود را به وجود آورند و یا اینکه تابع اوامر شان گردند.

چهارم

احمدشاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی

ایران، واواک (Vavak)



احمد شاه مسعود و جنگیز پهلوان



احمد شاه مسعود و قاسم سلیمانی رهبر گروه تروریستی قدس

احمدشاه مسعود، یکی از معروف ترین خائنان تاریخ معاصر کشور، در روز نهم سپتمبر ۲۰۰۱ به قتل رسید. اینکه القاعده، سی آی ای، قسیم فهیم و عبدالله و یا دیگران او به حیاتش نقطه پایان گذاشتند، برایم مهم نیست، بلکه صرف نابودی اش فال نیک برای مردم افغانستان بوده است. احمدشاه مسعود خود را به سازمانهای جاسوسی قدرت های بزرگ و کشورهای همسایه به شمول هند، فرانسه و برتانیه فروخت. اگر عمرش بقا میکرد، بدون تردید که با صدها سازمان جاسوسی دیگر همکاری مینمود. من قبلاً ارتباطات احمدشاه مسعود را با سازمان های جاسوسی پاکستان، شوروی و امریکا گزارش داده و به اطلاع هموطنان رسانیدم. اکنون روابط احمدشاه مسعود را با سازمان جاسوسی ایران (واواک) مورد ارزیابی قرار داده و بار دیگر پرده از خیانت های پی در پی و ناتمام قهرمان خائنان بر میدارم.

مهمترین سند به ارتباط احمدشاه مسعود با سازمان جاسوسی ایران کتاب **افغانستان: عصر مجاهدین و برآمدن طالبان** است که توسط یکی از جواسیس معروف نظام آخندی ایران به نام چنگیز پهلوان تألیف شده است. مؤلف آگاهانه یا ناآگاهانه نیات ایران را نسبت به افغانستان بیان میدارد و توطئه های نظام آخندی ایران را برای آینده افغانستان ترسیم میکند. چنگیز پهلوان بعد از سقوط نجیب آخرین رئیس جمهور دولت دست نشانده سوسیال امپریالیسم شوروی به افغانستان آمد و مدت زیادی را در کشور ما سپری نمود. پهلوان نه تنها با احمدشاه مسعود و برهان الدین ربانی بلکه با کلیه افراد مهم شورای نظار و هواخواهان احمدشاه مسعود در تماس و مذاکره بود. ماموریت اصلی چنگیز پهلوان را دامن زدن اختلافات قومی میان اقوام افغانستان بالاخص بین تاجک و پشتون تشکیل میداد. به همین دلیل پهلوان در کتاب خود از پشتون ها بدگویی میکند و احمدشاه مسعود تاجیک و ربانی تاجیک را در مقابل پشتون ها تحریک می نماید تا زمینه برای یک جنگ قومی در افغانستان به نفع ایران آغاز گردد که همینطور هم شد.

البته، پاکستان نیز به نوبه خود سهم خود را در انهدام افغانستان و آتش زدن جنگ داخلی اداء نموده است. هر دو کشور در قتل عام مردم ما توسط عمال خود رقابت میکنند و بهره میگیرند. کمیته "مسعودشناسی" که منحصی ستون پنجم ایران در افغانستان عمل میکرد، مشتمل بر جواسیس پایدار ایران، افراد کی جی بی سابق که به ایران فروخته شدند و چند تن از افراد فاقد شعور بوده است. این کمیته با حمایت قاطع ایران و روس و حمایت ضمنی امریکا توظیف شد که احمدشاه مسعود را بر مردم ما منحصی قهرمان تحمیل نماید و او را فرد استثنائی جلوه دهد. ما درینجا همکاری های پشت پرده و خائنانه ایران و امریکا و انگلیس را علیه افغانستان مشاهده میکنیم. کمیته "مسعودشناسی" همچنان وظیفه داشت که کشمکش قومی را دامن بزند و افغانستان را به سوی اطاعت کامل فرهنگی از ایران سوق دهد. این کمیته همچنان بهترین وسیله برای فعالیت های سازمان جاسوسی نظام آخندی ایران یعنی واواک محسوب میشود.

چنگیز پهلوان در پراگراف آخر مقدمه کتاب خود چنین مینگارد:

این کتاب را به احمدشاه مسعود فرمانده لایق جهاد و سیاستمدار و مبارز عصر مجاهدین تقدیم میکنم و برای او طول عمر و پندگیری از گذشته ها آرزو دارم. دیدارهایم با او بی تردید از شیرین ترین و آموزنده ترین لحظات عمرم به شمار می رود (ص. ۱۶).

بدین صورت نظام آخندی ایران احمدشاه مسعود را به دام می اندازد و او را در سازمان جاسوسی خود جذب میکند. هدف چنگیز پهلوان از به کار بردن اصطلاح "پندگیری" درست معلوم نیست. شاید خواسته که احمدشاه مسعود صرف تابع ایران باشد و از همکاری با سایر سازمان های جاسوسی کشورهای جهان بپرهیزد. اقامت چنگیز پهلوان در کابل و پنجشیر و هرات و سایر نقاط شمال کشور این فرصت را برایش میسر ساخت که به نفع نظام آخندی ایران به تبلیغات وسیعی دست بزند و تعداد زیادی از عمال کی جی بی سابق را به نفع او واک وارد میدان کند. چنگیز پهلوان افغانستان را جزء حوزه تمدنی ایران دانسته و هر دو کشور افغانستان و تاجکستان را اقرار فرهنگی و تاریخی ایران می پندارد. با این طرح، او سعی میورزد تا افغانستان و تاجکستان تابع دساتیر سیاسی و فرهنگی تهران گردند. پهلوان با به راه انداختن تبلیغات دامنه دار، برادرکشی را در افغانستان دامن زد و احمدشاه مسعود هم در این برادرکشی سهم خود را به نفع نظام آخندی به قدر کافی اداء نمود. ضدیت پهلوان با پشتون ها و نفرت وی از ازبک ها و هزاره ها از کتاب وی به خوبی استنتاج میشود. هموطنان ما نباید به یک بیگانه حق دهند تا چنین بیشرمانه و پست فطرتانه در مورد شان قضاوت نماید و آن را به خورد ما دهد. اگر اختلافاتی هم موجود باشد، مردم ما خود باید در آن مورد تصمیم بگیرند، نه یک شیاد اجنبی. پهلوان در مورد پشتون ها در صفحه ۴۱ کتاب خود چنین می نویسد:

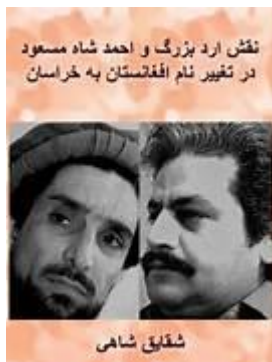
... مورخان پشتون کوشیده اند از راه تاریخسازی، پیشینه ای مصنوعی برای واحدی به نام افغانستان ترسیم کنند و تاریخ مشترک منطقه ی تمدنی را به نام تاریخ قوم پشتون یا تاریخ افغانستان جا بزنند.

درین جا به وضاحت حذف افغانستان را منحنیت یک کشور مستقل در دیدگاه چنگیز پهلوان مشاهده میکنیم و ضدیت او را با پشتون ها بدون کمترین شبهه می یابیم. همین درسهای تفرقه افکنی و جاسوسی وی به احمدشاه مسعود بود که تا امروز پیروانش در انهدام افغانستان و تقسیم این کشور بین ایران و پاکستان میکوشند. احمدشاه مسعود میخواست که با سایر عمال روس و ایران افغانستان را به شمال و جنوب تقسیم کند و خودش در رأس حکومت شمال قرار گیرد. موافقت مسکو درین خصوص قبلاً حاصل شده بود. پهلوان در مورد مردم هزاره در صفحه ۱۴۲ کتاب خود می نگارد:

مردم هزاره مردمی مظلوم و ستمدیده اند و شاید به همین سبب آسان به کسی اعتماد نمی کنند. در سیاست تجربه ی چندانی ندارند و گاه راه هایی را برمی گزینند که به سود شان تمام نمیشود. در اتحاد سیاسی به جای پیروی از یک دید تاریخی و فرهنگی ممکن است گرفتار نگرش های محدود قومی بشوند و در نتیجه متحدانی انتخاب کنند که متحدان راهبردی آنها به شمار نیایند.

از طرز بیان چنگیز پهلوان، نفرت او نسبت به مردم هزاره آشکار میشود. ظاهراً مردم هزاره را مظلوم میدانند، اما استقلال عمل شان را مورد نکوهش قرار میدهد. ائتلاف حزب وحدت با حزب اسلامی حکمتیار برای جاسوس ایران خوش آیند نیست. پهلوان میخواهد که سایر اقوام زیر لوای مسعود تاجک جمع شده و بر

ضد پشتون ها قیام کنند، ورنه به مشکلات عظیمی مواجه خواهند شد. جنگ های تباهن شورای نظار با حزب وحدت و قتل عام مردم افشار از دوکتورین چنگیز پهلوان مایه میگرفت. قوای مسعود بربادی های بیشماری را بر مردم هزاره در کابل تحمیل کردند. نظر این جاسوس ایران در افغانستان نسبت به مردم از يك و اهل تشیع افغانستان نیز غیر مساعد است و اطاعت آنها را از دساتیر ایران زیر عنوان حوزه تمدنی پیشنهاد میکند.



فعالیت های جاسوسی ایران در جذب احمدشاه مسعود صرف در ساحات سیاسی و فرهنگی باقی نماند. و او اك كمك های وسیع نظامی هم در اختیار احمد شاه مسعود قرار داد تا جلو پیشروی طالبان را بگیرد. بعد از سقوط نجیب، افغانستان میدان زور آزمائی سازمان های جاسوسی مختلف قرار گرفت. هر يك ازین سازمان های جاسوسی سعی میکردند جنگ داخلی را توسط مزدوران خود وسعت بخشند و نفوذ سیاسی و فرهنگی خود را تثبیت نمایند. خصوصاً به قدرت رساندن طالبان، رویارویی آی اس آی و او اك را تشدید نمود. مجله فار ایسترن ایکنومیک ریویو (Far Eastern Economic Review) در شماره ماه فبروری سال ۱۹۹۶ خود گزارش میدهد که:

ایران يك پل هوایی عظیمی را از مشهد در شرق ایران بسوی بگرام به راه انداخته که روزانه تسلیحات لازم را پرواز میدهد. به اساس منابع اطلاعاتی، سال گذشته، در يك روز یعنی ۲۲ نوامبر سال ۱۹۹۵، ۱۳ پرواز ایرانی ها در بگرام نشست. مسعود يك قوای جدید چند هزار نفری تاجك را در بگرام آموزش میدهد. ایران همچنان پنج كمپ آموزشی در شرق ایران برای تربیه هشت هزار تن جنگجویان تحت رهبری اسماعیل خان سابق والی هرات که حالا در مشهد زندگی میکند، بر پا کرده است. دیپلمات ها اظهار میدارند که قومندان قوای نخبه پاسداران انقلاب، جنرال محسن رضائی، آمریت مرکزی خود را به مشهد انتقال داده تا اسماعیل خان را در تسخیر دوباره هرات كمك نماید. ایران به چاپ پول افغانی نیز اقدام نموده تا اسماعیل خان را در بدست آوردن قدرت یاری دهد.

این گزارش، رابطه عمیق احمد شاه مسعود را با نظام آخندی نشان میدهد و ثابت میسازد که این انسان خائن به وطن در خدمت چندین سازمان جاسوسی قرار داشت. برای احمدشاه مسعود و شرکاء اهمیت نداشت که از کدام کشور پول به دست آورند و به چه تعداد افغان را بکشند. هدف نهائی مسعود که سازمان جاسوسی نظام آخندی ایران هم او را کمک میکرد، غصب و حفظ قدرت سیاسی و در نهایت تقسیم و تجزیه افغانستان بود و بس. خیانت و وطنفروشی برای احمدشاه مسعود به يك فرهنگ دایمی مبدل شده بود. بر مبنای همین روش ضد ملی وی بود که حامیانش پیوسته خود را در خدمت سازمان های جاسوسی جهان قرار میدهند. هر نیروی خارجی که به افغانستان یورش میبرد، افراد شورای نظار و پیروان دلباخته احمدشاه مسعود در استخدام همان قوای خارجی متجاوز اجرای وظیفه می نمایند. خیانت مریدان احمدشاه مسعود به میهن حد و حصر نمی شناسد.

پال ولف در سایت www.ratical.org به تاریخ ۱۴ سپتمبر ۲۰۰۳ می نویسد:

قابل توجه اینکه، امریکا مسعود و مقاومت او را از دور کمک میکرد. زیرا آنها با کمک لوزیستیکی روسیه و جمهوریت های آسیای مرکزی، از ایران اسلحه بدست میاوردند. بر حسب گزارش سازمان نظارت بر حقوق بشر، يك محموله ایران که در سال ۱۹۹۸ در قرغزستان توقیف شد، شامل مهمات برای تانک های تی ۵۵ (T-55) و تی ۶۲ (T-62) ماین های ضد تانک، هاویتزار های ۱۲۲ ملی میتری، آر پی جی ۷ (RPG-7) و سایر اسلحه و مهمات بود.

درینجا به ارتباط عمیق احمدشاه مسعود با نظام آخندی ایران بار دیگر پی میبریم. باوجودی که امریکا از روابط احمدشاه مسعود با سازمانهای جاسوسی ایران و شوروی (روسیه) آگاه بود، اما او را تا دقایق آخر زندگی اش ترك نکرد و از وی در مواقع مختلف استفاده نمود. امریکا میدانند (میدانست) که احمدشاه مسعود و پیروانش در بدل اعطای پول، بهترین وسیله برای پیشبرد ستراتیژی امریکا در افغانستان به شمار میروند. باب ودوارد (Bob Woodward) مؤلف کتاب بوش در جنگ (Bush At War) در صفحه ۲۲۵ کتابش مینگارد:

ایران و روسیه هردو ائتلاف شمال را در جریان سالیان متمادی میلیون ها دالر کمک نمودند. ایران احتمالاً بزرگترین کمک دهنده بود که با اعطای پول، هزارها عسکر ائتلاف شمال را معاونت نمود ...

این گفتار بار دیگر حقانیت ادعای مرا در مورد رابطه احمدشاه مسعود و پیروانش با سازمان جاسوسی ایران که در سیاست افغانستان دست درازی داشت و دارد ثابت میسازد. مؤلف کتاب "بوش در جنگ" مینگارد که امریکا و سی آی ای (CIA) از موضوع خوب آگاه بودند اما برای شان فرقی نمیکرد. جریان حوادث به ثبوت رسانید که امریکا به هیچ وجه نمیخواست يك جاسوس مسلکی و بدرد بخور مانند احمدشاه مسعود را از دست بدهد. مؤلف کتاب افغانستان: ملا، مارکس و مجاهد (Afghanistan: Mullah, Marx and Mujahid) می نگارد:

عکس العمل ایران در به قدرت رسیدن طالبان قهر و غضب بود. ایران برای سال ها به حکومت ربانی مادی و معنوی کمک میکرد. گیر افتاده در مناقشه با پاکستان، عربستان سعودی و امریکا عرض نفوذ بر آسیای مرکزی، ایران موفقیت طالبان را یک نوع توطئه سنی ها و امریکا میدانست که میخواهند ایران را منزوی سازند. قومندان پاسداران انقلاب شخصاً وظیفه تنظیم دوباره قوای اسماعیل خان را بعد از سقوط هرات به دوش گرفته است.

پس متوجه میشویم که شکست ائتلاف حکومت ربانی - مسعود طور خاص و ائتلاف شمال در مجموع ضربه هولناکی بر حیثیت منطقه ئی ایران وارد نمود. خصوصاً اینکه طالبان چند تن از افراد ظاهراً دیپلمات (در واقعیت افراد استخباراتی) نظام آخندی را کشتند و ایران هم نتوانست کاری انجام بدهد.

ستیف کول نویسنده کتاب جنگهای ارواح (Ghost Wars) در صفحه ۵۳۹ کتاب خود متذکر میشود که "رژیم شیعه ایران و طالبان سنی تندرو دشمنان خونی بودند و ایران عملاً به احمدشاه مسعود اسلحه و پول می فرستاد تا او را در جنگ علیه طالبان کمک نماید." باز هم مشاهده میکنیم که چطور و او، سازمان جاسوسی نظام آخندی ایران، احمدشاه مسعود را در استخدام خود داشت و او را در مواقع مختلف علیه کشور و مردمش استعمال مینمود، صرف نظر از اینکه چه کسی و گروهی در افغانستان در قدرت بود. احمدشاه مسعود در بدل پول هر "چیز" خود را از دست میداد و حاضر به هرگونه خیانت و خاکفروشی میشد. پیروان و مخلصینش هم مانند پیر دین راه خیانت و میهن فروشی را دنبال میکنند و به هرگونه پستی و ذلت تن در میدهند .

توجه هموطنان را به يك منبع مهم دیگر جلب میکنم. گری برنتسین (Gary Berntsen) مولف کتاب الاشه شکن (Jaw Breaker) در صفحه ۴۹ چنین مینگارد:

مامور سیاسی سفارت (سفارت امریکا در تاجکستان) چیزی را بما گفت که قبلاً میدانستیم: وزارت مخوف استخبارات و امنیت ایران (MOIS) همچنان در دره پنجشیر حضور داشت و به رابطه کثیف خود با احمدشاه مسعود ادامه میداد. من سال ها علیه MOIS فعالیت کردم و آنرا مانند نازی های شرق میانه می شناختم MOIS...مسعود را کمک میکرد زیرا ایران شیعه از طالبان سنی نفرت داشت.

بعد از قتل قاسم سلیمانی رهبر سازمان تروریستی قدس توسط امریکا، این موضوع افشاء گردید که احمدشاه مسعود با قاسم سلیمانی هم در تماس نزدیک بود و از رهنمائی های سیاسی، جاسوسی و نظامی این تروریست بین المللی مستفید میشد. حامیان احمدشاه مسعود رابطه احمدشاه مسعود را با قاسم سلیمانی تا زمان مرگ سلیمانی مخفی نگه داشته بودند، اما سرانجام رابطه استخباراتی این جرثومه مانند قرارداد مخفی مسعود با شوروی افشاء گردید و هویت ضد بشری اش بیشتر مورد شناخت مردم ما قرار گرفت. قاسم سلیمانی در رأس سازمان تروریستی قدس قرار داشت که منافع ملاهای متعصب ایران را در بیرون ازین کشور تأمین میکرد و توسعه میداد. در لبنان، یمن، عراق و افغانستان سلیمانی بسیار کشتار نمود و یکی از عاملین عمده

تروریزم در شرق میانه بود. در افغانستان در جریان اشغال کشور توسط قوای شوروی مخفیانه به مناطق مرکزی افغانستان رفت و آمد میکرد و به سازمان نصر و بعداً به حزب وحدت پول و اسلحه میداد. نظام تروریستی ایران به او لقب "مالک افغانستان" را داد، بدین معنی که او روزی افغانستان را به ایران ضمیمه خواهد کرد. درین خصوص، خبرگزاری تسنیم به روز ۱۲ جدی سال ۱۴۰۰ شمسی می نویسد که توصیه قاسم سلیمانی به احمدشاه مسعود برای نجات افغانستان چه بود؟ تسنیم مینگارد که بعد از سقوط و تسلط امریکا بر افغانستان، ایران به مشکل راه انتخاب مواجه شد:

در این وضعیت ایران چه کاری باید انجام می‌داد؟ اگر دست روی دست می‌گذاشتیم و تماشاگر میشدیم، آمریکا بر افغانستان سلطه کامل پیدا می‌کرد و خطراتی را متوجه مرزهای ما می‌ساخت. بنابراین حاج قاسم به یاری مردم مظلوم افغانستان شتافت و اجازه نداد که آمریکا به طور کامل بر افغانستان تسلط پیدا کند. ایشان در این راستا به افغانستان سفر کرد تا نیروهای هم سو را سامان دهد. حاج قاسم با نیروهای جبهه شمال که در راس آن‌ها احمدشاه مسعود بود و شامل نیروهای مارشال فهیم، ربانی و... می شد و در پنجشیر حضور داشتند، دیدار کرد. اما متأسفانه آن‌ها در ابتدا حالت انفعال داشتند و منتظر بودند که ببینند چه اتفاقی رخ خواهد داد. سردار سلیمانی آن‌ها را متوجه ساخت که اگر آمریکایی‌ها بر افغانستان تسلط پیدا کنند، دیگر کاری نمی‌توانند بکنند. از این رو از آن‌ها خواست تا به کابل بروند و با نیروهایشان در وزارتخانه‌ها و ادارات مستقر شوند. جمله کلیدی حاج قاسم این بود که "سرنوشت در کابل و نه در پنجشیر مشخص خواهد شد. بنابراین نیروهای مجاهد شمال به کابل رفتند و در نهادهای دولتی مستقر شدند. وقتی هم که آمریکایی‌ها از آسمان به زمین آمدند و وارد شهر کابل شدند، متوجه شدند ادارات تحت تسلط نیروهای مجاهد شمال است. این اتفاق مانع از تسلط کامل آمریکا بر افغانستان شد.



عکس مشترک قاسم سلیمانی با احمد شاه مسعود و پیروانش

همچنان خبرگزاری تسنیم مؤرخ ۲۲ حمل ۱۳۹۹ از قول نصرالله صادق زاده نیلی نماینده سابق مردم ولایت دایکندی نوشت که:

مجاهدین بزرگی مثل احمدشاه مسعود یا دیگر فرماندهان جهادی مقاومت افغانستان، در شرایط سخت، تنها ملجأ و پناه خود را نیروهای ایرانی می دانستند و من معتقدم اگر همکاری ایران و نیروی قدس (قاسم سلیمانی) نبود، نه احمد شاه مسعود موفق می شد نه آقای دوستم و نه اسماعیل خان و نه آقای محقق و نه دیگر چهره‌های عرصه جهاد افغانستان.

این گفتار، عمق فعالیت های جاسوسی ایران را در افغانستان به اثبات میرساند که احمدشاه مسعود یکی از آنهایی بود که عمیقاً از کمک های نظامی و جاسوسی ایران تحت رهبری قاسم سلیمانی و چنگیز پهلوان مستفید گردید.

پس چه جای تردید و مجامله باقی می ماند که احمدشاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی ایران نبوده باشد؟ آیا کسی میتواند این همه اسناد و کتب را به ارتباط احمدشاه مسعود با سازمان جاسوسی نظام آخندی ایران رد کند؟ بهتر است کمیته "مسعود شناسی" و حامیان مسعود در هر جایی که اند از خیانت‌های تاریخی احمدشاه مسعود به مردم و کشور مادری اش پرده بردارند و خود را از سپهر روزی و بدنامی تاریخی نجات دهند. افرادی که در خیانت وی به افغانستان شک و تردید نشان میدهند، دو گروه اند: یا اینکه بسیار کودن اند و یا اینکه سر خود را در گل گور میکنند و پاها را سربالا نگه میدارند و فکر میکنند که کسی آنها را نمیبیند و نمیشناسد. جای تعجب اینکه بر علاوه میهن فروشانی مانند حامد کرزی، عبدالله عبدالله شورای نظاری، اسماعیل خان جمعیتی، هویت سرور دانش معاون اشرف غنی هم برملا شد. این کثافت خود را در لفافه "انسان نسبتاً شایسته" پنهان کرده بود. لاکن با گریه و فغان و آه و ناله برای قتل تروریستی مانند قاسم سلیمانی، چهره کثیف وی آشکار گردید. ناگفته نباید گذاشت که احمد مسعود پسر خائن اعظم احمدشاه مسعود هم برای قاسم سلیمانی شعر خوانی کرد و نابودی وی را ماتم گرفت.

پنجم

احمد شاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی هند (راو- RAW)



احمد شاه مسعود در خدمت سازمان های استخباراتی جهان



بهارات راج موتو کومار سفیر هند در تاجکستان ۲۰۰۰-۱۹۹۶

برحسب عادت به خیانت در جهت به دست آوردن اهداف ضد ملی، احمد شاه مسعود خود را در اختیار سازمان جاسوسی هند هم قرار داد و تا حد امکان از کمک های نظامی و مالی هند مستفید گردید. بدین معنی که هند مقدار قابل توجه پول و اسلحه در اختیار احمد شاه مسعود و گروه ائتلاف شمال قرار داد. در بازی های استخباراتی کشور های خارجی در افغانستان، هند نقش فعال داشت. روی همین دلیل، از هر فرد و یا گروهی که در تقابل با پاکستان قرار میگرفت، از حمایت سیاسی، نظامی و استخباراتی هند برخوردار میشد.

افغانستان در ۴۵ سال اخیر، همیشه محل نبرد استخباراتی هند و پاکستان بوده است. بالاخص بعد از کودتای دست نشانندگان شوروی در افغانستان که تجاوز شوروی را به دنبال داشت، حضور استخباراتی هر دو کشور در افغانستان فزونی گرفت. قابل تذکر است که ایندیرا گاندی صدر اعظم وقت هند تجاوز شوروی را تقبیح نکرد بلکه حتی اظهار

داشت "این حادثه قابل درک است." دیپلماسی هند در افغانستان همیشه طوری عیار شده است که باید دیپلماسی پاکستان را خنثی نماید. بعد از ظهور طالبان در افغانستان در دهه ۱۹۹۰، هند اجباراً جانب ائتلاف شمال را تحت رهبری احمدشاه مسعود در پیش گرفت و سعی نمود به هر نحوی که باشد، از انهدام کامل قوای مسعود جلوگیری نماید. بناءً مقادیر بزرگ اسلحه و پول مخفیانه در اختیار احمد شاه مسعود قرار داد و هم زمان با روسیه، ایران و همچنان امریکا، موقتاً مسعود را از نابودی نجات بخشید. با تجربه جاسوسی برای پاکستان، روسیه و ایران و امریکا، احمدشاه مسعود از ارسال کمک های سری هند توانست به مقاومت خویش علیه طالبان ادامه دهد و از سقوط حتمی نجات یابد.

وی سударشان (V. Sudarshan) در سایت - <https://defence.pk/pdf/threads/how-india-secretly-armed-afghanistans-northern-alliance.633806/> عنوان **چطور هند ائتلاف شمال را مسلح ساخت**، به نشر سپرده است که نکات عمده آن در مورد ارتباط احمدشاه مسعود با سازمان استخبارات هند (راو-RAW) قابل تأمل است.

سودارشان گزارش داد که یکی از سفرای هند در تاجکستان به اسم بهارات راج موتو کومار (Bharath Raj Muthu Kumar) که بین سالیان ۲۰۰۰-۱۹۹۶ در آن کشور ایفای وظیفه میکرد، برای تماس با مسعود تعیین گردیده بود، اظهار داشت که "همه چیز دقیقاً بعد از به قدرت رسیدن طالبان در سپتمبر ۱۹۹۶، آغاز شد. هند متوجه گردید که دست آی اس آی در حمایت از طالبان به وضاحت مشاهده میشود. طالبان کابل را متصرف شدند و نجیب الله را بیرحمانه به قتل رسانیدند." بناءً هند نمیتوانست دست زیر الاشه بنشیند و موفقیت آی اس آی را در کابل تماشا نماید. سفیر نامبرده اظهار داشت که هند نه توانائی داشت و نه آرزوی این را که به نفع مسعود نیروهای خود را به افغانستان بفرستد. پس بهترین راه کمک های مخفی نظامی بود که احمدشاه مسعود بتواند تا مدتی علیه طالبان بجنگد.

یک هفته بعد از به قدرت رسیدن طالبان و شکست احمدشاه مسعود، امرالله صالح نماینده منافع کابل در دوشنبه مرکز تاجیکستان به سفیر راج کومار اطلاع داد که آمر صاحب میخواهد با شما ملاقات نماید. احمدشاه مسعود بعد از شکست به دوشنبه پناه برده بود و در همین جا دید و وادید سفیر هند و افراد استخباراتی هند با احمد شاه مسعود آغاز گردید. در یک صحبت، احمدشاه مسعود به سفیر راج کومار گفت "من به کمک شما ضرورت دارم." هند متقاعد شده بود که باید از مسعود حمایت کرد و الا پاکستان دست بالا در افغانستان خواهد داشت. کومار به دهلی گزارش میدهد و پافشاری دارد که هند باید مسعود را در چنین شرایط کمک نماید زیرا او با پاکستان در جنگ است. کومار متذکر گردید که فهرست تقاضاهای مسعود طولانی و طولانی تر میشود. پس از آنکه دهلی جدید توافق نمود تا بخشی از نیازهای مسعود را برآورده سازد، کومار پیامی را به دهلی غرض توضیح وضع دشوار مسعود فرستاد: "ما او را درون آکسیجن مایع پرتاب کرده ایم؛ مایع اجازه نمیدهد او زندگی کند و آکسیجن اجازه نمیدهد او بمیرد." سرانجام استخبارات نظامی هند وارد صحنه شد و کمک های نظامی لازم را از طریق تاجیکستان به احمدشاه مسعود رسانید.

موفقیت نسبی هند در به دام انداختن احمدشاه مسعود باعث شد که ماموران دولت هند به شمول استخبارات خارجی آن کشور راو (RAW) متواتر نزد مسعود به تاجکستان آمده و با او از نزدیک دیدار نمایند. این نزدیکی باعث گردید که احمدشاه مسعود در استخدام سازمان جاسوسی هند راو (RAW) قرار گیرد. هیچ کشور طور رایگان به فرد یا گروهی کمک نمیکند، مگر اینکه منافع سیاسی، نظامی و استخباراتی کشور کمک دهنده تأمین نگردد.

به ارتباط معاونت استخباراتی هند با احمد شاه مسعود سایت مدنیّت (<https://madanyatdaily.com/9-648/>) می نویسد: کتاب جدیدی دربارهٔ ادارهٔ ادارهٔ جاسوسی خارجی هند به نشر رسیده که این سازمان، (شاخهٔ تحقیقات و تحلیل-RAW) سه جنگجوی قدرتمند افغانستان از جمله احمدشاه مسعود را هنگام حملهٔ شوروی به این کشور به خدمت گرفته بوده است. "سایت مدنیّت مینگارد که رسانه های خارجی گزارش دادند که مؤلف کتاب (شاخه تحقیقات و تحلیل) عملیات پنهان هند هویت دو جنگجوی دیگر را افشا نکرده است، زیرا آنها هنوز هم در افغانستان دارای موقف سیاسی هستند. بعد از سقوط دولت دست نشاندهٔ شوروی در کابل، همکاری سازمان استخباراتی امریکا (سی آی ای) با آی اس آی پاکستان رو به افزایش بود. هند اجباراً داخل صحنهٔ سیاسی و اسخباراتی افغانستان گردید تا علیه سازمان جاسوسی پاکستان (آی اس آی) مجادله نماید و فعالیت های تخریبی اش را علیه منافع هند تا حد امکان عقیم سازد. در کتاب آمده است که دو موضوع بیشتر نگرانی هند را سبب گردید: آموزش مجاهدین و ارسال کمک های بلامانع امریکا به اردوی پاکستان. لذا هند نمیتوانست دست روی دست بگذارد و شاهد عروج استخباراتی پاکستان در افغانستان باشد.

کومار خاطر نشان میسازد که هند توان ارسال اسلحهٔ ثقیل را به مسعود نداشت، اما کمک های قابل توجه از یونیفورم گرفته تا سلاح های خفیف، لباس نظامی، غذای بسته بندی شده، ادویه و پول از طریق احمد ولی مسعود، برادر احمدشاه مسعود که در لندن زندگی می کرد، به اتحاد شمال میفرستاد. این کمک ها با همکاری سایر کشورها به مسعود میرسید. موثریت فعالیت استخباراتی هند سرانجام نتیجهٔ قناعت بخش برای هند داد. احمدشاه مسعود و همراهان در ماه می ۲۰۰۱ مخفیانه به هند سفر نمودند که دولت هند تا مدتی آن را سری نگه داشته بود. احمد شاه مسعود با جسوانت سنگ وزیر خارجه و سائر افراد مورد نظر در هند دیدار نمود. سفر احمدشاه مسعود به هند بزرگترین موفقیت استخباراتی در آن زمان برای این کشور تلقی میشد، لکن این پیروزی برای هند دیرپا نبود. صرف چند ماه بعد، احمدشاه مسعود روز ۹ سپتمبر ۲۰۰۱ توسط فعالان سازمان تروریستی القاعده به قتل رسید. نابودی احمدشاه مسعود بزرگترین ضربه را بر کشورهای حامی ائتلاف شمال به شمول هند که از خدمات جاسوسی مسعود مستفید میشدند، وارد کرد.

هند به واقعیت های جدید افغانستان پی برد و در صدد برآمد تا خود را طبق شرایط جدید این کشور عیار سازد. تجاوز امریکا و متحدین به افغانستان این امکان را برای هند داد تا بار دیگر در صحنهٔ سیاسی و استخباراتی افغانستان خود را احیاء نماید. هند توانست در خلال ۲۰ سال اشغال افغانستان توسط امریکا، در طرح های مختلف اقتصادی و ساختمانی افغانستان سرمایه گذاری نماید و موفقیت هائی هم به دست آورد. هند بار دیگر از خدمات استخباراتی ائتلاف شمال و پیروان احمدشاه مسعود به قدر کافی استفاده نمود که برای پاکستان بسیار دردآور بود. به هر حال، ۱۵ اگست ۲۰۰۱ یعنی برگشت طالبان در صحنهٔ سیاسی افغانستان، هند را بار دیگر در تقابل با پاکستان به عقب نشینی وادار ساخت. هند اکنون محتاطانه در افغانستان عمل میکند و سعی میورزد واقعیت جدید سیاسی افغانستان یعنی حاکمیت طالبان را با احتیاط بپذیرد. هنوز نمیدانیم که آیا استخبارات خارجی هند "راو" (RAW) تماسهای استخباراتی با افراد متواری ائتلاف شمال دارد یا خیر؟ آینده این را هم آشکار خواهد ساخت.

منحصر به فرد: چطور هند سعی نمود به مجاهدین افغان کمک نماید



سفیر م ک بهادرا کومار دیپلمات هند

در این مضمون، مطالب افشاء کننده در مورد احمدشاه مسعود و مسایل مهم تاریخی وجود دارد که برای هم میهنان ما خالی از دلچسپی نخواهد بود.

سفیر م ک بهادرا کومار که در آغاز معاملات دورانی هند در افغانستان در سال ۱۹۹۴ نقش درخشانی داشت، برای نخستین بار فاش می کند که چگونه این مأموریت مهم و پرمخاطره را به عهده گرفت. نویسنده می نگارد:

چیزی که من به اندازه کافی در قسمت جنوبی (منظور نویسنده وزارت خارجه هند است) آموختم این بود که به عنوان رئیس یک بخش منطقه ئی، موفقیت یک ابتکار عمل تقریباً همیشه در این نهفته است که در هنگام مصروفیت بیش از حد آمر، آن را بایست به طرز آرامی مطرح کرد. حتی اگر این طرز دید قابل پذیرش هم نباشد، فرصت آن برای همرنگی و توافق بستگی به زمان دارد. همین بود که حماسه معاملات دورانی هند با مجاهدین افغان در سال ۱۹۹۴ آغاز شد.

اما، ابتداء لازم است که مقداری از تاریخ را از بالاخانه ذهن به کمک بطلبم. در حدود ۱۹۹۱، برای یک دیپلمات هندی اصلاً کار دشوار نبود که در یک دعوتی در یکی از سفارت خانه ها در اسلام آباد طور تصادفی با یک نماینده غیر عادی مجاهدین افغانستان مواجه نگردد. اما آنها علیرغم کنجکاوی بی حد و حصر (از هر دو طرف)، لاکن آگاه از چشمان کنجکاو آی اس آی پاکستان، هیچگاه نتوانستند در یک مکالمه شرکت کنند. با اشاره مبهم و توأم با لبخند و یک تعظیم جزئی، افغان مغرور با کمال عذرخواهی دور میروند و حتی احتیاط می کند که حتا یک ذره خوردن از میوه ممنوعه، او را برای همیشه از باغ بهشت پشاور تبعید خواهد کرد. زیرا، پایان بازی برای رژیم کمونیستی در کابل آغاز شده بود و مجاهدین می دانستند که ساعت محاسبه آنها فرا رسیده و آی اس آی پاکستان می تواند آنها را محکوم به فناء کند یا اینکه حیات جاودان ببخشد.

سپس در اپریل ۱۹۹۲، مجاهدین فاتح وارد کابل شدند و رژیم کمونیستی به سرپرستی نجیب الله را سرنگون کردند. پس از آن، وقتیکه به زودی به سوی دهلی برگشتم تا ریاست بخش ایران، پاکستان و افغانستان را در جناح جنوبی رهبری نمایم، من اطمینان داشتم که منشی وزارت امور خارجه جی ان دیکسیت (که معاونش

در یک مأموریت در اسلام آباد بودم) طور غریزی احساس کرد که نیاز به یک معامله با دولت مجاهدین در کابل موجود است. اما آن موقع، حوادث از ما پیشی گرفت. محل مأموریت ما در کابل به اثر حمله یک گروه تخریب شد و دیپلماتهای ما با عجله به دهلی رفتند. سفارت را تعطیل کردیم. چاره ای نبود به جز اینکه وقت را بگذاریم. سپس، در اواخر ماه آگست از کابل پرسشی توام با کنجکاوی دریافت کردیم که آیا طیاره حامل رئیس جمهور برهان الدین ربانی و هیئت معیتی می توانند در مسیر حرکت به سوی جاگارتا غرض اشتراک در اجلاس نهضت جنبش غیرمتعهد (۱ تا ۶ سپتامبر ۱۹۹۲) در دهلی تیل بگیرد؟

برای گرفتن مجوز از مقامات ذیصلاح تلاش هائی صورت گرفت. (دیکسیت قبلاً به جاگارتا عزیمت کرده بود). در واقعیت، برای مقامات هند عجیب این بود که یک طیاره ای پر از وهابی ها را اجازه دهد که به عنوان مهمان ما در دهلی فرود بیاید. (طرز فکر چندان متفاوتی با آنچه امروز در مورد طالبان نداریم). اما خوشبختانه، وقتی که من شروع کردم به توضیح اینکه با کنار زدن مرزبانان پاکستانی و حاصل نمودن تماس مستقیم با ما، مجاهدین احتمالاً علامت پیچیده ای را برای ما ارسال کرده و تقاضای کمک نمودند. لحظه کمی را برای کفیل تیزهوش وزیر خارجه آن زمان ک سرینیواسان (K Srinivasan) گرفت تا به عمق موضوع پی ببرد.

این یک لحظه تعیین کننده بود. هنگامی که دیکسیت از رسم تشریفاتی عبور مجاهدین از دهلی مطلع شد، پیشنهاد کرد که من یک طرح سیاسی برای صدراعظم وقت ناراسیما رائو تهیه کنم تا آن را منحیث یک پیشنهاد برای باز کردن یک خط ارتباطی با مجاهدین افغان ارائه دهم. بعد از مدت طولانی، سرانجام رائو موافقه کرد. شرح بالا لازم است برای اینکه چشم انداز چگونگی فرود آمدن نیمه شب مرا در میدان هوایی بگرام که توسط اردوی سرخ ساخته شده بود، در تاریکی مطلق در زمستان سال ۱۹۹۴ و اینکه توسط مجاهدین متعلق به جماعت اسلامی برداشته شدم، توضیح میدهد.



احمد شاه مسعود

این مأموریتی بود که به معنای واقعی کلمه از هر لحاظ در تاریکی انجام می شد، زیرا افغانستان در آن زمان برق نداشت. به معنای استعاره ئی، دهلی فقط به پشتون های افغانستان توجه داشت و آرشیف های عظیم وزارت امور خارجه با فرهنگ و سیاست اقوام شمالی در هندوکش کاری انجام نداده بود. آن شب سرد زمستان، یک گروه از جنگجویان جمعیت تا دندان مسلح با کالیشنکوف ها و راکت اندازها با چندین

تویوتا آمدند و مرا در یکی از آنها انداختند و به سرعت به سوی کابل حرکت کردیم. جنگ در نزدیکی بگرام بین جمعیت مسعود و گروه وهابی اتحاد به رهبری رسول سیاف برای بدست آوردن منطقه ای که بین دره پنجشیر و کوه های پروان واقع بود، ادامه داشت.

صبح روز دیگر در سرمای سوزنده، ما عازم پنجشیر شدیم. ما راه خطرناک و پر از خم و پیچ در کنار دریا را طی کردیم. در جریان سفر به ده ها تانک و زرهپوش و سلاح های باقیمانده قوای شوروی برخوردیم تا اینکه به شهر بازارک جایی که مقبره مسعود قرار دارد، رسیدیم. من متوقع بودم که مسعود شخص متفاوتی باشد. زیرا، قبلاً با یک تاجیک دیگر به اسم فرید مزدک عضو پولیت بورو در حکومت نجیب در سال ۱۹۹۰ دیدار داشتم. فرید مزدک یکی از مدافعان آشتی ملی با مجاهدین بود. ملاقات ما در دو بخش هر یک بین ۵ تا ۶ ساعت تا روزهای بعدی را همراه با رفتن ما به جبهه جنگ در بر گرفت. جمعیت در یک جنگ مرگبار با گروه دیگری از مجاهدین، حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، برای کنترل کابل گیر افتاده و با اتحاد اسلامی به رهبری رسول سیاف در حال زد و بند بود. من رسول سیاف را بعداً ملاقات کردم.

مسعود با مشاهده اینکه من اولین مقام هندی هستم که در کل دوره جهاد افغانستان با وی ملاقات کردم، به گرمی از من پذیرائی نمود. من پاسخ دادم که هرچند که او برای ما بیگانه نبود و ما همیشه او را، باوجود بُعد مسافه، به عنوان یک "ملی گرای مستحکم افغانی" تحسین می کردیم. مسعود به وضوح خوشحال شد و احساس کردم که حرف درست را برای یک صحبت شفاف گفتم. جلسه ما در یک اتاقی برگزار شد که شبیه به "نقشه اطاق" در قسمت جنوبی وزارت دفاع بود. مأموریت من به طرز غیر قابل باور ساده بود - به رهبری گروههای مختلف مجاهدین بگوئید که "ما دشمن آنها نبودیم و به روابط صمیمانه و دوستانه امید داشتیم که گذشته از همه روابط تمدنی، ریشه در اعماق تاریخ داشت."

مسعود با بیانیه طولانی، توضیحاتی در مورد ایدئولوژی جمعیت داد که با اصطلاحات ملی گرائی و با اشاره و کنایات فراوان همراه بود. او همچنان اظهارات زیادی را در باره سیاست های غرض آمیز پاکستان در قبال افغانستان ارائه کرد. او نقشه ها را هموار کرد و با یک نشانگر به تفصیل اوضاع کلی امنیتی را توضیح داد. البته در همان لحظه بخصوص، وی حکمتیار را تهدید حیاتی دانست.

آنها البته در اوایل دهه هفتاد در پوهنخی انجینیری پوهنتون کابل هم صنف بودند که سازمان اطلاعات پاکستانی آنها را به سوی طلسم اسلام سیاسی و ندای جهاد جذب نمود، اما این رقابت در سطح شخصی چنان شدید بود که به مشکل می توانستند حتا خود را در بزرگسالی از آن برهانند.

من با دقت متوجه شدم که نظر مسعود در مورد طالبان مبهم بود. طالبان در آن زمان قندهار را متصرف شده و به سوی هرات در حرکت بودند و همچنان شاهراهی را که به طرف کابل منتهی میشد، زیر نظر داشتند. یکی از عناصر مهم در مأموریت من جمع آوری هرچه بیشتر اطلاعات در مورد طالبان بود،

نیروی جدیدی که به طرز مرموزی در صفحه شطرنج افغانستان ظاهر شده بود و ظاهراً از مدارس پاکستانی بیرون آمده که به صورت خودجوش توأم با نفرت در برابر سوء اداره مجاهدین زبانه کشید.

بعد ها، در جریان ماموریت هشت روزه من، دانستم که تماس های پنهانی بین ربانی و فرستاده های طالبان وجود دارد، زیرا آنها علاقه مشترکی به نابودی حکمتیار و بیرون راندن وی از سیاست افغانستان داشتند. این واقعاً یک غسل تعمید در زیر آتش بود، زیرا من منحیث یک خارجی یک درس اساسی آموختم، یعنی اینکه در باطلاق نزاع های درونی افغانستان، دشمنی دائمی وجود نداشت.

مسعود برای مبارزه غرض "احیای حاکمیت و تمامیت ارضی افغانستان" از هند تقاضای کمک نمود. من توانستم درک نمایم که مسعود فهم خوبی از تشنج آن زمان بین هند و پاکستان داشت. (شورش در جمو و کشمیر به اوج خود رسیده بود - خشونت خونین و ضرب و شتم در دره ای که توسط پاکستان رهبری میشد، دهلی را به سوی ناامیدی کشاند).

از قرار معلوم، مسعود به نگرانی های مشترک کابل و دهلی در مورد بررسی اطلاعات استخبارات پاکستان اشاره کرد. او (و ربانی که جداگانه با او ملاقات کردم) اهمیت بازگشائی دفاتر هند در کابل را در سریعترین زمان ترغیب نمودند. مسعود همچنان محافظت کامل از دیپلمات ها و محلات ما را ارائه داد. عجیب اینکه، بعداً شایعات بازار به دستم رسید که "پنجشیری ها" نیز نقش خود را در غارت دفتر ما بازی کرده بودند و در سرقت موثرهای سفارتخانه، چراغ ها، مبل و فرنیچر وارداتی و فرش های کشمیری - حتا ظروف سفالی و ظروف نقره ئی برجسته در محل اقامت، فعالیت چشمگیری از خود نشان دادند.

طرح دیگر رسالت من، بحث در مورد آینده نجیب الله بود که در مجاورت دفتر ملل متحد زندگی می کرد. صدراعظم رانو خواستار این شد که از طرف شخص وی تقاضا گردد که به نجیب اجازه داده شود تا به هندوستان برود. (من بسته های بافتنی پشمی، البوم عکس فرزندان و غیره را نیز حمل کردم که از جانب خانم نجیب الله که در دهلی در حال تبعید به سر میبرد، برای شوهرش تحویل داده شود). در واقع، من هم علاقه شخصی داشتم که مسعود (و ربانی) را درین خصوص متقاعد بسازم، زیرا خودم در اپریل ۱۹۹۲ در اسلام آباد در این نمایش کثیف نقشی ایفا کردم که بنون سوان فرستاده اختصاصی سازمان ملل سعی در مذاکره برای انتقال منظم قدرت داشت که به طرز چشمگیری شکست خورد و به یک دوسیه سوخته تبدیل شد و یک حرفه موفق مسلکی را ویران کرد.

با اطمینان، من از مسعود دلسوزانه التجاء کردم تا به نجیب اجازه دهد که کابل را ترک کند و من این امتیاز را خواهم داشت که او را تا دهلی همراهی کنم. ضمناً این یک هدف ما هم بود. اما فوراً فهمیدم که مسعود را از این خواهش خود متعجب ساختم. او انتظار چنین تقاضای قوی را نداشت. مسعود که هیچ وقت برای یافتن کلمات سردرگم نشده بود، یک دقیقه سکوت کرد. سپس او به نحو دور انداخته پاسخ داد که اگر نجیب را رها کند، مجاهدین از آن سوء تعبیر خواهند کرد. البته که این گفتار مزخرف معلوم میشد، زیرا مسعود خودش در آن زمان پادشاه کابل بود. مگسی نمیتوانست بدون اطلاع محمد قسیم فهیم، رئیس اطلاعاتش و

گزارش آن به "فرمانده" حرکت کند. (جالب اینجاست که من در یک "خانه امن" در کابل در کنار خانه فهیم اقامت داشتم).

مسعود قبلاً از دست قومندان ازبک، رشید دوستم رها شده بود. رو گرداندن دوستم از نجیب در سقوط وی در اپریل ۱۹۹۲ تعیین کننده بود. مسعود همچنین درها را به روی حکمتیار و 'استاد' سیاف بسته کرده و حتا صبغت الله مجددی بی ضرر را به حاشیه رانده بود. مسعود سلطان همه شده بود. حکومت مجاهدین در اواخر ۱۹۹۴ در سطح ملی یک حکومت ائتلافی باقی ماند، لکن عملاً یک حکومت جمعیت بود - دقیقاً یک حکومتی که زیر حاکمیت شورای نظار عمل می نمود که مستقیماً تحت رهبری مسعود قرار داشت. سال ها بعد، مشاور اصلی مسعود عبدالرحمان به انقره آمد تا در محفل جنازه مادر دوستم شرکت نماید. حینیکه آگاه شد که من هم در انقره هستم، به سفارت هند آمد. در جریان یک صحبت طولانی همراه با بوتل کنیاک، من موضوع برابری مسعود با نجیب را باز کردم. عبدالرحمان ستراتیژیست سیاسی مسعود بود. او جریان مذاکرات با دوستم را به دوش گرفت که باعث دوری وی از نجیب شد که سرانجام سرنگونی نظام کمونیستی را در اپریل ۱۹۹۲ سبب گردید.

ما روابط دوستانه به راه انداختیم. همین دلیل بود که عبدالرحمان در آن شب در انقره صریحاً اعتراف کرد که چگونه مسعود او را تعیین کرد تا در محوطه دفتر ملل متحد با نجیب بی سر و صدا مذاکره نموده تا پیچیدگی های سیاست قبیله ئی پشتون را مورد بررسی قرار دهد. مسعود کاملاً آگاه بود که نجیب به ارتباط دانش و معلوماتش در مورد صف بندی های قبایل پشتون جوهر نداشت. خلاصه اینکه، من واقعاً هیچ زمانی بهانه مسعود را باور نکردم که به نجیب اجازه ندهد آنجا را ترک کند. اگر مسعود می خواست، می توانست که خیلی جذاب و فریبنده باشد. او از من خواست تا تعهد او را شخصاً به صدراعظم رانو انتقال دهم. تا زمانیکه او زنده بود، اطمینان داشته باشید که هیچ ضرری به نجیب وارد نخواهد شد - و هند باید به او اعتماد کند.

دو سال بعد، در سپتمبر ۱۹۹۶، در یک هتل کهنه در شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان، هنگام دوش گرفتن در اوایل صبح، یک خبر فوری را از طریق موج کوتاه BBC در رادیوی ترانزیستور قدیم خود شنیدم که نجیب به قتل رسید. هنگام طلوع مرا سخت تأثر فرا گرفت و دریافتم که مسعود عقب نشینی کرد و خود را در ایمنی دره پنجشیر قرار داده و نجیب را به ترحم ISI رها کرد. انگیزه های مسعود در طفره رفتن از درخواست شخصی رانو همچنان مرا اذیت میکرد. نکته اصلی این است که او با اجازه دادن نجیب که با من به دهلی برود، چیزی را از دست نمیداد.

امروز، سعی می کنم آنرا عقلانی توجیه نمایم:

اول اینکه، یک رهبر مکار و شریر تاجیک احتمالاً محاسبه کرده بود که در آینده نزدیک میتواند از نجیب، یک احمدزی با دانش گسترده در مورد سیاست پشتون، استفاده نموده آنها در لحظاتی که برای آمادگی حرکت بعدی ستراتیژی خود را ترسیم میکرد. چنگ زدن به کمر بند پرتلاطم پشتون در منطقه جنوبی به منظور تحکیم حکومت خود بر افغانستان به عنوان "امیر" غیر قابل انکار یک نیاز مبرم برای او بود. دوم اینکه، برخلاف تصور بسیاری، مسعود یک رهبر ملی "سکولار" بود، نه از بسیاری جهات مانند نجیب. در اینجا

"اگرهای" تاریخ مطرح میشود. با کمی باور به مسعود، او امیدوار به تشریک مساعی با نجیب، یک سیاستمدار خارق العاده افغان، در پهلویش بود که می توانست در یک مقطع زمان برایش ارزش ستراتیژیک داشته باشد. سوم اینکه، از همه محتمل ترین، مسعود نمی خواست که نجیب در پناه امنیت دهلی بازنشسته شود، جائیکه همیشه این امکان برایش وجود داشت که بتواند با حمایت هند بازگشت سیاسی نماید. (دقیقاً همانگونه که پاکستان هراس داشت که نجیب در صورت فرار، کارت برنده هند خواهد شد).

با تصور اینکه، مسعود می خواست که خود رابطه اصلی هند در هندوکش باشد. (بعداً، آرزوی او تحقق یافت حینیکه ما او را وادار ساختیم کارهایی انجام بدهد). مسعود مانند اکثر افغانها هند را منحصراً یک نیکو کار می پنداشت که حمایت از وی بطور قطع می توانست تفاوت بزرگی در تعادل بین نیروهای مختلف افغانستان ایجاد کند.

بدون شک، مسعود (و همچنان پاکستان) در نقطه ئی بودند که هراس داشتند که نجیب یک رهبری بود که هندوستان با او روزی خواهد توانست که در نیمه شب در هندوکش قدم بگذارد.

کافی است بگویم یک جانب شخصیت مسعود که بایست کاملاً فهمیده شود این است که او یک متخصص فنون جنگی برجسته بود. او هیچ تصویری ثابت در مورد روابط نداشت. همه چیز برای او به سودمندی یک رابطه بستگی داشت. نگاهی به افسانه "شیر پنجشیر" بیاننازید. این امر در درجه اول به پیوند وی به غرب (بخصوص فرانسه) به خاطر تحمیل شکست بر اردوی سرخ در افغانستان مربوط گردید. مسعود از عزیز بودنش نزد غرب سود فراوانی برد. واقعاً که این یک شهرت خوبی بود که او "شکست های بزرگی را بر اردوی شوروی در افغانستان" تحمیل کرد و این برای غرب در دوره جنگ سرد بسیار مهم بود.

همانطور که قبلاً بازگو کردم، دره پنجشیر شاهد شاهکارهای یک قومندان درخشان چریکی بود. صدها قطعه سلاح زنگ زده نیروهای شکست خورده شوروی بر روی تپه ها مانند بناهای تاریخی از شهامت و مهارت مسعود به عنوان یک رهبر چریکی افتاده است.

اما با گفتن این نکته، معادلات مسعود با نیروهای شوروی در افغانستان بسیار پیچیده تر بود از آنچه که سلاح های زنگ زده به ما نشان میداد. برعکس شرح افسانه ها، حملات عمده شوروی در پنجشیر در واقع بین یک دوره کوتاه بین ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ خلاصه میشود (با یک آتش بس یک ساله در بین). قبل از آن و بعد از آن، یک نوع تفاهم ضمنی بین مسعود و استخبارات شوروی به ارتباط تحمل یک دیگر وجود داشت. یادآوری این نکته مفید است که مسعود با پشتیبانی پاکستان تا سال ۱۹۷۹ اردوی افغانستان را از پنجشیر بیرون انداخته بود - یعنی قبل از مداخله شوروی در افغانستان. به گفته عبدالرحمان، اتحاد شوروی با مسعود به توافق رسیده بود که اجازه دهد تا ستونهای اردوی سرخ از مسیر گذرگاه سالنگ در جریان تجاوز روز سال نو در سال ۱۹۸۰ طور امن عبور نموده و به کابل برسند.

عجیب اینکه، هیچ یک به جزء رئیس وقت سازمان اطلاعاتی افغانستان نجیب فرد ارتباطی دیگری نبود، اما مسعود اصرار داشت که او ترجیح می‌دهد که مستقیماً با استخبارات شوروی معامله نماید. هرچه بیشتر بازتاب بدهم، بیشتر متقاعد می‌شوم که مسعود بیشتر یک سیاستمدار و دیپلمات بود تا یک فرد نظامی (گرچه که استعداد وی به عنوان "فرمانده" هرگز مورد تردید نبود). بنابراین، سراسر دهه ۱۹۸۰، مسعود و شوروی با قبولی بدی‌های یک دیگر تا حد زیادی همزیستی مسالمت‌آمیز ظریفانه را بین خود رعایت کردند. در حقیقت، ژنرال بوریس گروموف که خروج قوای اتحاد شوروی را در سال ۱۹۸۹ نظارت می‌کرد، بعداً در کتاب خود اردوی شوروی در افغانستان فاش کرد که مسعود با (GRU استخبارات اردوی شوروی) توافق کرده بود تا کاروان‌های مواد کمکی برای اردوی شوروی را که از طریق حیرتان وارد میشدند، اجازه دهد تا طور سالم از تونل سالنگ و دره پنجشیر بگذرند.

به همان اندازه، عبدالرحمان تصویری بسیار ظریف از معادلات مسعود با ISI ارائه داد که با عقاید ساده پسندی بسیاری از ذهنیت‌های یک بُعدی که در موسسات هند وجود داشته، متفاوت است. اتفاقاً، در اثنای هفته‌ای که من در سال ۱۹۹۴ در کابل بودم، مسعود یک مهمان دیگری داشت - رئیس قبلی آی اس آی، جنرال حمید گل.

نکته نهائی این است که انگیزه مسعود برای ترک نجیب در محوطه دفتر ملل حنا حینیکه او و شبه نظامیان کابل را بدون صدمه - تقریباً مانند یک توافق قبلی تخلیه کردند - هنوز هم یک معمای افغانی باقی مانده است.

با اطمینان، هنگامی که پس از مأموریت در افغانستان برای برقراری تماس با گروه‌های مجاهدین به دهلی برگشتم، با قوت توصیه کردم که سفارتخانه را در کابل بازگشائی کرده و روابط دوستانه را احیا کنیم. هرچند که، اساساً من مخالف طرز فکر هند در مورد حمایت نظامی بودم که آشکارا و یا نه چندان آشکارا توسط تقریباً همه رهبران مجاهدین تقاضا شده بود. این واقعاً معنی نداشت که چرا هند باید در یک جنگ داخلی جائی که خط مقدم جبهه‌ها تغییر می‌کند، طرف واقع شود.

چرخ در دایره کامل افغانستان در گردش درآمده است. یک ائتلاف ناراحت‌کننده دیگری که به طور فزاینده فاقد مشروعیت است، امروز در کابل با حمایت ولینعمتان خارجی که مجدداً فکر می‌کنند آنها ارباب اصلی خانه هستند، در کابل کسب قدرت نموده است.

اگر معنایی برای اصطلاح "جنبانند دُم، نشاندهنده روش سگ است" وجود داشته باشد، همین است.

ششم

احمد شاه مسعود جاسوس همه کس

(۱)



احمد شاه مسعود: جاسوس همه کس

کتابی تحت عنوان جنگ مخفی در افغانستان: اتحاد شوروی، چین و استخبارات انگلو امریکن در جنگ
افغان، ۲۰۱۳

(The Secret War in Afghanistan: The Soviet Union, China and Anglo-American Intelligence in the Afghan War)

اثر یک مورخ یونانی به اسم پاناگیوتس دیمیتراکس (Panagiotis Dimitrakis) به دستم رسید که نکات عمده‌ی مربوط به احمد شاه مسعود را به علاقه‌مندان تقدیم کرده تا بدانند که این کاذب تاریخ با تمام سازمان‌های جاسوسی جهان به یک نحوی ارتباط داشت که گویای نبوغ ذاتی اش در خیانت به مردم و میهن بود. ارتباطات مخفی و علنی وی با دستگاه‌های استخباراتی کشورهای مختلف از او یک میهن‌فروش مسلکی به بار آورد. من مطالعه این کتاب را به کلیه مبارزان راه آزادی پیشنهاد می‌نمایم تا خود دریابند که چطور افغانستان دستخوش طرح‌های استعماری گردیده و چطور متجاوزین شرق و غرب احمدشاه مسعود را در استخدام خویش درآورده و سرانجام او را منحنیث یک "قهرمان" دروغین بر کشور و مردم ما تحمیل نموده‌اند. "انسان‌های" مورد حمایت سازمان‌های استخباراتی کشورهای مختلف در افغانستان موظف شده‌اند که از خیانت‌های احمدشاه مسعود به افغانستان به دفاع برخاسته و هر عمل ضد ملی او را یک نوع عملکرد استثنائی زاده نبوغ این فرد خائن به میهن جلوه داده و آن را یک پیروزی در "نبرد استخباراتی" معرفی بدارند.

مؤلف در صفحه ۱۴۹ کتاب خود می‌نویسد که بعد از حمله شوروی به افغانستان، تچر (Thatcher) صدراعظم وقت برتانیه راه عملیات مخفی را در پیش گرفت. تچر طی یک نامه به کارتر رئیس‌جمهور

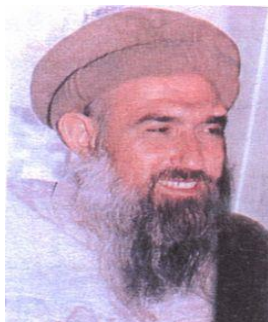
وقت امریکا به وضاحت بیان کرد که "ما برای عملیات نهانی در جستجوی امکانات گوناگونی هستیم." تاجر به ام آی ۶ - MI6 (سازمان استخبارات خارجی برتانیه) چراغ سبز نشان داد که به کمک اسلامیت ها بشتابند. مامورین ام آی ۶ به زودی با احمدشاه مسعود یک جنگ سالار تاجک در دره پنجشیر تماس برقرار نمودند. در سال ۱۹۸۲، او یک فرستنده تکتیکی دریافت کرد و ام آی ۶ همچنان آموزش محدودی را برای قومندانان پائین رتبه تهیه نمود.

پانگوتس دیمیتراکس می نویسد که افراکوتوس (مامور سی آی ای) تحت تاثیر تکتیک و تداوم تماس مستقیم ام آی ۶ (MI6) با مسعود قرار گرفت که به اساس آن از مجرای پاکستان دوری جست (ص. ۱۶۵). سایر جنگ سالاران از حمایتی که مسعود بدست می آورد، خشنود نبودند. مسعود مذاکرات مخفی با شوروی انجام داد و بین سال های ۱۹۸۱-۱۹۸۳ از جنگ با شوروی دست کشید. طبق گزارش سی آی ای، بعد از حمله مخرب روس ها در خزان ۱۹۸۲ به دره پنجشیر، مسعود گروه جمعیت اسلامی را که به آن تعلق داشت، کنار زد و تقاضای کمک بشرخواهانه را نمود. مسعود بعضی مواقع سعی میکرد که در مورد مشکلات خود مبالغه نماید تا کمک بیشتری را بدست آورد.

مؤلف در صفحه ۱۶۶ می نویسد که در جنوری ۱۹۸۳، مسعود با کلونل اناتولی تاجف مربوط به جی آر یو-GRU (استخبارات وزارت دفاع شوروی) ملاقات نمود و گفت که او دشمن شوروی و مردم شوروی نیست. جنگ سالار معاهداتی با شوروی منعقد کرد که به موجب آن شوروی تضمین نمود که قریه جات زیر حمایت مسعود مورد حمله قرار نگیرند. در مقابل، باشندگان آن مناطق غذا پیشکش کرده و او [مسعود] مانع تاسیس یک مرکز نظامی افغان در نقطه جنوبی دره نگردد. این معاملات مخفی، جنگ سالاران مورد حمایت سی آی ای (ISI) را خشمگین ساخت. افراکوتوس جاسوس سی آی ای (CIA) اشتیاق داشت که با مسعود رابطه برقرار نماید و توانست که با برادر مسعود ملاقات کند. سی آی ای سعی کرد از مجرای سی آی اس آی طفره رفته و تماس مستقیم با قومندانان از زمره مسعود برقرار سازد. احمد شاه مسعود بار اول پول را از امریکائیان در سال ۱۹۸۴ بدست آورد. دیگر قومندانان بین ۲۰۰۰۰ و ۱۰۰ هزار دالر ماهانه دریافت میکردند. شبکه مالی سی آی ای از سی آی اس آی پنهان بود و شامل ۵۰ قومندان منطقه نی و گماشتگان دیگر میشد که ممکن جواسیسی را که از غرب اعزام میشدند، در بر نمیگرفت. برای تحویل پول از سیستم اسلامی حواله استفاده میگردید. جواسیس افغانی مصروف گزارشات جنگ، تاثیرات شورش، وضع سایر جنگ سالاران، مؤثریت راکت های ستینگر، آمدن جنگجویان سنی عرب و کمک های مادی و مالی از سی آی اس آی، استخبارات عربستان و عرب های ثروتمند مانند بن لادن بودند (ص. ۱۸۳).

برحسب نوشته مؤلف، مسعود ترغیب گردید که در جریان عقب نشینی، قوای شوروی را مورد حمله قرار نهد که به این نوع عملکردها با اعطای رشوه و معاملات خفیه ترتیب اثر داده میشد (ص. ۲۲۶). بعد از شکست شوروی، سی آی ای به کمک خود به مسعود طور متوسط ادامه داد، در حالی که سی آی اس آی پول بیشتر به حکمتیار تحویل میداد. سی آی ای همچنان روابط خود را با مسعود، عبدالحق و اسماعیل خان انکشاف داد. سی آی ای توانست یک رابطه مخفی ارسال پول را به مسعود به وجود آورد. در ماه می ۱۹۸۹، برادر مسعود از جانب او ۹۰۰۰۰۰۰ دالر دریافت کرد، بر علاوه اینکه ماهانه ۲۰۰۰۰۰۰ دالر به دست می آورد. لاکن مسعود یک "اسلامیت پر حرارت" بود که هم از عبدالله عزام و دیگر جنگجویان

عرب در درهٔ پنجشیر کمک دریافت میکرد. عبدالله عزام مربی اسامه بن لادن بود که تمایل به گلبدین داشت (ص. ۲۳۱).



عبدالله عزام

در سال ۱۹۹۸ یعنی در اوج حاکمیت طالبان، روسیه آرزو داشت که ائتلاف شمال و مسعود اسلامیت‌ها را شکست دهند. مسعود و متحدین، همکاری مخفی با روسیه را جدی پنداشتند. کمک‌های روسیه به مسعود افزایش یافت و او تعداد زیاد زره‌دار و مقدار عظیم مهمات بدست آورد. یکی از ماموران استخباراتی روسیه توظیف شد که قوای مسعود را تعلیم دهد. انجینرهای روسی پل جدید بر دریای آمو اعمار نمودند تا ارسال کمک را به این جنگ سالار سهولت بخشد. روس‌ها همچنان وضع میدان‌های تالقان و بگرام را بهبود بخشیدند تا قوای مسعود را مساعدت نمایند. مسکو همچنان از تاجیکستان تقاضا نمود که مرکز هوایی کولاب را در جنوب آن کشور برای کمک لوژیستیکی در اختیار مسعود بگذارد. در سال ۲۰۰۱، مسعود با ایگور سیرجی یف وزیر دفاع روسیه در دوشنبه دیدار داشت که به موجب آن بیشتر زره‌دار و مواد جنگی بدست آورد. همچنان هند هم از سال ۱۹۹۶ به بعد به مسعود کمک میداد. مشاورین هندی فرستاده شدند تا مسعود و متحدین او را علیه طالبان کمک نمایند. ایران هم متواتر به مسعود معاونت میکرد. سرانجام کمک‌های مخفی امریکا، روسیه، هند و ایران بود که ائتلاف شمال را از انهدام نجات داد، اما موفق نشد که سرنوشت میدان جنگ را عوض نماید (ص. ۲۳۹-۲۳۵).



سندی گال

سایت دیپلمات به تاریخ ۲۹ ستمبر ۲۰۲۱ می نویسد که بعد از تجاوز شوروی به افغانستان، استخبارات برتانیه علاقه مند شد که با احمدشاه مسعود دیدار نماید. ام آی ۶ (سازمان استخبارات خارجی برتانیه) یک ژورنالیست معروف به اسم سندی گال (Sandy Gall) را موظف ساخت که با مسعود همکاری شود. حاصل سال ها گزارش این ژورنالیست از مسعود کتابی است به اسم "ناپلیون افغان" که مؤلف احمد شاه مسعود را به ناپلیون تشبیه کرده است، صرف نظر از اینکه ناپلیون اصلی چه زندگی خجالت باری در واپسین لحظات حیات خویش داشت. ناگفته نباید گذاشت که در جریان جهاد ضد شوروی، سندی گال از جانب ام آی ۶ ماموریت یافت که فلمی از مسعود تهیه نموده و در آن مسعود را قهرمان جلوه دهد. از همین جاست که ام آی ۶ توانست احمد شاه مسعود را منحه قهرمان در ذهن مردم جا دهد که این بزرگترین موفقیت دستگاه استخبارات برتانیه در دهه هشتاد و مابعد در افغانستان بود. سندی گال همچنان کتابی تحت عنوان **جنگ علیه طالبان** تحریر نموده که در آن از احمدشاه مسعود طور استثنائی ستایش به عمل آمده است که همین هم خواست ام آی ۶ برتانیه بوده است. همچنان باید علاوه نمود که یک عده از میهن فروشان مسلکی حامی مسعود در لندن (خراسانی ها و افغانستانی ها) دقیقاً زیر نظر سازمان استخبارات خارجی برتانیه (ام آی ۶) از سال ها بدینسو برای تجزیه افغانستان فعالیت می نمایند. نسبت وفاداری به ام آی ۶ و تحریک افغانستان، یکی از آنها به اسم نورالحق نسیمی به نشان افتخاری "عضو امپراتوری برتانیه" "مفتخر" شد که در ویبسایت بی بی سی مورخه ۳۱ دسمبر ۲۰۲۲ هم گزارش یافته است. **چه سعادت بزرگ برای یک میهن فروش با تجربه!**



نورالحق نسیمی

جورج کریلی در اثرش به نام **جنگ چارلی ولسن (Charlie Wilson's War)** در صفحه ۱۹۷ مینگارد:

وقتی که روس ها حمله (به افغانستان) کردند، ام آی ۶، شبکه های قدیم خود را فعال ساخت. باوجود فقدان منابع، حکومت برتانیه و ام آی ۶ خواستند که در صحنه جهانی نقشی ایفاء نمایند. از روز های امپراتوری شان، افغانستان یک عرصه بسیار آشنا بود. آنها بازیکنان و سرزمین را می شناختند و میدانستند که با سعی و پول اندک بر مسعود که ساحه مهمی را تحت اداره داشت، تمرکز نمایند. روی دلیل نزدیکی ام آی ۶ و مسعود بود که افراکوتوس به لندن آمد که سی آی ای بداند که چرا مسعود جنگ را متوقف ساخت.

ناگفته نباید گذاشت که استخبارات برتانیه سال ها احمد ولی مسعود را ظاهراً به حیث سفیر افغانستان در لندن نگهداشت. در واقعیت، وظیفه اصلی احمد ولی مسعود همکاری با دستگاه جاسوسی برتانیه و معرفی جواسیس برای ام آی ۶ بود که در آینده از آنها برای رهبری در کابل استفاده میشد. به این گزارش سایت www.afghanmaug.net/index.php/component/content/article?id=2262 توجه نمائید:

سوال این جا است وقتیکه ۹۹ درصد خاک افغانستان در دست طالبان بود و حامی طالب امریکا، غرب و پاکستان بود چرا انگلیس طالب ها را به رسمیت نشناخت و برادر مسعود سالها بحیث سفیر افغانستان در لندن ماند و پول مصرف چهارصد نفر جاسوس به نام نخبگان را انگلیس پرداخت؟ بگفته ولی مسعود که من چهارصد نفر را از خارج مملکت به نام نخبگان افغانستان در انگلیس زمانیکه سفیر افغانستان در انگلیس بودم و در انگلیس جمع و بسیج کردم، اگر مسعود موفق به گرفتن کابل شود از این نخبگان کار بگیریم. من این حرفهای ولی مسعود را تائید می کنم سه نفر از کانادا دعوت شده بودند، یک نیمه سامایی فارغ التحصیل دارالمعلمین کابل بنام سید نسیم و یکنفرشعله پرچی زده، شوهر خاله فرید مزدک بنام استاد عبدالحد پنجشیری مشهور به نسواری استاد سابق ریاضی پولتخنیک کابل و یکنفر دیگر بنام منیر پنجشیری، باجه داکتر خدایداد لغمانی، ولی جلال آبادی عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، شوهر خواهر گلالی عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق در لندن دعوت شده بودند.

تا زمانیکه افغانستان در اشغال قوای بیگانه است و تا زمانیکه یک دولت دست نشانده و مستعمراتی در افغانستان حاکمیت دارد، احمد شاه مسعود منحیث "قهرمان" از جانب حامیانش که از پشتیبانی اشغالگران برخوردارند، تجلیل خواهد شد. هر لحظه ای که گلیم نظام مستعمراتی کابل برچیده شود و در عوض یک نظام ملی و دموکراتیک متکی بر اراده مردم افغانستان در کشور مستقر گردد، در آن زمان از قهرمان بازی های تهوع آور خبری نخواهد بود.

هفتم

"احمد شاه مسعود" جاسوس همه کس

(۲)



احمد شاه مسعود: جاسوس همه کس

اینک قسمت دوم را به هم میهنان پیش کش مینمایم تا به هویت ضد ملی این عنصر میهنفروش حرفه ئی بهتر پی برده و شناخت شان ازین شخص پلید و انسان کش کاملتر شود.

بروس ریدل (Bruce Riedel) یکی از محققان موسسه تحقیقاتی بروکنگز کتابی تحت عنوان چه بدست آوردیم: جنگ مخفی امریکا در افغانستان، ۱۹۷۹-۱۹۸۹

(What We Won: America's Secret War in Afghanistan, 1979-1989)

به رشته تحریر در آورده است که مطالب مهمی در مورد احمدشاه مسعود دارد که باید هم میهنان ما آن را بدانند تا بهتر و بیشتر به شخصیت ضد ملی این فرد ضد میهن پی ببرند. مؤلف مشاور چهار رئیس در امور جنوب آسیا و شرق میانه بود و یکی از اعضای مهم اداره امنیت ملی امریکا محسوب میشد. در سال ۲۰۰۹، او با ما را مامور ساخت تا یک تجدید نظر ستراتیژیک در مورد پالیسی امریکا نسبت به افغانستان و پاکستان انجام دهد. مؤلف در مجموع یک فرد مطلع در مسایل افغانستان و پاکستان بوده و معلومات دست اول در زمینه دارد.

در سالیان اول افشای خیانت مسعود به خاک و مردم خویش به ارتباط عقد قرار داد مخفی با قشون ۴۰ اشغالگران شوروی، حامیان بی حیای وی مطلقاً از عقد معاهده مخفی بین احمدشاه مسعود با روس ها انکار میکردند و می گفتند که چنین معاهده ای اصلاً صورت نگرفته است. اما بر ملا شدن اسناد متعدد در مورد خیانت های مسعود، حامیانش را به اعتراف اعمال ضد ملی و ضد مردمی رهبر شان وادار ساخت و گفتند که این معاهده صرف تکتیکی و حتا ستراتیژیک بود. حال خوب میدانند که پرده ها پائین افتاده و جایی برای پنهان کاری باقی نمانده است. کتاب فوق الذکر یکی از همان اسنادی است که می تواند از هویت ضد میهنی احم شاه مسعود پرده بردارد.

بروس ریدل از مؤثریت دو جنگجوی دوران جهاد ضد شوروی یعنی "حقانی" و "احمدشاه مسعود" حرف می زند، اما توجه بیشتر را به سوی مسعود معطوف میدارد که دلایلش را همه میدانند. از نظر نگاه مؤلف، بهترین همه احمدشاه مسعود و بدترین آنها گلبدین حکمتیار بود. زمانی مسعود و حکمتیار مشترکاً باهم کار میکردند و گروههای سیاسی اسلامی را رهبری می نمودند. مؤلف در صفحه ۳۲ کتاب خود مینگارد که

"بین احمد شاه مسعود و قوای شوروی در ماه اپریل سال ۱۹۸۳ متارکه جنگ صورت گرفت، اما دوام نیافت و جنگ دوباره در ماه اپریل سال ۱۹۸۴ آغاز شد." اینجا لازم است اظهار بدارم که به استثنای "مسعود"، هیچ یک از قومندانان دیگر جهادی وابسته به دستگاه های استخباراتی ایران و پاکستان در این زمان با قوای متجاوز سوسیال امپریلیسم شوروی نه آتش بس داشتند و نه قرارداد مخفی و یا علنی امضاء نمودند. با وجود این، از نگاه مؤلف احمد شاه مسعود موفق ترین قومندان جهادی بود که مورد توجه پاکستانی ها قرار نگرفت.

ریدل در صفحات ۴۴-۴۵ می نویسد:

احمد شاه مسعود قبل از سال ۱۹۷۹، مدت پنج سال را در پاکستان گذشتاند و قسمت اعظم آموزش های لازم را از آی اس آی که دستگاه استخباراتی پاکستان است، کسب نمود. لکن در عین وقت کمک ناچیز از پاکستان و امریکا بدست می آورد. مسعود هم به خود "متکی" بود و هم کمک های محدود اما باارزش برتانیه برایش میرسید.

این گفتار مؤلف نشان میدهد که مسعود با دستگاه استخباراتی برتانیه ام آی ۶ (MI6) دایم در تماس بود که در کتاب "جنگهای ارواح" هم از آن تذکار رفته است. مؤلف در صفحه ۴۵ مینویسد:

جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل و پیروزی سریع اسرائیل او را مصمم ساخت که یک عسکر شود و تمایلات نشنلیزم اسلامی پیدا نماید. بر مبنای این طرز دید، مسعود بیش ازین خود را تنها پنجشیری، تاجیک و افغان نمیخواند، بلکه خود را قسمتی از مبارزات وسیع اسلامی علیه دشمنان اسلام میدانست.

با این طرز دید معلوم میشود که احمد شاه مسعود جزء سازمان جهانی اخوان المسلمین هم بود و برای اهداف آن مبارزه میکرد. چنانچه، زمانیکه در پولی تخنیک کابل محصل بود، مانند حکمتیار عضویت سازمان "جوانان مسلمان" را داشت و در آن راستا جانفشانی نمود.

مؤلف در صفحات ۴۴-۴۵ می نویسد که کودتای داوود حیات مسعود را تغییر داد. اخوانی ها سعی کردند که علیه داوود در ماه اگست سال ۱۹۷۴ دست به کودتا بزنند، اما موفق نشدند. مسعود به پاکستان فرار کرد و یک جا با گلبدین فعالیت هائی را زیر نظر آی اس آی (سازمان جاسوسی پاکستان) به راه انداختند. پاکستان از عناصر اخوانی افغانستان برضد داوود خان استفاده نموده و به آنها معاونت لوژیستیکی نمود. احمدشاه مسعود برای مدت دو سال در یکی از مکاتب آموزشی آی اس آی در بیرون از شهر پشاور آموزش دید. با وجودیکه آی اس آی بیشتر به سوی پشتون ها توجه داشت، اما می خواست که در میان تعداد زیاد افغان ها هم دست نشانده داشته باشد. در پاکستان، مسعود به دقت نوشته های جنگ های گوریلانی چه گوارا انقلابی امریکای جنوبی، مائوتسه دون و هوشی مین را مطالعه میکرد و سعی مینمود که آن نظرات را با شرایط افغانستان وفق دهد.

با این توضیحات، فرقی بین حکمتیار و مسعود از نگاه وطنفروشی و خیانت به خاک و مهین وجود ندارد. اینکه یکی زیادتر و دیگری کمتر مورد توجه آی اس آی بود، دلیل شریف بودن احمدشاه مسعود نبود. بعد

از کودتای خلقیان - پرچمیان، مسعود دوباره به پنجشیر آمد تا درس هائی را که از مکتب آموزشی آی اس آی آموخته بود به کار اندازد. دستگاههای استخباراتی غرب درین زمان به پنجشیر آمدند و خواستند که از وی یک قهرمان بسازند. چنانچه بی بی سی از فعالیت های "مسعود" فلمی تهیه کرد و به او شهرت کاذب داد. دستگاه استخبارات خارجی برتانیه ام آی ۶ (MI6) هیئت استخباراتی خود و کماندوهای متقاعد را به پنجشیر فرستاد تا قوای مسعود را مجهز ساخته و آموزش دهند. همچنان یک تعداد از افراد مسعود به برتانیه اعزام شدند تا در مراکز آموزشی ام آی ۶ (MI6) در سکاتلند و سوسیکس آموزش ببینند. مؤلف در صفحه ۱۴۷ مینویسد که "نگرانی انگلیس ها در مورد ارسال کمکهای ناچیز به وی نادیده گرفته شد." سؤال این است که چرا انگلیس ها از بابت مسعود نگرانی داشتند که به وی کافی کمک نمیرسد. حتماً یک دلیل استخباراتی وجود داشت که ام آی ۶ را در همکاری با مسعود تشویق نمود. جای تعجب اینکه مؤلف کتاب از قرارداد مخفی احمدشاه مسعود با قوای ۴۰ شوروی حرفی نمیزند، در حالیکه به یقین دستگاه های استخباراتی امریکا و برتانیه از معامله مخفی مسعود با قوای ۴۰ شوروی در افغانستان آگاه بودند و از رابطه وی با کی جی بی اطلاعات کافی در دست داشتند.

بعد از سقوط نجیب الله در سال ۱۹۹۲، نظر به داد و گرفت سیاسی قبلی، قوای مسعود زودتر به کابل رسیدند و قدرت حاکمه را از مزدوران روس تسلیم شدند. بدون تردید که روابط مسعود با استخبارات شوروی زمینه ساز این حالت بود که با معاهده "جبل السراج" تکامل یافت. از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶، افغانستان خاصاً کابل در آتش جنگ های داخلی می سوخت که مسعود مانند حکمتیار، سیاف، مزاری، ربانی و دیگران در شعله ور ساختن جنگ دست داشتند. ظهور طالبان و آمدن این گروه به کابل، مسعود و حامیانش را به فرار واداشت که تا سال ۲۰۰۱ یعنی زمان تجاوز امریکا به افغانستان در بیرون از کابل بودند. شکست مسعود و حامیانش در مقابل پورش طالبان، افسانه شکست ناپذیری احمدشاه مسعود را به خاک برابر کرد.

مسعود در ماه اپریل ۲۰۰۱ به فرانسه سفر کرد و در پارلمان اروپائی صحبت نموده و از آنها تقاضای کمک را علیه طالبان کرد. در آن وقت گفته شد که دستگاه استخباراتی فرانسه زمینه ساز سفر وی به فرانسه و صحبتش در پارلمان اروپائی گردید. به قول مؤلف، مسعود با ماموران سی آی ای در فرانسه دیدار داشت تا در مورد کمک های امریکا صحبت نماید (ص. ۴۹). حین بازگشت به پنجشیر، چند ماه دیگر زنده بود تا اینکه توسط سازمان تروریستی "القاعده" یا کسان دیگر در روز ۹ سپتمبر سال ۲۰۰۱ به قتل رسید.



احمدشاه مسعود با وزیر خارجه فرانسه هیوبرت ویدراین در ۲۰۰۱



برنارد هنری لیوی: شیطان فرانسوی



دیدار با احمد شاه مسعود



برنارد هنری لیوی احمد مسعود را برای خیانت به میهن آماده میسازد

قابل یادآوری ست که احمد شاه مسعود روابط تنگاتنگ با استخبارات فرانسه داشت و این رابطه به وسیله یک یهودی الاصل فرانسوی به اسم برنارد هنری لوئی که به نام شیطان فرانسوی مسماست، تحکیم یافت. گفته میشود که این فرد با موساد سازمان جاسوسی اسرائیل همکار بوده و یکی از دشمنان جهان اسلام به شمار میرود. در هر کشور اسلامی که نارامی خلق شود، سر و کله برنارد هنری لوئی پیدا میشود تا منازعات قومی و نژادی را برای تضعیف جوامع اسلامی دامن زند. به اثر فعالیت برنارد هنری لیوی بود که احمدشاه

مسعود به پارلمان اروپائی دعوت گردید . سعی برنارد هنری لیوی بود که شاروال پاریس به منظور "قدردانی" از احمد شاه مسعود، لوحه یادبود از وی را در یکی از مناطق پاریس نصب کند. بالاخره فعالیت وی بود که مکرون رئیس جمهور فرانسه احمد مسعود پسر احمدشاه مسعود را به حضور پذیرفت. آیا فعالیت های برنارد هنری لیوی جای شک باقی می گذارد که این شخص خطرناک احمدشاه مسعود را به سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) معرفی نکرده باشد؟



مکرون و احمد مسعود با همراهی برنارد هنری لیوی

یک انگیزه مادی هم در نزدیکی احمد شاه مسعود با فرانسه نقش بازی کرده است. مسعود مقدار عظیم سنگهای قیمتی مانند لاجورد و زمرد را به فرانسه بخشید. امتیاز استخراج معادن لاجورد و زمرد و سایر سنگ های قیمتی به متخصصین فرانسوی و سویسی های فرانسوی زبان داده شد. از همین رو فرانسه و سویسی های فرانسوی احمد شاه مسعود را می پسندند و او را ستایش میکنند. به یقین میتوان گفت که برنارد هنری لیوی هم از این امتیاز و بخشش های احمد شاه مسعود بی نصیب نماند.

بروس ریدل در مورد خروج عساکر اشغالگر شوروی در صفحه ۱۲۵ کتاب خود می نگارد:

مجاهدین در جریان عقب نشینی قوای شوروی جداً مداخله نکردند و در مجموع بیرون شدن قوای شکست خورده مختل نگردید. تعداد زیادی از قومندانان مجاهدین، به شمول مسعود، توجه خود را به طرف حالات بعدی معطوف داشتند که چه اتفاق خواهد افتاد. آنها خواستند که منابع و قدرت آتش خود را برای نبرد بعدی در کابل ذخیره نمایند.

از اظهارات مؤلف آشکار میشود که روس ها قبلاً با مسعود که سر تنگه سالنگ حاکم شده بود به موافقه رسیدند که قوای روس را حین عقب نشینی اذیت نکند. جنرالان روس می گفتند که مسعود قادر بود که با پرتاب سنگ سر ما محشر برپا کند، لکن معاهدات مخفی و وعده انتقال حاکمیت به گروه مسعود مانع این کار شد. این یکی دیگر از خیانت های مسعود به مردم و کشورش بود. مؤلف متذکر میشود که "در یک معامله پشت پرده که نجیب را عصبانی ساخت، روس ها با بصیرت کامل با مسعود معامله کردند که عقب نشینی آنها تا حد ممکن خاموشانه صورت گیرد." برای اینکه نجیب الله را خوش نگهدارند، روس ها کمک های

خود را در سالیان ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ افزایش دادند که این هم یکی از دام های فریب مسکو بود که بر معامله مخفی اش با مسعود پرده بیاندازد.

توضیحات بالا به وضاحت به اثبات میرساند که احمد شاه مسعود جاسوس همه کس بود و با چندین دستگاه استخباراتی کشورهای مختلف در ارتباط بوده و به آنها خدمت میکرد. پول و قدرت انگیزه های اصلی خیانت این شخص بی هویت به کشورش بود که بعد از تجاوز امریکا و نصب دوستانش در اریکه قدرت بیشتر ثابت گردید که مسعود و گروهش کیهانند و چه می خواهند. اگر حامیانش از کمترین وجدان انسانی و روحیه بشری برخوردار باشند، بار دیگر نام این پلید را نخواهند گرفت.

هشتم

حملات تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ و تحمیل احمد شاه مسعود بر ملت افغان



حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در تاریخ جهان است. عده ای از تروریستان مربوط به سازمان تروریستی القاعده با اصابت طیارات متعدد بر مراکز تجارت جهانی در نیویارک و پنتاگون (وزارت دفاع امریکا)، بیش از ۳۰۰۰ تن مردم بیگناه را بقتل رسانیدند. مردم زجرکشیده و درد دیده ما روی احساسات انسانی و بشرخواهی، این حادثه را محکوم نموده و تاثرات عمیق خویش را به مردم امریکا ابراز داشتند.

غرور و حیثیت جهانی امریکا درین حادثه سخت صدمه دید. امریکا غرض اعاده آبرو و حیثیت از دست رفته اش در صدد انتقام جوئی برآمد و به تعرضات سیاسی و نظامی خود در سطح جهانی آغاز نمود. قربانی اول انتقام جوئی امریکا نظام طالبی بود که تا آن زمان برای مدت شش سال بر قسمت اعظم افغانستان حاکمیت خود را پخش نموده بود. در زمان حاکمیت طالبان، افغانستان بیشتر لانه سازمان تروریستی القاعده شد. جنگجویان عرب مربوط به سازمان تروریستی القاعده و یا مربوط به سائر سازمان های جهادی برخاسته از دوران جهاد ضد شوروی نفوذ خود را در افغانستان بلا مانع پخش کردند. سیاف و ربانی روابط نزدیکی با القاعده و سائر سازمان های عرب برقرار نمودند. باید اظهار داشت که این اعراب به کمک امریکا و بعضی کشورهای اروپای غربی و شرق میانه به افغانستان آورده شدند تا در جهاد ضد شوروی سهیم گردند. قربانی دوم امریکا بعد از حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱، نظام دکتاتوری صدام حسین بود که موضوع مورد صحبت ما نیست. سؤال حل نشدنی که هنوز هم در اذهان مردم باقی مانده اینست که چطور امریکا با دستگاه های وسیع استخباراتی اش که در سراسر جهان گسترش یافته است و اقمار مصنوعی آن که میتواند حرکت مورچه را در روی زمین ثبت نماید، نتوانست طرح تروریستی القاعده را که چند سال را در بر

گرفت تا به پختگی برسد، کشف نموده و آن را خنثی نماید؟ مقامات امریکا تا حال به این سؤال حیاتی جواب ارائه نکرده اند.

بعد از انهدام طالبان، امریکا يك نظام دست نشانده و مستعمراتی را در افغانستان مستقر ساخت. برای اینکه به این نظام کیفیت ظاهری قانونی ببخشد، امریکا تشکیل کنفرانس بن را در دسامبر ۲۰۰۱ به راه انداخت تا بر مبنای فیصله های تحمیلی آن که دقیقاً زیر نظر واشنگتن صورت گرفت، نظام پوشالی موقتی و انتقالی، لویه جرگه ها، تدوین قانون اساسی و انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی به راه افتد. با وجود آگاهی کامل از نوعیت حکومت کابل، مردم افغانستان باز هم متوقع بودند که نظام بعد از طالبان بتواند عدالت اجتماعی را تأمین نموده و دموکراسی را طبق موازین حقوقی به مرحله اجرا درآورد. متأسفانه این مأمول نه تنها برآورده نشد، بلکه برعکس يك نظام شبیه به سیستم اپارتاید افریقای جنوبی و نهایت درجه فاسد بر افغانستان تحمیل گردید. تعصبات قومی، مذهبی و منطقه ئی، خیانت و جاسوسی، فحشا، فساد اداری، رشوه ستانی، جنگ سالاری و کشت و تجارت مواد مخدره حاکم بر سرنوشت ملت ما گردید. کاملاً آشکار است که علاقه اجانب به رفاه و آرامش مردم ما نبود و نیست طوریکه ادعا میشود، بلکه صرف تأمین منافع و تحمیل نیات استعماری متجاوزین و حمایت از جواسیس شان برای آنها تقدم اولی داشت.

دو روز قبل از حادثه تروریستی سپتامبر ۱۱ سال ۲۰۰۱، تروریست های القاعده احمدشاه مسعود رهبر شورای نظار را در پنجشیر به تاریخ ۹ سپتمبر ۲۰۰۱ از پا درآورده و او را نابود کردند. با وجودیکه قتل احمدشاه مسعود برای حامیانش بسیار گران تمام گردید، اما نابودی وی به نفع ملت افغانستان تمام شد. اکثر ناظران امور افغانستان معتقد بودند که اگر وی زنده میبود و بعداً بوسیله بیگانگان بقدرت رسانیده میشد، صدها هزار تن بیگناه دیگر را مانند دوران جنگ های داخلی ۱۹۹۶-۱۹۹۲ روی عقده های شخصی و قومی قتل عام میکرد. هموطنان ما کاملاً آگاهی دارند و اسناد غیر قابل انکار هم موجود است که احمدشاه مسعود در دوران جهاد صدمات جبران ناپذیری بر جهاد و پیکر افغانستان وارد نمود. با عقد قراردادهای مخفی با شوروی و باز گذاشتن دره سالنگ به روی قوای ۴۰، احمد شاه مسعود دست متجاوزین روس را در کوبیدن مجاهدین در شرق و جنوب کشور عمداً آزاد گذاشت تا در زیر ضربات کشنده توپخانه و بمب افکن های روس خرد و خمیر شوند. کتب ذیل شاهد این ادعای ما است:

۱- اعمال زور و تهدید: نابود سازی و خاموش سازی، اثر بروس ریچاردسن، ترجمه به وسیله داکتر سید خلیل هاشمیان.

۲ - توفان در افغانستان، اثر الکراندر لیاخفسکی، ترجمه از عزیز آریانفر.

۳ - ارتش سرخ در افغانستان، اثر ب. گروموف، ترجمه از عزیز آریانفر.

۴ - افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، اثر محمود قارییف، ترجمه از عزیز آریانفر.

همچنان سائر کتب و نشرات متعدد دیگر دوران جنگ سرد به ارتباط افغانستان که به نشر رسیده گویای این واقعیت است که احمدشاه مسعود تا کدام اندازه بر افغانستان ضربات سهمگینی وارد ساخته و چه خیانت هائی را علیه کشور و مردمش مرتکب شد. هموطنان ما میدانند که در دوران جنگ های داخلی سالیان ۱۹۹۶-۱۹۹۲، قوای حزب اسلامی، قوای شورای نظار، قوت های دوستم و حزب وحدت در کابل محشر

برپا کردند. کابل ویران گردید و هزارها تن قتل عام شدند. سؤال درین جاست که با وجود قربانیان بیشمار دوره جهاد و انسان های شریفی که مرتکب هیچ گونه خیانتی به کشور شان نگردیدند، چرا صرف از يك شخص با چنین گذشته ناپاک و ضد میهن ستایش به عمل می آید؟ جواب به این سؤال را باید در تحمیل اراده بیگانگان بر مردم ما جست و جو کرد. توافق قبلی میان مسکو، واشنگتن، لندن، تهران، دهلی و حتی اسلام آباد طوری عیار شده است که باید شیخ احمدشاه مسعود را در مجموع بر ملت افغان تحمیل نمود تا روحیه آزادمندی مردم ما کاملاً مضمحل گشته و برده صفت بار آیند. هدف کلی این است که ملت افغان را جبراً به پذیرش این تحفه استعماری و ادار سازند و غرور شان را قهراً منهدم نمایند. درین حالت، انهدام شرف و غرور ملی و تطبیق نیات استعماری به آسانی در مرحله اجرا قرار میگیرد.

در اخیر به هموطنان اطمینان میدهم که روحیه آزادمندی مردم ما برای همیشه زنده خواهد ماند، بت های تحمیلی نظر به حکم تاریخ منهدم خواهند شد و ملت افغان با رد و عدم پذیرش تحایف استعماری در جایگاه واقعی خود در صحنه تاریخ تکیه خواهد زد.

احمد شاه مسعود- گلبدین حکمتیار

تیزاب پاشی به روی زنان



دو ویرانگر و حیوان صفت



در خدمت باردار پاکستانی

هم میهنان ما از جنایات، وطنفروشی ها، قتل ها، دزدی ها و غارتگری های احمد شاه مسعود کاملاً واقف اند. اینک پرده از یک راز ناگفتنی برمیدارم که تا حال بر همه پوشیده بود. زمانی که احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار دوستان اخوانی جاناجانی در سال های اخیر نظام سلطنتی بودند، در بعضی توطئه های اخوانی به هدایت سازمان جاسوسی پاکستان مشترکاً با هم فعالیت میکردند. از آن جمله پاشیدن تیزاب بر سر و روی و پا های دختران و زنان در پوهنتون و جاده های کابل بود. پیروان این میهن فروش بی بدیل میکوشند حقایق تاریخی را بپوشانند و یا دگرگون جلوه دهند. اما ضربات فرق شکن و رسواکن جبر تاریخ،

توان مقاومت را ازین طفیلی ها ربوده و چهره های چرکین و آلوده از خیانت آنها را از زیر دلاق مسعودی نمایان ساخته است.

موضوع جنایت تیزاب پاشی احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار را پال فیتز جرال (Paul Fitzgerald) و الیزابت گولد (Elizabeth Gould) در کتاب شان افشاء نموده اند. این کتاب با ارزش تاریخ غیر مرئی: حکایت ناگفته افغان، تان، ۲۰۰۹ (Invisible History: Afghanistan's Untold Story, 2009) نام دارد که مطالعه آن را به محققین مسایل تاریخی و سیاسی افغانستان سفارش میکنم. بر علاوه افشای این جنایت مسعود و حکمتیار که جزء کوچک محتویات این اثر است، کتاب از پالیسی های تخریبی امریکا در افغانستان در سیر تاریخی آن نیز پرده برمیدارد.

مؤلفین در صفحات ۱۱۳-۱۱۵ می نویسند که جریان برادران اخوانی قطب و رمضان که به سی آی ای (CIA) و ام آی ۶ (MI6) ارتباط داشتند، به اثر مجاهدت برهان الدین ربانی و پیروانش در افغانستان ریشه گرفت. امریکا از گروه های اسلامی بر ضد چپی ها و کمونیست های مورد حمایت شوروی، مخفیانه پشتیبانی میکرد. افراطی ترین اسلامیت ها مخالف اصلاحات شاه در پوهنتون کابل به دور عبدالرسول سیاف، برهان الدین ربانی و غلام محمد نیازی فعالیت داشتند که از طریق ایشافوندیشن از کمک سی آی ای مستفید می گردیدند. دو پیرو برجسته، احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار (مؤلفین کلمات پنجشیری و پشتون را در اول نام های این دو جانی ذکر نموده که من نظر به روش مطبوعاتی خود از تحریر آنها منصرف شدم) سال ها قبل یک وسیله تبلیغاتی مطبوعات امریکا در جنگ مخفی این کشور علیه شوروی مبدل شدند. در جریان دوران محصلی در دهه ۶۰، حکمتیار و مسعود شهرت متعصبین خطرناکی را داشتند که چهره زنان را بدشکل می ساختند و مخالفین سیاسی خود را تا سرحد مرگ لت و کوب میکردند. هر دو، مسعود و حکمتیار از زمره مؤسسين "جماعت اسلامی" در افغانستان بودند که نفرتی عمیقی از زن داشته و به روی آنهائی که حجاب نداشتند تیزاب می پاشیدند.

مؤلفین کتاب از قول یک خانم افغان که حالا در امریکا به سر میبرد، می نویسند:

روزی او شاهد یک حادثه دلخراش در فاکولته ادبیات بود. دوتن از محصلین مشکوک که متعلق به دو محوطه مختلف پوهنتون بودند در ساحة فاکولته ادبیات به پا های یک محصله زیبا که دامن بالای زانو پوشیده بود، تیزاب پاشیدند. دختر جوان فریاد مهبیی کشید و دیدیم که پوست از گوشتش جدا شده و آویزان ماند. آن دو محصل مجرم بسوی فاکولته انجنیری فرار نمودند. محصلانی که در محل حادثه حاضر بودند گفتند که آن دو محصل حمله کننده مربوط به "حزب اخوان المسلمین" بودند. بعد تر از بعضی استادان آموختم که حمله کنندگان عبارت بودند از احمدشاه مسعود از پنجشیر و گلبدین حکمتیار از قندوز. من حمله کنندگان را نه قبلاً دیده بودم و نه بعداً از آن حادثه دیدم. لکن بعد از دوازده سال چشم های حمله کنندگان را به وضاحت به یاد آوردم و قتیکه این دو تن در جنگ های ضد قوای متجاوز شوروی معروف شدند. من عکس های شان را منحیث "مجاهدین" در تمام جهان دیدم.



سیمای وحشیانه میهن فروشان مسلکی

حادثه ناگواری که در بالا ذکر شد صرف یکی از همجو اعمال ضد بشری این دو فرومایه تاریخ بود. کسانی که در آن زمان در کابل زندگی می کردند کاملاً به یاد دارند که حادثه تیزاب پاشی به سر و روی و پاهای زنان چندین بار در شهر کابل اتفاق افتاد که مسؤلیت همه متوجه اعضای "حزب اخوان المسلمین" میشد که از حمایت امریکا برخوردار هم بودند. خانم های کودن، پرعقده و تطمیع شده و مردهای شیاد و زن ستیز که سنگ احمدشاه مسعود خاک فروش را به سینه می زنند و از او بت قابل پرستش برای خود تراشیده اند، یک چیز را فراموش نکنند که حین پرستیدن بت شان، منظره شاله شدن گوشت و پوست خواهران خود را در ذهن مسموم شده شان ترسیم نمایند و بعد به سجده بت شان و سائیدن سر به آستان این دشمن انسانیت متصل گردند.

شرح زندگی احمد شاه مسعود این ابرمرد خیانت و جنایت و این پیشقراول تجزیه طلبان و دون همتان تاریخ نشان میدهد که کمتر فردی میتواند درین جهان با او در میهن فروشی و جاسوسی، دزدی و غارتگری، قتل و جنایت و سرانجام خیانت به خاک و مردم خویش رقابت کند. من هم او را به حیث قهرمان کلیه دشمنان وطن می شناسم و نبود وی را به خیر افغانستان میدانم.

سرافگندگی دایمی حامیان احمدشاه مسعود



قهرمان میهن فروشان

در مورد خیانت های احمد شاه مسعود به افغانستان چیزی باقی نمانده که گفته نشده باشد. تمرکز این نوشته بر حامیان متواری وی است که از فرط خجالت و روسیاهی به هر طرف خزیده اند و آه نمی کشند. حامیان مسعود به سه گروه تقسیم شده اند. اول گروه خس و خاشاک و پایدوها که به هر سو دویدند و به هر در کوبیدند، اما چیزی نصیب نشدند و حالا مایوسانه خاموش گشته اند. گروه دیگر با استفاده از قراردادهای چاق استعماری صاحب ان جی او ها (NGO) و مؤسسات تجارتی وابسته به استعمار گردیده و از این طریق ثروت هنگفتی را به جیب زده اند. گروه نابکار سوم را کسانی را تشکیل میدهند که به وسیله استعمار در پوستهای سیاسی وزارت، سفارت و سایر مقامات دولت مستعمراتی گماشته شده که مصروف عیش و نوش، دزدی و قاچاقبری بوده اند. وجه مشترک هر سه گروه شرمساری دائمی در دفاع از اعمال ضد ملی و میهن فروشانه رهبر شان است. قتل عام اهل تشیع در افشار و ویرانگری شهر کابل به وسیله مسعود و سایر خون آشامان جهادی بی عزتی این بی عزتان را چهار چند ارتقاء داده است.

سال ها قبل در روزهایی که قرارداد مخفی احمدشاه مسعود با قوای متجاوز شوروی افشاء گردید، حامیان شورای نظار احمد شاه مسعود قیل و قال به راه انداختند و اظهار کردند که امضای چنین قرارداد ننگ آور از شان مسعود بدور بوده و آن را یک توطئه از جانب دشمنان پنداشتند. اما زمانی که اسناد غیر قابل انکار به ارتباط خیانت احمدشاه مسعود به افغانستان و جهاد مطبوعات درون مرزی و بیرون مرزی را پر کرد، به عقب نشینی خجالت باری تن دردادند. این بار اظهار کردند که قهرمان شان بر مبنای "اهداف ستراتیژیک" قرارداد مخفی را با قوای متجاوز شوروی امضاء نموده بود. هم میهنان متوجه میشوند که ادعای دومی چه رجعت خفت آوری از پافشاری اول آنهاست که آن را صرف اتهام میدانستند. اگر روحیه قرارداد به دقت مورد ارزیابی قرار گیرد، درک میکنیم که احمد شاه مسعود برای به دست آوردن امتیازات در آینده به همه تعهدات اخلاقی و سیاسی خود با مردم، میهن و مجاهدین هم سلکش پشت پا زد. متن این قرارداد را که قبلاً

ملاحظه نمودید، بار دیگر در معرض دید هموطنان قرار میدهم تا به عمق خیانت، غبن و ریاکاری مسعود پی ببرید.

معاهده مخفی بین احمد شاه مسعود و قوای اشغالی شوروی در افغانستان

به منظور خلق حسن نیت بین رهبری قوای شوروی و مخالفین مسلح پنجشیر و به آرزوی تحکیم صلح در افغانستان، طرفین عاقدین با نیت نیک و پذیرش وجایب ذیل این معاهده را امضا می نمایند.

۱. گروه مسلح پنجشیر کلیه عملیات نظامی خود را در سالنگ جنوبی و مناطق همجوار متصل به شاهراه کابل - حیرتان، بشمول استعمال هر گونه اسلحه در مناطقی که بدست قوای مسلح پنجشیر قرار دارد، علیه مواضع قوای شوروی، قوای افغانی، محافظین سرحدی (MGB) و خاندوی (Tsarandoi) متوقف سازد.

۲. گروه مسلح پنجشیر مسئولیت حفظ خطوط مخابراتی بین تاجیکان (Tadzhikan) و چاگانی (Chaugani) را بدوش گرفته و مانع حمله، قطاع الطریقی و سائر اعمال خصمانه علیه قوای شوروی و افغانی گردد.

۳. طرف شوروی طبق موافقه دوجانبه مسولیت تهیه تدارکات، ضروریات فوری و سائر مواد مورد احتیاج را برای تقویه و نگهداری پنجشیر و سائر مناطق متعلقه بر حسب وقت تعیین شده به دوش میگیرد.

۴. به سائر گروه ها و دسته جات مسلح اجازه داده نخواهد شد تا در مناطق مربوطه داخل شده و علیه قوای شوروی و قوای افغانی دست به حملات تروریستی و تخریبی زده و پایپ لاین را منهدم نمایند.

۵. تبادلۀ معلومات و مساعی مشترک در جهت پیدا کردن اتباع شوروی و افغانی که در منطقه مورد بحث مفقود شده اند صورت خواهد گرفت.

۶. در صورت خلق و اوج تشنج، مشاوره لازم در مورد اجتناب عملیات جنگی و برقراری صلح در منطقه مورد نظر بین دو جانب بعمل خواهد آمد.

۷. موثریت این پروتوکول در سرتاسر قلمرو ۳۰ کیلومتری در هر دو سمت بین تاجیکان (Tadzhikan) و چاگانی (Chaugani) امتداد خواهد یافت. در ماورای این قلمرو، قوای شوروی و قوای مسلح پنجشیر حق دارند تا عملیات نظامی را علیه سائر گروه های مسلح متعلق به دیگر تنظیم های مجاهدین براه انداخته و ایشان را محو نمایند. خصوصاً گروه هائی که عملیات نظامی را علیه هر دو جانب متعاقدین متوقف نساخته است.

۸. پروتوکول حاضر از لحظه امضا و صحنه گذاشتن به آن مرعی الاجرا میشود.

منبع معلومات: عملیات گروه MO SSSR در افغانستان، دسامبر ۱۹۸۸ (این سند بوسیله جنرال گرموف، جنرال تنی و احمد شاه مسعود امضا گردید)، (شپارشین ۱۷۷-۲۱۴) Shebarshin

هم میهنان متوجه می گردند که مواد دوم، چهارم و هفتم این قرارداد مخفی و ضد ملی کلاً علیه کشور و سایر گروههای مجاهدین است که احمدشاه مسعود در ظاهر با آنها مشترکاً بر ضد شوروی جهاد می کرد. در آن وقت نه از طالبان خبری بود و نه از تروریسم که احمدشاه مسعود بر ضد آنها مبارزه نماید. اسناد بعدی هم ثابت ساخت که احمدشاه مسعود در بدل پول و غصب قدرت حاضر به تجزیه افغانستان به شمال و جنوب شد تا خودش در افغانستان شمالی بر اریکه قدرت تکیه زند. با این افشاگری ها، حامیان مسعود بیشتر تاب مقاومت نیاورده به غارها پناه بردند.

حامیان مسعود هنوز هم ادعا دارند که احمد شاه مسعود از آغاز تا اخیر بر ضد پاکستان مبارزه نمود. این طفیلی ها در زمان حاکمیت طالبان دور اول گاه گاهی در مقابل سفارت خانه های پاکستان در واشنگتن و در بعضی کشورهای دیگر طور تصنعی مظاهره میکردند و علیه مداخلات و تجاوزات پاکستان شعار میدادند. اما وقتیکه استعمار آنها را در بدل فروش ناموس شان (خاک وطن) به قدرت رسانید، نه از تظاهرات و نه از شعارهای ضد پاکستان خبری شد، گویا پاکستان اصلاً در افغانستان مداخله نکرده است. هر یک به استثنای پادوها به مقام و جائی رسیدند و ناموس وطن را به اجانب به شمول پاکستانی ها فروختند. یک فرد بی هویت این گروه که در مسند وزارت و سفارت نظام مستعمراتی کابل تکیه زده بود، سال ها می گفت که **"افغانستان مانند اسرائیل پوشالی است و باید بین ایران و پاکستان تقسیم شود."** همین میهن فروش مسلکی در مورد بیرق ملی گفته بود که **"این یک لته سرخ کثیف است."** وقتیکه وزیر و سفیر یک کشور اینقدر پست فطرت و بی وجدان باشد، از یک شخص نوکیسه مانند احمدشاه مسعود چه گله میتوان کرد؟

به ارتباط رابطه احمد شاه مسعود با پاکستان باید گفت که احمد شاه مسعود مانند سایر رهبران جهادی از اواسط دهه ۱۹۷۰ در خدمت آی اس آی درآمد و از رهنمایی های تخریبی پاکستان علیه افغانستان مستفید گردید. یک عده هم میهنان ما حادثه شب جشن استقلال سال ۱۹۷۵ را خوب به یاد دارند که چطور احمدشاه مسعود و سایر افراد متعلق به آی اس آی خواستند شورش و نارامی را در افغانستان به راه اندازند و به تحریک پاکستان جمهوریت نو تأسیس افغانستان را تخریب نمایند. این گروه بی فرهنگ فهمیدند که هر گونه پافشاری در رد وابستگی رهبر شان به آی اس آی رسوائی بیشتری را به دنبال خواهد داشت، لذا بهتر است که خاموشانه در کنجی بخرزند.

احمد شاه مسعود به وابستگی و خدمت به یک سازمان جاسوسی اکتفا نمی کرد. او سعی نمود که در عین وقت با سازمان های جاسوسی کشورهای مختلف ارتباط قایم نموده و حاضر شد که در بدل پول و اعطای قدرت از سوی اجانب به وی به هر نوع خیانت و ذلت تن دردهد. این روش را تا آخرین لحظات حیاتش ادامه داد. در ساحة خیانت و خاک فروشی واقعاً میتوان او را قهرمان نامید. کمتر فردی حتا در سطح منطقه پیدا میشود که بتواند در میهن فروشی با او رقابت نماید. **بیشک که سلطان خاک فروشان بود.** از زمره، میتوان ارتباطات غیر قابل انکار او را با واواک (سازمان جاسوسی ایران) نام برد. چنگیز پهلوان

جاسوس معروف نظام آخندی ایران در افغانستان و قاسم سلیمانی رهبر گروه تروریستی قدس به احمد شاه مسعود درس خیانت و جاسوسی دادند. پیروان مسعود در آغاز رابطه "قهرمان" خویش را با نظام آخندی بر مبنای اخوت اسلامی و هم‌زبانی و هم‌فرهنگی به مردم تبلیغ میکردند. اما زمانی که روابط استخباراتی احمدشاه مسعود با واک افشاء گردید، حامیان مسعود از خجالت و سرافکندگی سر بلند نکردند. ناگفته نباید گذاشت که احمد مسعود فرزند احمد شاه مسعود مدت زیادی در ایران به سر برد و زیر نظر مقامات سازمان استخباراتی ایران (واواک) برای آینده تعلیمات جاسوسی و خیانت به میهن را آموخت.



احمد شاه مسعود و قاسم سلیمانی رهبر گروه تروریستی قدس

در جریان تاسیس روابط استخباراتی با آی اس آی، کی جی بی و واک، احمدشاه مسعود با سی آی ای امریکا (CIA)، ام آی ۶ برتانیه (MI6)، دی جی اس ای فرانسه (DGSE) و استخبارات خارجی هند راو (RAW) هم روابط برقرار نموده بود که در واقعیت در این ساحه قهرمان بود. بدون کمترین شک و یا مبالغه، مسعود در کار خیانت به افغانستان و فروش خویش به سازمان های جاسوسی کشورهای مختلف از خود نبوغ و استعداد بی نظیری نشان داد. روابطش با سی آی ای قبل و بعد از ظهور طالبان و نفوذ روزافزون القاعده درین کشور بیشتر تحکیم یافت و توسعه پیدا نمود. سی آی ای از روابط احمدشاه مسعود با تمام سازمان های جاسوسی مختلف آگاهی داشت، با آنهم سی آی ای از وی به حیث یک وسیله برای رسیدن به هدف استفاده کرد. احمدشاه مسعود و ضیاء مسعود پول گزافی از سی آی ای به دست آوردند و وعده دادند که بن لادن را برای امریکا دستگیر و یا نابود می نمایند که اصلاً چنین وعده تحقق نیافت و سی آی ای هم خم به ابرو نیاورد و کذب و ریای مسعودها را نادیده گرفت. در مورد ارتباطات احمد شاه مسعود با سی آی ای ده ها کتاب و مضمون به نشر رسیده است که حامیانش جرأت رد و یا تبصره به آن همه اسناد را نداشته اند. هر خیانت و هر عمل ضد ملی احمدشاه مسعود برای حامیانش افتخار آفرین بوده و آنرا زاده نبوغ استثنائی قهرمان شان پنداشته و او را صاحب تفکر ستراتیژیک معرفی نموده اند. به عبارت دیگر روابطش با کی جی بی، آی اس آی، واک، سی آی ای، ام آی ۶، دی جی اس ای، سازمان استخباراتی هند و ده ها سازمان جاسوسی دیگر که تا کنون افشاء نگردیده زاده تعقل ماورای انسانی احمدشاه مسعود شناخته شد که از او در خیانت به میهن ابرمرد زمان ساخته بود.

در روزهای اول تجاوز امریکا به افغانستان و کشتار مردم ما، حامیان احمدشاه مسعود از خوشحالی در زمین قرار نمی گرفتند. خیز و جستها و تحفه دادن ها به یک دیگر اوج سعادت و خوشبختی این تفاله های استعمار بود. زنان فریبکار و خریده شده شورای نظار که در کانگرس برای حقوق زن افغان ناله و فریاد سر میدادند و موی می کنند، بعد از تجاوز امریکا و ناتو به افغانستان از همه مبارزات ساختگی دست کشیدند و حالا مصروف عیش و نوش اند. نه از حقوق زن افغان خبری ست و نه از تجاوز پاکستان. از نگاه این خاکفروشان حرفه‌ئی، همه مردم باید فدای پستی های ایشان گردند. هر روزی که از تجاوز امریکا به افغانستان می گذشت، به بی آبرویی حامیان احمدشاه مسعود افزوده میشد. به هدایت رهبر کبیر خویش، این گروه خاکفروش خود را به متجاوزین فروختند. هر یک آنها سعی می کرد از دیگران سبقت جوید و خود را به یک نحوی بارزتر به فروش برساند. در همین جاست که یک تعداد آنها برای جلب توجه اربابان قدرت و متجاوزین از ارتکاب هر گونه عمل ضد کرامت انسانی خودداری نکردند.

قبل از به قدرت رسیدن، این فضلہ ها شعارهای عدالت اجتماعی، مساوات، دموکراسی و صداقت را نشخوار میکردند. اما زمانی که استعمار این گروه های نابکار را برای غارتگری و خیانت مقرر نمود، به جنوران و حیوان صفتان مبدل شدند: عوض عدالت اجتماعی، ظلم و خشونت را پیشه گرفتند، عوض مساوات، برتری نژادی و تقلب را شعار خود قرار دادند، عوض دموکراسی، دکتاتوری و بیرحمی را سرمشق کار خود ساختند و عوض صداقت، دزدی، جاسوسی و قاچاقبری را وظیفه اصلی خود تثبیت نمودند. این فعالیت های ضد بشری، همان میراثی ست که از رهبر ویرانگر شان به ارث برده اند. مبارزه علیه مداخلات و تجاوزات پاکستان به افغانستان برای شورای نظاریان تا زمانی که در اریکه قدرت اند، یک موضوع باطل است. مداخلات ایران اصلاً برای شان مطرح نیست زیرا ایران در واقعیت پیشوای سیاسی و معنوی و مادی آنهاست. این گروه وجدان باخته با متجاوزین همکار و همراه بوده و در انهدام افغانستان متجاوزین را طور متداوم معاونت نموده اند.

این گروه آنقدر بی حیاء و بی آبرو اند که برای شان مهم نیست که نام شان در اوراق سیاه تاریخ چگونه ثبت میگردد. مقام، پول، دزدی، جاسوسی و قاچاقبری خصلت فطری و قابل افتخار این فرقه نابکار است.

یازدهم

احمد شاه مسعود میتواند تنها ضد پشتون باشد، نه خائن ملی



اوج نفرت قومی احمد شاه مسعود

عقدہ ہا، حسادت ہا، بدبینی ہا و حقارت ہا در بعضی انسان های ضعیف النفس تا آنجا پیش میرود کہ شخصیت انسانی همان افراد را منہدم میکند و حالت روانی شان را از ریشہ تغییر میدہد. در چنین حالت، افراد مریض بہ ہر وسیلہ ای کہ باشد، عقدہ خود را می کفانند ولو کہ بہ قیمت نابودی کتلہ عظیم مردم ہم تمام گردد. شقاوت و ظلم نظام مزدور خلقی - پرچمی، جنگ های داخلی سالیان ۱۹۹۶-۱۹۹۲ و تسلط شش سالہ طالبان شاہد کشتارہا و عقدہ کفانندن های بیشماری بود کہ با شعارهای مزورانہ انقلابی و بعداً اسلامی اما در واقعیت بر مبنای نفرت از یک دیگر استوار شدہ بود. صدہا ہزار تن بہ نسبت ارتباطات و بدبینی های قومی در سراسر افغانستان بہ دیار عدم رفتند. ضد تاجیک بودن، ضد ہزارہ بودن، ضد ازبک و ضد پشتون بودن جای شعارهای کشمکش دروغین طبقاتی خلق و پرچم را گرفت. چپی های فاسد و خائن بہ کشور و راست های افراطی بی شعور برای بقاء و ادامہ حیات ننگ آور شان بہ گروہ های قومی پیوستند و نفرت کتلہ ئی را وسعت بخشیدند. بر مبنای همین پیشگفتار، عملکرد احمدشاه مسعود رہبر میہنفروش شورای نظار را بہ ارتباط نفرتش از پشتون ہا و طرق کفانندن عقدہ ہایش مورد ارزیابی قرار میدہم. دلیلی کہ ہوادارانش احمدشاه مسعود را قہرمان می نامند، همین است. من امیدوارم کہ دیگران ہم اعمال سائر قومندانان و جنگ افروزان را افشاء نمایند و ہویت قاتلین ملت را برملاً سازند. ارتکاب خیانت ملی منحصر بہ اعمال احمدشاه مسعود نبودہ، بلکہ افراد و گروہ های متعددی ہم سهم خود را در بربادی و انہدام کشور اداء کردہ اند.

احمد شاه مسعود یکی از غداران تاریخ افغانستان محسوب میشود. برای وی، رسیدن بہ قدرت و تاراج ثروت طبیعی کشور ہدف غائی بود. بہ ہر وسیلہ ای کہ او را بہ ہدف نزدیک میساخت، متشبث می گردید. او حاکمیت پشتون ہا را مانع عمدہ رسیدنش بہ اریکہ قدرت میدانست. ازینرو کینہ عمیقی از آنها در دل داشت تا بہ کدام ذریعہ بتواند این کتلہ را از سر راہ خود دور کند. نفرتش از پشتون ہا ہم فردی بود و ہم اجتماعی. شاہدانی کہ از نزدیک شاہد عملکرد ضد انسانی مسعود بودند، اظهار می دارند کہ مسعود و افرادش بہ محبوسین پشتون کمترین رحمی نمیکردند. مسعود بہ اوباشان خود ہدایت دادہ بود تا در دهن محبوسینی کہ پشتو صحبت میکردند، ادرار خود را داخل نمایند. یک تعداد از حامیان این خائن اعظم می

گویند که مسعود ضد پشتون نبود زیرا سیاف پشتون و بعضی پشتون های دیگر دوست و متحدش بودند. بلی، هردو وجوه مشابه داشتند: سیاف پشتون دوست کشتار و تخریب احمدشاه مسعود بود. هردو در تعصب و بدبینی غرق بودند. هردو پشتیبیان قتل عام کتله ئی بودند. هردو در خدمت اجانب و خائن به میهن بودند. سیاف و مسعود هردو ضد هزاره و ضد شیعه بودند که با همدستی یک دیگر فاجعه افشار را آفریدند.

احمد شاه مسعود در وسعت بخشیدن کشمکش قومی و تخریب وحدت ملی از کمک اجانب نیز برخوردار بود. مسعود حتی حاضر شد که افغانستان را به شمال و جنوب تجزیه نماید تا بتواند رهبر بلامنازع شمال (کشوری به نام جدید) گردد. در تجاوز شوروی به افغانستان، ممد قوای اشغالگر شوروی قرار گرفت، طوری که پیروانش هم در خدمت اشغالگران امریکائی و ناتو بودند. نظامیان شوروی معتقد بودند که احمد شاه مسعود توانائی این را داشت که با پرتاپ چند سنگ راه اکمالات ما را مسدود سازد و ما را تحت فشار شدید نظامی قرار دهد، اما با تاسیس روابط مخفی با قوای اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی خیانت به میهن را رقم زد: راه سالنگ همیشه باز باقی ماند و شوروی توانست با همکاری مسعود ماشین جنگی خود را برای درهم کوبیدن پشتون ها در شرق و جنوب افغانستان به سهولت انتقال دهد. مسکو هم او را به منظور رسیدن به هدفش که غصب قدرت و انهدام حاکمیت پشتون بود کمک نمود. احمدشاه مسعود می توانست تنها و تنها ضد طبقه حاکم پشتون و یا کلاً ضد همه پشتون ها باقی بماند. اما ضرور نبود که به خاطر بدبینی اش نسبت به پشتون ها مرتکب خیانت ملی شود. اگر حیانتش تداوم می یافت، بدون کمترین تردید او هم پیش قراول متجاوزین ناتو و امریکا به افغانستان میشد. با وجودی که دامن زدن کشمکش قومی در ذات خود یک خیانت ملی محسوب میگردد، با آنهم چون احمدشاه مسعود آنقدر در خیانت های ملی غرق بود که دامن زدن کشمکش قومی و دشمنی با سائر مردم از جانب او و پیروانش در حکم نماز خواندن محسوب میشود.

حامیانش اظهار می کنند که هدف احمد شاه مسعود غصب قدرت نبود، در حالیکه عکس این ادعا بارها به اثبات رسیده است. اولین خیانت ملی احمدشاه مسعود به افغانستان همکاری اش با آی اس آی پاکستان در شورش علیه نظام جمهوری محمد داوود بود. احمد شاه مسعود حق داشت که با حمایت مردمی نه اجنبی برضد هر نوع بی عدالتی، ظلم و فشار مبارزه نماید. مسعود با حمایت دشمنان عنعنه ئی افغانستان یعنی پاکستان و بعداً ایران خود را به این کشورها فروخت و ضربه محکمی به وحدت ملی کشور وارد نمود. بعد از نزدیکی بوتو و محمد داوود به سوی شرق میانه رفت و در کمپ های مختلف در لبنان طرق جنگ های گوریلائی را آموخت. نزدیکی وی با استخبارات شوروی از همین جا آغاز شد که بعداً در دوران تجاوز شوروی به افغانستان به مرحله تکامل رسید که مهم ترین آن عقد قرارداد مخفی با قشون ۴۰ شوروی بود که قبلاً از نظر خوانندگان گذشت.

پیروان احمدشاه مسعود که در سال های اول افشای این قرارداد ضد ملی همیشه میگفتند که موضوع معاهده مخفی وی با قوای اشغالگر شوروی واقعیت نداشت، حالا با سرشکستگی این خیانت را می پذیرند اما آنرا زاده نبوغ فطری و ستراتیژیک رهبر خود میدانند. در تاریخ بشر، این بار اول است که جاسوسی و وطنفروشی به نبوغ تعبیر شده است.

در جریان جنگ های آزادیبخش ضد سوسیال امپریالیسم شوروی، احمدشاه مسعود با سازمان های جاسوسی برتانیه، ایران، هند، فرانسه و امریکا هم همکاری میکرد که هدفش را فقط و فقط به قدرت رسیدن تشکیل میداد. همکاری اش با راول (RAW) هند و واک (VAVAK) ایران بر هیچ کس پوشیده نیست. موجودیت چنگیز پهلوان جاسوس معروف ایران در افغانستان و دادن مشوره های تفرقه افگنی و جاسوسی نشاندنده خیانت خارق العاده مسعود به افغانستان بود. ام آی ۶ (MI6) یعنی سازمان استخبارات خارجی برتانیه به فیلم سازان انگلیس دستور داد که از احمدشاه مسعود ویدیوها تهیه نموده و او را قهرمان معرفی نمایند. سازمان جاسوسی فرانسه دی جی ای (DGSE) زمینه صحبت او را در پارلمان اروپائی در بهار ۲۰۰۱ مهیا ساخت. سی آی ای (CIA) از وی کمال استفاده را نمود. با وجودی که امریکا از روابط مخفی مسعود با کی جی بی و بعداً واک ایران آگاهی کامل داشت، اما کماکان روابط استخباراتی را با او محفوظ نگه داشته و دورویی و دروغگوئی او و برادرش ضیاء مسعود را اغماض میکرد. سازمان های جاسوسی فوق الذکر خوب میدانستند که احمد شاه مسعود برای رسیدن به قدرت به هر نوع خیانت به افغانستان حاضر است، لذا هر یک از سازمان های جاسوسی کشورهای نامبرده به نوع مطلوب از وی استفاده بردند.

احمد شاه مسعود سرانجام به قدرت رسانیده شد، اما سیر انکشاف تاریخ و حالات سیاسی او و مربیون داخلی و خارجی اش را در حالت سرگیچی و ناکامی های پی در پی قرار داد. قوت های دیگری با حمایت اجانب وارد صحنه کارزار شدند و زندگی مسعود و پیروانش را سیاه ساختند تا اینکه سرانجام به دیار نیستی پرتاب شد و نامش در اوراق سیاه تاریخ منحیث میهنفروش مسلکی درج گردید.

دوازدهم

اگر احمدشاه مسعود زنده می بود!

احمدشاه مسعود از ایام جوانی تا زمان قتلش حیات دلتبار و خفت آوری داشت. شرارت، ظلم، خیانت، جنایت و به آتش کشیدن شهرها و دامن زدن جنگ های داخلی برایش به یک فرهنگ و حرفه میدل شده و از ارتکاب هر نوع جنایت و عمل ضد بشری لذت میبرد. از آغاز جوانی اش در خدمت سازمان های استخباراتی کشورهای مختلف قرار گرفت و تا دم مرگ از خیانت به میهن دست نکشید.

رسیدن به قدرت سیاسی و چپاول ثروت طبیعی افغانستان او را تا سرحد جنون رسانیده بود و برای این منظور به هر اقدام ناجایز ضد بشری متشبث میشد. در سال های اول جوانی اش در خدمت آی اس آی (سازمان استخباراتی پاکستان) قرار گرفت و با جواسیس پاکستانی مشترکاً به تخریب افغانستان مشغول شد. سپس در استخدام کی جی بی (سازمان استخباراتی شوروی) درآمد و در جریان اشغال افغانستان توسط قوای متجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی، قرار داد مخفی با قوای اشغالگر بست و اشغال کشور را تعمیق بخشید و به مبارزات آزادیبخش ملی خیانت نمود. شوروی به احمدشاه مسعود وعده اعطای قدرت را داده بود که تحقق هم یافت. به همان نحوه، احمد شاه مسعود روابط مخفی را با سازمان های استخباراتی امریکا (سی ای ای)، ایران (واواک)، هند (راو)، برتانیه (ام آی ۶) و فرانسه (دی جی اس ای) قایم نموده و توسعه داد. هدفش ازین خیانت و میهنفروشی ها صرف و صرف رسیدن به اریکه قدرت سیاسی در افغانستان بود. بر مبنای عملکرد سیاه و جنایات انجام شده اش، اگر احمدشاه مسعود زنده می ماند، چه اعمال شنیع دیگری مرتکب میشد، تا چه اندازه خون می ریخت و تا کجا در راه خیانت به میهن پیش میرفت؟ درین جا، نتایج زنده ماندنش را ارزیابی می نمایم.

۱. اگر احمدشاه زنده می بود، برای رسیدن به قدرت با سازمان های استخباراتی سایر کشورها (برعلاوه کشورهای متذکره در بالا) روابط مخفی برقرار میکرد و از آنها طالب کمک میشد. ممکن یکی از این کشورها اسرائیل میبود. گفته میشود که احمد شاه مسعود از تعلیمات و آموزش های موساد (سازمان استخباراتی اسرائیل) هم مستفید گردیده بود. نظر به گفته یک عده شورای نظاری های شریف، داکتر عبدالله یکی از وارثین احمدشاه مسعود در سال ۱۹۹۸ در شهر عشق آباد مرکز ترکمنستان با یکی از جواسیس موساد دیدار کرد و از آنها در مقابله با طالبان تقاضای کمک نمود. برای احمدشاه مسعود و پیروانش مقدس تر از پول و قدرت چیز دیگری درین جهان وجود نداشته و ندارد و برای رسیدن به هدف از پست ترین و پائین ترین اعمال ضد انسانی هم دریغ نکرده اند. بنابراین، اگر این غدار تاریخ زنده میماند، خیانت و میهنفروشی را به اوج میرساند. پیروانش این فرهنگ قهرمان خویش را به ارث برده و به دساتیر او مو به مو عمل می کنند.

۲. اگر احمدشاه مسعود زنده می بود، تجزیه افغانستان را به شمال و جنوب سرعت می بخشید و خودش به حیث حکمفرمای شمال بر اریکه قدرت می نشست. نفرت وی از پشتون ها آنقدر زیاد بود که تحمل موجودیت آن ها را در یک سرزمین واحد کرده نمی توانست. اسناد انکارناپذیر از پیمان های پشت پرده میان نجیب الله، احمد شاه مسعود و زعامت وقت شوروی (گوربچوف) به ارتباط تجزیه افغانستان به شمال و جنوب پرده میدارد. تجزیه و اضمحلال افغانستان از آرزوهای دیرینه احمدشاه مسعود بود که پیروانش در حال

کنونی دقیقاً می کوشند آن را در مرحله اجرا بگذارند. درین جا باید متذکر شوم که دست های اسلام آباد و تهران در کمک به پیروان احمدشاه مسعود به ارتباط تجزیه افغانستان احساس میشود. هردو کشور پاکستان و ایران آرزومندی و تحمل موجودیت یک افغانستان معمور، مستقل و قوی را ندارند.

۳. اگر احمدشاه مسعود زنده میبود، شیعه کشی و هزاره کشی را تشدید میکرد و "افشار" های متعددی را در مناطق شیعه نشین و هزاره نشین افغانستان خلق می نمود. همه به یاد دارند که نیروهای مشترک سیاف، مسعود و ربانی چه محشری در ناحیه افشار برپا کردند. هیچ زن و مرد افشار نبود که از وحشت و شقاوت سیاف و مسعود در امان مانده باشد. مسعود نفرت عمیقی از مذهب شیعه داشت و اوج گرفتن سیاسی شیعیان و هزاره ها را هرگز تحمل کرده نمیتوانست. با الهام از افکار اخوانی ربانی رهبر منافقین جمعیت اسلامی، احمدشاه مسعود تا میتوانست شیعه و هزاره می کشت و آن ها را نابود میکرد. اینکه امروز برادران و پیروان مسعود با محقق و دیگران در یک ائتلاف اند، فقط امر بزرگ استعماری است.

۴. اگر احمدشاه مسعود زنده می بود، پشتون کشی را شدت می بخشید و آنها را کلاً از شمال کشور میراند، طوری که پیروانش طرح کشتار و راندن پشتون ها را از شمال افغانستان به مرحله اجرا گذاشته بودند، اما موفق نگردیدند. در بالا متذکر شدم، احمدشاه مسعود حتا حاضر شد که به خاطر پشتون ها افغانستان را تقسیم کند. پس میتوان تصور کرد که اگر مسعود به قدرت کامل میرسید، چه بلایی بر سر پشتون ها می آمد. روی همین احساس و روش ضد پشتون احمدشاه مسعود بود که پیروانش او را قهرمان خطاب می نمایند.

۵. اگر احمد شاه زنده می بود، به استقبال نیروهای متجاوز امریکا و ناتو می شتافت و آنها را در تجاوز و ویرانی افغانستان رهنمائی میکرد. با عقد قرارداد مخفی با شوروی در تداوم اشغال کشور و حمایت از نیروهای متجاوز حین شکست و عقب نشینی، احمدشاه مسعود ثابت ساخت که به هر خیانت و ذلت تن در میدهد. بنابراین برای رسیدن به قدرت، احمد شاه مسعود مُد نیروهای متجاوز امریکا و ناتو قرار میگرفت. بر مبنای هدایت و فرمان مسعود بود که پیروانش تن به چنین خواری داده و خود را به نیروهای امریکائی و ناتو فروختند تا روح خبیث قهرمان شان همیشه شاد باشد.

۶. اگر احمدشاه مسعود زنده می بود، میلیون ها دالر (شاید هم بلیون ها) را از طریق جاسوسی، فروش خاک میهن، قاچاق سنگ های قیمتی و مواد مخدره در بانکهای خارج ذخیره میکرد. با پیروی از هدایات رهبر، برادران و پیروان احمد شاه مسعود به این نوع خیانت ها مصروف اند.

۷. اگر احمدشاه مسعود زنده می بود، جنگ های داخلی را دامن میزد و صدها هزار تن را می کشت تا رقبای خود را از صحنه دور کرده و خود بدون دغدغه بر اریکه قدرت بنشیند. ما جنایات احمدشاه مسعود و سایر گروه های جهادی را بین سالیان ۱۹۹۶-۱۹۹۲ دیدیم که چه جفاکاری هائی نبود که این انسان کشان و درنده خویان در حق مردم و میهن ما روا نداشتند. پس اگر احمدشاه مسعود زنده میبود، با حمایت متجاوزین امریکائی و ناتو در افغانستان بیشتر از آنچه بود، وحشت برپا میکرد.

۸. اگر احمدشاه مسعود زنده می بود، شهر های دیگر افغانستان مانند شهر کابل به خاک یکسان می گردید. ما شاهد شقاوت و ویرانگری گروه های جهادی در کابل بودیم که چطور این وحشیان شهر زیبای کابل را

به دستور اجانب ویران ساختند و آثار ذیقیمت آن را یا نابود کردند و یا به یغما بردند. احمد شاه مسعود و پیروانش در بربادی شهر تاریخی کابل نقش اساسی داشتند.

۹. اگر احمدشاه مسعود زنده میبود، انتقام گیری های شخصی اش به اوج میرسید. چنانچه در دهه ۱۹۸۰ و برای خوشنودی متجاوزین شوروی، احمد جان پهلوان را سر به نیست کرد. احمد شاه مسعود زندان های متعددی اعمار کرده بود که مخالفین خود را در آن جا ها شکنجه میداد و بعداً به قتل می رساند. یکی از قربانیان ظلم و ستم وی مرحوم ضیاء نصری نام داشت که در امریکا زندگی میکرد و در نشریه ای که گاه گاهی بیرون میداد از احمد شاه مسعود و ربانی رهبر منافقین جمعیت اسلامی انتقاد می نمود. حین سفرش به افغانستان، ذریعه مردان مسعود ربوده شد و بعد از قین و فانه متداوم در زندان مسعود، به هلاکت رسید. بنابراین اگر احمد شاه مسعود زنده می بود، چنین انتقام گیری ها و کشتارها ادامه می یافت و هزارها تن به دیار عدم فرستاده میشدند.

غرور و خودخواهی، ظلم و شقاوت و آه مظلومین و قربانیان جنایات پایان ناپذیرش، بالاخره احمدشاه مسعود را به سوی جهنم فرستاد. دوام حیاتش باعث میشد که موج دیگری از وحشت و درنده خوئی افغانستان را فرا گیرد و سیل خون از هر کنج و کنار کشور جاری گردد.

سیزدهم

چرا احمدشاه مسعود ضد شیعه و ضد هزاره بود؟



قاتل زن و مرد و طفل افشار



عکس بالا: قربانیان فاجعه افشار عکس پائین: عاملان و قاتلان فاجعه افشار

احمدشاه مسعود یک انسان ضد ملی و فاقد هرگونه تقوای معنوی و انسانی بود. از خصائل زشت و ضد انسانی اش، تعصبات مذهبی و نژادی بود که در او طور بارز پرورش یافته بود. اعتدال، نرمش، حرمت و شکسته نفسی که از خصوصیات یک رهبر ملی ست، در مسعود سراغ نمی شد. با وجودی که پیروانش، احمد شاه مسعود را به مقام پیامبری (نعوذ بالله) ارتقا میدهند، اما کنجکاوی در شخصیت کذائی وی، ما را به شخصیت درونی و پنهانی اش رهنمائی میکند: انسان متعصب، خودخواه و میهنفروش. احمدشاه مسعود برعکس انقلابیون واقعی و رهبران مردمی، انسان متعهد به قول و قرار خود نبود و پیوسته به مردم و کشور خود (؟) دروغ می گفت و خیانت میکرد. به هر وعده خود پشت پا میزد و منافع مردم و کشور را فدای

منافع شخصی، مادی و نژادی خود می نمود. ما این روش های ضد ملی و خیانت پیشگی احمدشاه مسعود را در اعمال و کردار پیروان کنونی اش به وضاحت مشاهده می نمایم.

احمدشاه مسعود دارای دو خصوصیت خاص بود: تعصب مذهبی و برتری جوئی نژادی. درین جا از نفرتش در مقابل مذهب شیعه و مردم هزاره صحبت می کنم. تعصبات مذهبی مسعود از وجدان اخوانیت وی ناشی میشود. در جریان نهضت های محصلی در افغانستان در دهه شصت و هفتاد، احمدشاه مسعود در دامن اخوان المسلمین پرورش یافت و تحت رهبری نیازی، ربانی و دیگران رشد و تکامل کرد. اکثر رهبران اخوانی در افغانستان، تحصیل یافته پوهنتون الازهر قاهره بودند که محل پرورش اخوان المسلمین مصر شمرده میشود. حین برگشت از مصر، رهبران اخوانی افغانستان افکار، بینش و ایده لوژی اخوانی مصر را با خود به کشور آوردند و آن را بیشتر در مغز نسل جوان خرده بورژوازی ولایات تزریق کردند. بدون تردید که جنبش های چپی متمایل به مسکو و بیجینگ آن زمان هم در نشو و نمای اخوانیت نقش تخریبی خود را بازی نمود که بعد از کودتای اپریل ۱۹۷۸ خلقی - پرچمی که منجر به تجاوز شوروی به افغانستان گردید، اخوانیت با افکار تنگ نظرانه اش بر حیات کشور ما مسلط گردانیده شد.

در اوج رقابت های سیاسی- اقتصادی بین دو بلوک شرق و غرب، کشورهای اسلامی مانند مصر به میدان اصلی سربازگیری دو قدرت جهانی مبدل شد و بالاخص پوهنتون الازهر مرکز توجه سی آی ای و کی جی بی قرار گرفت. سرسپردگی یک تعداد از رهبران اخوانی افغانستان به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم از الازهر آغاز گردید. اخوانیت به حیث یکی از مهم ترین پدیده های سیاسی و اجتماعی که از بینش ایدئولوژیک و فلسفی هم برخوردار بود، نقش اساسی را در بربادی افغانستان بازی نموده است.

احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار که زمانی دوست و یار سیاسی یک دیگر بودند، زیر یک چتر اخوانیت تعلیم و آموزش دیدند. تا زمان فرار به پاکستان، عنصر قومیت و تعصبات سمتی بر این دو تن غلبه نکرده، بلکه افکار اخوانی نقطه اتصال هردو بود. هر دو عنصر ضد ملی شان به شان برای مقاصد سیاسی گروه مذهبی اخوانی جانفشانی کردند و هردو مشترکاً بر روی دختران و زنان تیزاب پاشیدند که اسناد غیر قابل انکار در این مورد وجود دارد. هردو از تعلیمات و آموزش فارغ التحصیلان الازهر مصر برای بسط و توسعه ایدئولوژی اخوانی مشترکاً مساعی به خرج دادند و هردو هم شیعه را مذهب "ارتداد و رافضیت" نامیدند و هزاره ها را حقیر می شمردند. در چنین یک فضای مختنق مذهبی، افکار ضد شیعه و ضد هزاره احمدشاه مسعود نضج گرفت و سیر صعودی خود را پیمود. بعد از رویارویی با جمهوریت محمد داوود، احمدشاه مسعود به پاکستان فرار کرد و زیر چتر آی اس آی و گروه جماعت اسلامی پاکستان به یک اخوانی تماماً عیار مبدل گشت. به تشویق و تحریک آی اس آی و جماعت اسلامی، عملیات تخریبی را در کشور مادری خویش (!) آغاز کرد که این شیوه کارش تا اخیر حیاتش ادامه داشت که به یک "عملیات خیانت متداوم" مبدل گشت. در خدمت پاکستان و آی اس آی قرار گرفتن یکی از بارزترین دوره های سیاه حیات نکبتبار مسعود به شمار میرود. ناگفته نباید گذاشت که جماعت اسلامی پاکستان در دامن زدن آتش جنگ بین سنی و شیعه در داخل پاکستان نقش برجسته داشته که احمدشاه مسعود هم از همان افکار ضد شیعه جماعت اسلامی به قدر کافی بهره گرفت.

چهره متعصب واقعی احمد شاه مسعود در جریان جنگ های وحشتناک داخلی ۱۹۹۶-۱۹۹۲ بهتر و بیشتر نمایان گردید. همراه با سایر همسلکان اخوانی، چنان در کابل کشتار کردند که نمونه آن در تاریخ کشور و منطقه کمتر سراغ شده می‌تواند. لبه این جنگ تباهن، به درجه اول متوجه همه کابلیان و به درجه دوم متوجه اهل تشیع و هزاره ها بود. این را هم میدانیم که رهبران مختلف حزب وحدت در کشتار و ویرانی نه تنها مردم خود، بلکه دیگران نیز دست قوی داشتند، اما جنایتی که در منطقه افشار کابل علیه شیعیان و هزاره ها توسط نیروهای احمد شاه مسعود و متحدش سیاف به راه انداخته شد، در نوع وحشیگری و شقاوت سابقه نداشت. جنایاتی که در دوران تصدی مسعود در وزارت دفاع کشور و جانب درگیر در جنگ های داخلی از طرف نیروهای وی ارتکاب یافت، پشت هر انسان با وجدانی را می لرزاند.

دلچسپ این که چنگیز پهلوان جاسوس نظام آخندی ایران که محبوب القلوب احمدشاه مسعود بود و در جریان جنگ های داخلی در افغانستان فعالیت تخریبی داشت، در صفحه ۲۸۸ کتاب خود تحت عنوان **افغانستان: عصر مجاهدین و برآمدن طالبان** به حمایت از حکومت وحشت مسعود- ربانی، هزاره ها را مورد توبیخ قرار داده و می نویسد:

مردم هزاره با آن که همواره در ارتباط به حکومت‌های پشتون گرا مشکل داشته اند ولی بیشترین دشواری را برای نخستین حکومت غیر پشتون این کشور به رهبری استاد ربانی به وجود آوردند و هیچ گاه نگذاشتند شهر کابل به عنوان یک پایتخت متشکل و متحد در برابر مخالفان قر (قد) بر افرازد.

این طرز دید جاسوس ایرانیستانی به وضاحت حمایت آخذ های ایران را از نظام ضد بشری مسعود - ربانی به اثبات میرساند و غیر مستقیم به کشتار مردم شیعه و هزاره به وسیله نیروهای اخوانی مسعود - سیاف مهر تائید می گذارد. پهلوان در دامن زدن اختلافات قومی و نژادی در افغانستان نقش مخربی بازی کرد و مفکوره فاشیستی و نژاد پرستی آریائی را در میان مزدوران شورای نظار و سایر وابستگان ایران وسعت بخشید و معدودی از شاگردان ناکس را هم در همین راستا تربیه کرد. بعد از تعلیمات جاسوسی پهلوان بود که احمدشاه مسعود به یک نژادپرست متعصب مبدل گردید. استعمال اصطلاح "افغانستانی" به منظور در هم کوبیدن وحدت ملی و در نهایت تجزیه افغانستان در کتاب چنگیز پهلوان طور عمدی بارها استعمال شده است. پیروان ایران و جواسیس و اواک در نشرات خود به دستور ایران از اصطلاح "افغانستانی" برای انهدام روحیه ملی و تجزیه کشور ما استفاده مینمایند که با مقاومت و پایداری همه نیروهای ملی و انقلابی و فرزندان اصیل کشور ما مواجه گشته اند.

جنگ افشار ابتکار نابخشودنی احمدشاه مسعود و شاگردانش عبدالله و قانونی بود. قتل عام افشار را نباید یک قتل عام عادی دانست. شاهدان و مؤرخان، آن کشتار وحشتناک را زاده انگیزه های نژادی و مذهبی میدانند که هزاره بودن اساسی ترین عامل آن بشمار میرفت. حتا یک قسمت از اهل تشیع درباری غیرهزاره و وابسته به ایران هم یکجا با افراد مربوط به سنی مذهب متعصب و نژادپرستان آریائی در این قتل عام سهیم بودند. در زمانیکه احمد شاه مسعود وحشت به راه انداخته بود، ایران به نیروهای حزب وحدت شاخه انوری دستور داد که از جنایت مسعود - سیاف حمایت نمایند. این روش ایران، برتری منافع سیاسی و نژادپرستی

آریائی را (صرف نظر از نژاد گروه انوری) بر اخوت دینی کاملاً آشکار میسازد و دست این کشور را در فاجعه افشار دخیل میداند. در قضیه افشار بازیگران اصلی داخلی، پیروان خط نژاد آریائی بودند. در بیرون از کشور، نظام فاشیستی آخندی ایران همراه با وهابیان سعودی و پنجابی های پاکستان از یورشگران شورای نظاری احمدشاه مسعود و اتحاد اسلامی سیاف حمایت کردند. عقده ها و حسادت مسعود علیه مردم شیعه و هزاره بعد از مخالفت حزب وحدت با شورای "حل و عقد" ربانی به اوج خود رسید. این جنگ دقیقاً زمانی آغاز گردید که اعضای شورای "حل و عقد" که قرار بود قدرت را بطور غیر قانونی در اختیار منافقین جمعیت اسلامی ربانی و شورای نظار احمدشاه مسعود قرار دهد، در کابل حضور داشتند. تراژیدی افشار، جنایتی ست که در آن انسانهای بی گناه و بی دخل در قضایای سیاسی صرف به خاطر موجودیت شان به نام یک قوم و نژاد قتل عام شدند. این جنایت توسط احمد شاه مسعود و شرکاء برای نابودی مردم هزاره به راه انداخته شد تا نژاد پاک (؟) مسعود برای همیشه باافتخار و سربلند باقی بماند.



دو خونخوار و قاتل افشار



افشار به گورستان دائمی مبدل گشت



دست پخت احمدشاه مسعود در افشار

جنگ افشار منحيث نقطه اوج چهره مسخ شده و شخصيت ضد بشری احمدشاه مسعود در تاريخ کشور ثبت گرديده است. جنايتی که در افشار اتفاق افتاد، نمونه آن در عراق به وسيله گروههای اسلامی داعش به مرحله اجراء درآمد. انسانی که در افشار قربانی خشونت وحشیانه تعصبات مذهبی و نژادی گرديد، دختر و زنی که حيوان صفتانه توسط نیروهای مسعود و سیاف مورد تجاوز قرار گرفتند و یا سینه های شان بریده شد و طفلی که شاهد مرگ پدر و مادرش بود و از ترس و وحشت وحشیان شورای نظار در کنجی خزیده بود، همه حکایت از بزدلی، قسی القلبی، وحشیگری و انسان خوری احمدشاه مسعود می کرد که پیروانش به او و اعمالش مباحات می کنند. این است "شیوه جوانمردی و انسانیت!!" که میهن فروشان تاریخ به آن می بالند.

چهاردهم

دیدار دو میهن فروش: "وکیل" و "مسعود"



چندی قبل، کتاب خاطرات دوجلدی "عبدالوکیل" وزیر خارجه نظام خلقی - پرچمی مزدور شوروی به نام از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان به دستم رسید که آن را ورق زدم. مطالب بکر و جدید در این دو جلد کتاب نیافتم که تعجب برانگیز باشد. وکیل خاطرات خود را تا جائی که زورش رسیده بیان داشته است، اما از جریانات مهم آن زمان مانند جریان شهادت محمد داوود و فاملیش، قتل میر اکبر خیبر و طرح حمله گروه نخبه الفای کی جی بی بر مقر حفیظ الله امین در تپه تاج بیک و چگونگی کشته شدنش طفره رفته است. هدف من حاصل کردن معلومات در مورد احمدشاه مسعود بود که چیزی به دست آوردم. شخص وکیل در گفت و گوی سیاسی با شخص مسعود و سایر افراد جهادی از جانب حزبش موظف شده و از طرز العمل کار با گروه "جمعیت اسلامی" و "شورای نظار" کم و بیش آگاهی پیدا کرده است. درینجا، نوع گفت و گوهای مسعود با دولت خلقی - پرچمی را مورد تبصره قرار میدهم و خواهیم دید که این دو جانب (مسعود و دولت وقت کابل) چطور به یک دیگر ضرورت داشتند.

هدایت به هر دو جانب از مسکو میرسید، اما وکیل در این خصوص حرفی نمی زند و از قرارداد مخفی احمدشاه مسعود با شوروی تذکری به عمل نمی آورد. این غفلت میتواند هم عمدی باشد و هم نشاندهنده فقدان معلوماتش از جریانات عقب پرده که شاید حتا ارکان عالییه دولت خلقی - پرچمی از تماس های پنهانی مسکو با مسعود آگاه نبودند. با وجود اشتباهات جدی املاتی و انشائی، این دو جلد کتاب شاید برای کسانی که قبلاً اطلاعاتی در مورد جریانات سیاسی دهه هشتاد در افغانستان نداشته و از شخصیت ضد ملی وکیل شناخت ندارند، قابل استفاده باشد. من شخصاً وکیل را می شناسم و از فعالیت های دوران محصلی اش در پوهنتون کابل و سرسپردگی وی به سوسیال امپریالیسم شوروی کاملاً آگاهم.

خاننان از هر طیفی که باشند، از یکدیگر حمایت می کنند. این ادعاء را میتوان در مورد داد و ستد دولت خلقی - پرچمی مزدور مسکو با افراد خائن گروه های جهادی ثابت نمود. نظام مزدور دست نشاندۀ روس سعی داشت تا بتواند با یک یا چند تن از افراد جهادی که سال ها در دستگاه جاسوسی پاکستان تربیه شده بودند و بعداً در خدمت استخبارات شوروی وقت و امریکا قرار گرفتند، تماس حاصل نماید. باوجودی که دولت نجیب با سائر افرادی مانند صبغت الله مجددی و نقیب در تماس بود، نازدانه ترین همه برای نظام ضد

ملی احمدشاه مسعود شد که با مسکو مخفیانه در تماس بود و به احتمال قوی مسعود هم به هدایت و تشویق مسکو با دولت مزدور کابل در تماس دائمی قرار گرفت. تماس های جناح پرچم با مسعود بالاخره برای این گروه نتیجه داد و باعث گردید که پرچمیان بعد از سقوط، زنده از افغانستان خارج شوند.

وکیل می نویسد که تماس اول وی با احمدشاه مسعود از طریق عبدالحمید محتاط صورت گرفت. "محتاط برایم گفت که احمد شاه مسعود آرزوی ملاقات مرا دارد، آیا آماده هستم تا با وی ملاقات نمایم." معلوم میشود که ابتکار تماس با دولت نجیب را مسعود داشت که میدید دولت دست نشانده شوروی سرانجام سقوط خواهد کرد تا خودش به کمک دست نشانندگان مسکو و حمایت شوروی به قدرت برسد که خواست مسکو هم همین بود. دستگاه استخباراتی شوروی (کی جی بی) با هر دو طرف بازی میکرد و به هر دو جانب هدایت میداد و آنها را رهنمائی می نمود. مسکو می خواست که بعد از پایان نظام دست نشانده اش در کابل، قدرت سیاسی را به جمعیت اسلامی ربانی که شورای نظار جزء آن بود، در بدل چشم پوشی از پرداخت غرامات جنگی از جانب شوروی و صدمه نرساندن به دست نشانگانش تحویل دهد که همانطور هم شد. وکیل هم بعد از موافقت ظاهری نجیب، حاضر شد که با مسعود دیدار نماید. بنابراین، وکیل و مسعود در روزهای اخیر قدرت حزب خلق بار اول به تاریخ ۲۹ حمل ۱۳۷۱ در فرقه جبل السراج با هم صحبت کردند که نتیجه آن این بود که مسعود می خواهد قدرت بدون جنگ به وی تعلق بگیرد. مسعود از آمدن نیروهای حزب اسلامی به کابل تشویش داشت که به عقیده وی بعضی از اعضای حزب خلق (جناح خلق) با حکمتیار در خفاء در تماس بودند. در جریان صحبت اول وکیل با مسعود، سه تن از خائنان مشهور، به اسمای "منصور نادری"، "دوستم" و جنرال "مومن" هم در یک مقطع با وکیل داخل مذاکره شدند که برای وزیر خارجه دست نشانده مسکو چندان خوش آیند نبود. مسعود تلیفونی حضرت صبغت الله مجددی را هم از حضور وکیل آگاه ساخت و پیام حضرت را به وی داد که چنین بود:

برای وکیل خان بگویید که صحبت های شما را با پسر من "نجیب الله" جان در سوئیس به یاد دارم، خدا کند که به قول خود ایستاده باشید و قدرت را برایم بسپارید (ص. 922).

ملاقات دوم بین وکیل و مسعود به تاریخ ۲ ثور ۱۳۷۱ بار دیگر در فرقه جبل السراج اتفاق افتاد. وکیل به مسعود گفت که "اگر رهبران مجاهدین بین خود در مورد تشکیل رهبری حکومت آینده اتفاق نظر داشته باشند، ما برای انتقال صلح آمیز قدرت به آنها کدام اعتراض نداریم" (ص. ۹۲۷). دولت خلقی میدانست که میان گروه های جهادی منازعات بیشماری وجود دارد و این هم یکی از دلایلی بود که مزدوران خلقی و پرچمی خواستند که برای نجات خود به کمک کی جی بی چند دستگی را در میان گروه های جهادی بیشتر گسترش دهند و بعد از میان همه مسعود را برای معامله گری انتخاب کنند. مسعود به جواب وکیل گفت: "در صورت دخول نظامی حکمتیار به شهر کابل، نظر من این است که باید مساعی مشترک غرض دفع و دخول قوتهای موصوف به داخل شهر صورت گیرد" (ص. ۹۲۷). این نشانه تماس مخفی مسعود با صاحب منصبان پرچمی بود که خود را در جهت همکاری با مسعود علیه حکمتیار آماده می ساختند. مسعود برای اینکه اتهامات سازش را با حزب خلق از خود دور کند، صحنه های جنگ ساختگی را ترتیب می کرد که مردم به جهادش علیه شوروی و نظام دست نشانده اش در کابل معتقد گردند. مسکو صد در صد مائل بود که قدرت سیاسی به "جمعیت اسلامی" انتقال یابد که این طرح مسکو در یک مقطع تحقق هم یافت. ناگفته نباید

گذاشت که یکی از برادران عبدالله عبدالله به نام دگروال لطیف یکی از اعضای شاخه پرچم و هوادار محمود بریالی بود که رابطه شخص احمد شاه مسعود را با شاخه پرچم برقرار ساخته و مسعود را از جریانات درونی حزب خلق آگاه می ساخت.

ملاقات سوم این دو میهنفروش به تاریخ ۲۲ ثور سال ۱۳۷۱ مطابق ۱۱ می ۱۹۹۱ میلادی در کابل صورت گرفت، یعنی زمانی که گروه های جهادی به کابل رسیدند. وکیل می نویسد که من نزد مسعود در قرارگاهش در تعمیر سابق امنیت دولتی رفتم. برخورد مسعود نسبت به وکیل" این بار نسبت به گذشته سردتر بود. مسعود می خواست که وکیل مدتی در کابل بماند، زیرا نظر به اعتراف مسعود، اینها کار دولتمداری را نمی دانستند. اما وکیل به بهانه اینکه اعضای فامیلش به خارج رفتند، از مسعود معذرت خواست. مسعود به وکیل چنین خطاب کرد:

دو مرتبه آمدنت نزد من و ملاقات با من پیش روی ما مجاهدین را گرفته، در غیر آن در گذشته میان و شما حوادث ناگوار رخ داده است و خاطرات تلخ وجود دارد. مجاهدین از دست حزبی ها و اردوی شما ده هزار کشته داده و چطور می توانستند که اکنون بدون انتقام گیری از آنها می گذشتند که هنوز هم اینجا و آنجا قرار داشته باشند. همچنان شما و هم حزب تان ترجیح دادید که قدرت را به مجددی انتقال بدهید نه به رهبری جمعیت اسلامی (ص. ۹۵۲).

وکیل به جواب گفت:

آمر صاحب، اینطور فکر نمی کنم و انتظار چنین حرف را از خودت نداشتم. نیرو های شما به کمک بعضی از قومندانهای مسلح و نیرو های جنرال دوستم به کابل آمدند. در غیر آن، نیرو های حکمتیار قبل از شما داخل کابل شده بودند و هنوز هم در همین نزدیکی ها در کمین نشسته اند. تا زمانی که مجددی به کابل نیامد، شما شخصاً به کابل نیامدید... برای ما فرق نمی کرد که مجددی صاحب بقدرت میرسید یا استاد ربانی یا شخص دیگری. رهبران تان تحت نظر آی اس آی و صدراعظم پاکستان تصمیم گرفتند که مجددی برای دو ماه در رأس قدرت قرار گیرد (ص. ۹۵۲).

تغییر در لهجه هر دو نشان دهنده تغییر در اوضاع بود. مسعود به قدرت رسانیده شد و وکیل از قدرت پائین افکنده شد. هدف مسعود صرف تصرف دولت و قدرت بود که به همین منظور رابطه خصوصی خود را با مسکو برقرار نموده بود. برخلاف تصور یک عده از حامیان احمق این میهنفروش، مسعود از خود اراده نداشت، بلکه او امر اسلام اباد را در دهه هفتاد و هدیای شوروی را در دهه هشتاد اجرا می کرد. برادرانش اکنون مزدوران امریکا شده اند، در حالی که روابط قبلی شان با ایران و روسیه همچنان پا برجا باقی مانده است. مسعود بی اصل تسلیم گفتار وکیل بی اصل شد و بنای عذر را گذاشت و گفت که جنرال صاحب "عظیمی"، جنرال صاحب "آصف دلاور"، جنرال صاحب "علومی" اگر بخواهند می توانند در استقرار نظام اسلامی نقش مهمی بازی نمایند و به کمک آنها می توانیم جلو خودخواهی های حکمتیار را بگیریم. این انسان فاقد وجدان بشری برای بقاء و قدرت خود به نوکران سوسیال امپریالیسم پناه برد و راه دیگری هم

نداشت، زیرا این هدایت مسکو بود. عکس پائین مثالی از خیانت های متداوم مسعود به مردم و میهن را نشان میدهد.



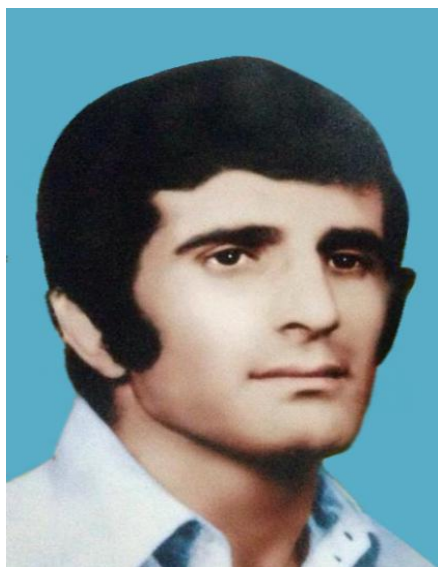
مسعود "قهرمان" با سه جاسوس و میهن فروش مسلکی: علمی، عظیمی و دلاور

وکیل می گوید که حین ترک افغانستان، وقتی که به زینه های طیاره بالا میشدم، یکی از حامیان مسعود به نام "عظم الدین" نزد من آمد و از جانب مسعود پول پیشکش کرد و من نگرفتم و به فرد مذکور گفتم که از طرف من از آمر صاحب تشکری نمائید. وکیل همچنان متذکر میشود زمانی که در سویس آمدم و حیات مهاجرت را در یک آپارتمان مخصوص مهاجرین آغاز کردم، شخصی به نام قیوم اکرمی که قبلاً او را در کابل می شناختم و در نمایندگی سفارت افغانستان (دوره مجاهدین) کار میکرد، نزد من آمد و می خواست ۳۴۰۰ دالر را از جانب احمد شاه مسعود برایم بدهد. من بار دیگر از گرفتن پول مسعود ابا و ورزیدم. وکیل به این عقیده بود که شاید مسعود ازین تحفه در آینده منحیث یک وسیله تهدید علیه او استفاده نماید. اگر وکیل واقعاً پول های ارسالی مسعود را نگرفته باشد، این بار اول است که این خاک فروش بعد از سال ها ارتکاب خیانت ملی و میهنفروشی، خود را نسبی از عذاب وجدان رهانیده است. لکن باید دانست که امتناع وکیل از پذیرفتن پول مسعود کاملاً یک موضوع شخصی بود که خیانت ها و جنایات خودش و حزیش را جبران نمی کند.

نتایج مصیبت بار معامله گری های پشت پرده بین مسعود و شاخه پرچم را که توسط وکیل به مرحله اجراء درآمد، مردم ما قبلاً تجربه کرده اند. این معامله گری و خیانت برای سالیان متمادی ملت و کشور ما را در رنج و عذاب نگه خواهد داشت.

شانزدهم

چرا احمدشاه مسعود، پهلوان احمد جان را به هلاکت رساند



رهبر مقاومت واقعی پنجشیر

بدون استثناء، در هر قوم و طایفه و دین و مذهب، انسانهای راستین و کاذب، میهندوست و خائن به میهن، شریف و شرف باخته وجود دارد. دره پنجشیر هم ازین امر مستثنی نیست. ما در محله پنجشیر افغانستان انسان های وارسته و رادمدانی مانند پهلوان احمد جان و سائر مبارزان راستین راه آزادی را داریم که ستاره درخشان مقاومت این خطه علیه متجاوزین شوروی و مزدوران مسکو بودند. ما همچنان دستگیر پنجشیری ها، محمد رحیم ها و احمد شاه مسعود ها را داریم که حتا ذکر اسمای این جرثومه ها عرق شرم بر پیشانی مردم مبارز پنجشیر می نشاند. هرگونه قیل و قال عده ای از راه گم گشتگان به نفع مزدوران استعمار هرگز نمیتواند هویت واقعی و ضد میهنی عمال استعمار را که جنایات عظیم در حق ملت افغان روا داشته اند، بپوشاند. کشتارهایی که احمد شاه مسعود در کنج و کنار افغانستان به شمول کابل و دره پنجشیر مرتکب شد، غیر قابل بیان است.



پهلوان احمد جان دستود میدهد و احمد شاه مسعود فرمان میبرد

یکی از قربانیان جنایات ضد بشری احمد شاه مسعود، شهادت بزرگ مرد پهلوان احمد جان بود که در شهامت و سرسپردگی به ارزشهای میهنی از افراد کم نظیر کشور محسوب میشد. پهلوان از کلیه تعصبات قومی، مذهبی و سمتی نفرت داشت. مردم پنجشیر و مبارزان راه آزادی این بخشی از وطن، پهلوان احمد جان را نماد واقعی مقاومت میهنی علیه متجاوزین شوروی و نظام دست نشانده اش میدانستند. موجودیت همچو شخصیت برجسته میتوانست مسیر سیاسی و اجتماعی کشور را به نحو مثبت تغییر دهد و از برپادی های تحمیلی احمدشاه مسعود بر خاک و میهن ما جلوگیری نماید. لاکن توطئه های استعمار و عملکرد ضد بشری احمدشاه مسعود و همراهان که سالیان دراز در رکاب اجانب رقصیدند، کشور را به سوی نابودی سوق دادند. پهلوان احمد جان نه پشتون بود و نه شیعه و نه هزاره که احمدشاه مسعود از وی متنفر بود. "گناه" این فرد و الاهمت از نظر مسعود صرف و صرف میهن دوستی و مقاومت وی علیه متجاوزین روس بود که برای استعمار سرخ و مزدورانش قابل تحمل نبود. ناگفته نباید گذاشت که احمدشاه مسعود تعداد زیادی از مبارزان راه آزادی را یا می کشت و یا اینکه در زندان های مخوف زیر زمینی برای مدت طولانی نگه میداشت. از زمره ضیاء نصری یک افغان الاصل امریکائی بود که در جریان جنگ های داخلی به افغانستان رفت و علیه شقاوت مسعود - ربانی - حکمتیار و دیگران به پا خاست. احمد شاه مسعود او را ربود و بعداً به شهادت رسانید. وزارت خارجه آمریکا به فامیل مرحومی اطلاع داد که فقط احمد شاه مسعود مسؤول قتل ضیاء نصری می باشد.



چهره زشت یک تبهکار و ضد میهن

پهلوان احمد جان اولین فردی بود که جبهه پنجشیر را علیه متجاوزین روس و مزدوران خلقی و پرچمی باز نمود. در این زمان، احمدشاه مسعود و سایر فتنه‌گران در خدمت آی اس آی قرار داشتند و علیه افغانستان توطئه چینی میکردند. پهلوان احمد جان بر عکس احمدشاه مسعود موقف ملی و ضد استعماری داشت و در خدمت هیچ کشور اجنبی قرار نگرفت. همین شیوه مبارزاتی اش بود که کی جی بی را مصمم ساخت تا او را نابود نماید. پهلوان احمد جان از فرار مسعود و حکمتیار به پاکستان و فعالیت های ضد افغانستان این دو تن به شدت انتقاد میکرد و آنها را نکوهش مینمود و خائن به میهن خطاب میکرد. بعد از تجاوز شوروی و نصب یک دولت دست نشانده در کابل، پهلوان احمد جان با شجاعت زاید الوصفی جبهه مقاومت پنجشیر را به راه انداخت و مبارزات میهنی را آغاز نمود. او شخصیت والای انسانی داشت و معتقد بود که "پروردگار موهبتی به انسان ارزانی داشته که اعتماد به نفس است."

زمانی که جنبش میهنی ضد تجاوزگران شوروی و مزدوران آنها به رهبری خردمندانه پهلوان احمد جان در پنجشیر اوج میگرفت، احمدشاه مسعود هنوز هم در پاکستان بود و از آی اس آی فرمان می برد. درینجا باید یادآور شوم که احمدشاه مسعود، گلبدین حکمتیار، برهان الدین ربانی و سایر همراهان اخوانی شان در عهد جمهوریت محمد داوود به پاکستان فرار کردند و از آنجا به هدایت و رهنمائی آی اس آی حملات تروریستی خود را علیه افغانستان آغاز نمودند. بعد از بهتر شدن نسبی روابط کابل و اسلام آباد، پاکستان مسعود و حکمتیار را به شرق میانه فرستاد تا با جنگ های پارتیزانی خوبتر آشنائی حاصل نموده و راه و روش تخریب را بهتر بیاموزند. پاکستان اینها را در ذخیره نگه داشته بود و منتظر تحولات و حوادث سیاسی در افغانستان و منطقه بود. کودتای مزوران مسکو که بعداً تجاوز شوروی را به دنبال داشت، سرآغاز بربادی افغانستان گشت. طبق نظر ناظران امور افغانستان، کی جی بی بار اول با احمدشاه مسعود در شرق میانه تماس حاصل نموده و از او تقاضای همکاری کرد و آینده جدید را برایش نوید داد.

در بحبویه مبارزات میهنی مردم پنجشیر، احمد شاه مسعود به پهلوان احمد جان رهبر مقاومت پیغام فرستاد که اجازه دهد او به پنجشیر برگردد تا با وی مشترکاً به مبارزه بپردازد. پهلوان احمد جان فریب مسعود و عمل کی جی بی را خورد و گذاشت که مسعود به پنجشیر بیاید. با این اشتباه بس بزرگ، پهلوان خود را به سوی نابودی کشاند. جواسیس کی جی بی قبلاً در پنجشیر جا به جا شده بودند تا به هر نحوی که بود

پهلوان احمد جان را از صحنه بردارند و رهبری "مردمی" را در دست وابستگان کی جی بی بسپارند. واقعاً اگر پهلوان احمد جان تا اخیر در مقام رهبری مردم خویش قرار میداشت، هیچگونه خیانت ضد میهنی در پنجشیر اتفاق نمی افتاد و قرارداد مخفی بین او و شوروی امضاء نمیشد. پهلوان احمد جان سخت انسان میهن دوست و با شرف بود و هرگز آرزو نداشت که دره پنجشیر منحصراً جایگاه میهن فروشان در تاریخ و جغرافیة افغانستان ثبت گردد.

با برگشت احمدشاه مسعود، مبارزات ضد میهنی در دره پنجشیر جای خود را به خیانت و وطنفروشی داد. صحنه سازی های کی جی بی سبب شد که مسعود، پهلوان احمد جان را اول از رهبری کنار زده و بعداً او را به هدایت کی جی بی به شهادت برساند. کسانی که با این توطئه احمدشاه مسعود علیه احمد جان پهلوان آشنائی دارند اظهار میدارند که مسعود اولین غداری را در برابر احمد جان پهلوان مرتکب شد. با وجود قرآن کردن و عهد بستن، احمد شاه مسعود احمد جان پهلوان را به هلاکت رساند. با این غداری، احمدشاه مسعود هم به وسیله ای یک غدار یا غدار های به قتل رسید که سزاوارش بود. با عملی ساختن این توطئه، کی جی بی توانست مهمترین عنصر ضد شوروی را از سر راه تجاوز خود بردارد و جای او را به فرد مورد نظر خود بدهد که تهی از وجدان انسانی بود. بعد از سر به نیست کردن پهلوان احمد جان، احمدشاه مسعود بر قُله خیانت بالا شد و قرارداد مخفی را با قوای اشغالگر ۴۰ روس بست که به موجب آن مسعود متعهد شده بود که همه مخالفان شوروی را در پنجشیر و ماورای آن نابود سازد. مسکو به احمدشاه مسعود وعده های بزرگی داده بود. اگر شوروی باقی می ماند، انتقام شکست خود را طور دیگری از افغان ها میگرفت: افغانستان را به شمال و جنوب تقسیم میکرد و بدون تردید که مسعود همراه با رهبران شکست خورده خلقی - پرچی (بالاخص ستمیان) و کمک مسکو در صدر رهبری "افغانستان شمالی" قرار می گرفتند و مسعود هم به امر مسکو شوروی "امیر" افغانستان شمالی مقرر میشد.

پهلوان احمد جان فدای احساس میهن دوستی خود و اعتمادش به احمدشاه مسعود غدار شد. اگر پهلوان احمد جان مرتکب اشتباه ستراتیژیک خود در پذیرش قول دروغین احمدشاه مسعود نمیشد، افغانستان در دست تبهکاران شورای نظار و شرکاء تکه تکه نمی گردید.

شانزدهم

عقد معاهده مخفی بین احمد مسعود و تاجیکستان



جان پدر! مثل پدرت وطن بفروش

احمد مسعود پسر احمدشاه مسعود واقعاً خلف الصدق است. به پیروی از ارشادات و رهنمائی پدر "بزرگش"، احمد مسعود راه خیانت به میهن را در پیش گرفته است که آرزوی دیرینه پدرش نیز همین بود. احمد مسعود معاهده ای با تاجیکستان به امضاء رسانیده که متن آن را در پائین ملاحظه می نمائید. تاجیکستان هنوز هم یکی از مستعمرات آسیای مرکزی روسیه محسوب میشود. روسیه بیش از ۳۰ هزار عسکر در تاجیکستان دارد که ضامن حفظ منافع روسیه در این کشور و منطقه است و همچنان نمی گذارد که دولت مستبد تاجیکستان توسط اسلام گرایان و سائز مخالفان سرنگون گردد. معاهده احمد مسعود با تاجیکستان شبیه معاهده سری پدرش احمدشاه مسعود با شوروی بود که مخفیانه به امضاء رسید، اما چندی بعد خبرنگاران خارجی از اصل معاهده مخفی بین احمدشاه مسعود و شوروی پرده برداشتند و هویت ضد ملی مسعود را افشاء نمودند.

حوادث تاریخی گاه گاهی تکرار میشود. این بار نوبت مسعود پسر است که طرح پدر در خیانت به افغانستان را بار دیگر به مرحله اجرا بگذارد. حس میهنفروشی و خیانت به افغانستان در خون و رگ مسعودها تزریق شده و تا زمانی که مسعودها در این جهان زیست دارند، از خیانت به افغانستان منصرف نخواهند شد.

آیا خیانت یک فرد و یا یک گروه به میهن شان سبب میشود که شخص و یا گروه دیگر هم به چنین عمل ضد ملی دست بزند و خاک وطن را به اجانب پیشکش نماید؟ آیا خیانت به کشور میتواند قابل توجیه باشد که موافقان خائن به میهن به آن افتخار نمایند؟ یک عده به این باور اند که حوادث اخیر کشور و تسلط طالبان

بر افغانستان مبنای انگیزه احمد مسعود در امضای معاهده مخفی با تاجیکستان است. یعنی تو که خیانت کردی، من هم خیانت می‌کنم. لاکن همه میدانند که خاک فروشی و تجزیه طلبی در مسعود ها از دهه هفتاد میلادی آغاز شد و تاکنون هم ادامه یافته است. این را می‌گویند "عملیات خیانت متداوم". کدام سازمان استخباراتی خارجی را سراغ دارید که اسمای مسعود ها در آن نباشد؟

هم میهنان عکس معاهده را بدون تغییر در پایان این مضمون مشاهده خواهند کرد. اما برای سهولت خواننده، معاهده را دوباره تایپ نموده و با بعضی اصلاحات جزئی املائی نه انشائی، آن را به دید خوانندگان قرار میدهم.

متن موافقتنامه میان جمهوری تاجیکستان و جبهه مقاومت ملی افغانستان

مقدمه

جمهوری تاجیکستان که در متن این موافقتنامه تاجیکستان و جبهه مقاومت ملی افغانستان که در متن این موافقتنامه جبهه و به طور جمع طرفین یاد می‌گردند — با درک روابط قلبی میان مردمان مان که ریشه های زبانی، فرهنگی، تاریخی، و سرانجام تباری داشته؛ و با در نظر داشت اهمیت موضوعات مربوط به فعالیت های جبهه، حسب ذیل موافقت نمودند:

تعهد و مکلفیت های تاجیکستان

تاجیکستان با درک هدفمند از فعالیت های بیرونی سران جبهه و به هدف تقویت و حمایت و ارتقای سطح ظرفیت نیروهای این جبهه به انجام فعالیت های حمایتی ذیل می پردازد:

پشتیبانی سیاسی و دیپلماتیک در مجامع و سازمان های بین المللی — اعتلای جایگاه جبهه. صدور پاسپورت های دیپلماتیک به سران جبهه و پشتیبانی سیاسی از فعالیت های این جبهه در مجامع و نشست های بین المللی (جزئیات محتویات این بند محرر بوده و مندرج ضمیمه الف می باشد).

حمایت، تقویت، و ارتقای سطح ظرفیت محاربه جبهه. (۱) فراهم آوری مشاورت، آموزش، و تجهیزات نظامی، (۲) ارتقای سیستم تدارکاتی و حمل و نقلی، (۳) گسترش ظرفیت ها تشریک اطلاعات؛ (۴) و دسترسی به تأسیسات نظامی (جزئیات محتویات این بند محرر بوده و مندرج ضمیمه الف می باشد).

تعهدات و مکلفیت های جبهه

با درک توافق و اعتماد بلند مدت متقابل و روابط چند وجهی، جبهه موارد ذیل را تحقق خواهم بخشید:

تکلیف مالی. تأمین وجوه پولی به شکل سالانه از بنیه و حدود مالی بنیاد شهید احمدشاه مسعود، قهرمان ملی کشور برای حمایت از تعهدات نظامی تاجیکستان (جزئیات محتویات این بند محرر بوده و مندرج ضمیمه ب می باشد).

اعطای قرارداد استخراج معادن در ساحات تحت کنترل جبهه. اعطا و حق دسترسی قرارداد های استخراج معادن در ساحات تحت کنترل جبهه با همکاری و لزوم دید وزارت معادن و صنایع خفیفه تاجیکستان (جزئیات محتویات این بند محرم بوده و مندرج ضمیمه ب می باشد).

تبلیغات علیه کشورهای منطقه. امتناع از هر نوع تبلیغات علیه کشورهای متهم به دخالت در امور افغانستان و یا هم متهم به پشتیبانی از طالبان (جزئیات محتویات این بند محرم بوده و مندرج ضمیمه ب می باشد).

مکانیزم های اجرایی و ضمانتی از سوی طرفین

ذوات آتی به عنوان مجرا های اصلی مکلف اند تا طرق و مکانیزم مشترک را برای ارزیابی و بررسی به موقع و تحقق اهداف و ابعاد این موافقتنامه (به دور از تنشها، ابهامات، و سوء تفاهمها) ایجاد نمایند: دگر وال امام علی صابرزاده رئیس ستاد کل نیروهای مسلح تاجیکستان، احمد ولی مسعود رئیس بنیاد شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان، دگر جنرال ظاهر اغبر سفیر اسبق افغانستان در تاجیکستان و دگر جنرال قدم شاه شهیم رئیس اسبق و سفیر اسبق افغانستان در کازاخستان (جزئیات محتویات این بند محرم بوده و مندرج ضمیمه ج می باشد).

مکانیزم عقود و ضمانتی

این موافقتنامه در شهر دوشنبه به تاریخ ۲۷ عقرب سال روان مطابق ۱۸ نومبر ۲۰۲۲ در سه نسخه اصلی به زبانهای فارسی، تاجیکی و انگلیسی به امضاء رسیده که هر سه نسخه آن از عین اعتبار حقوقی برخوردار می باشد. در صورت بروز اختلاف، متن انگلیسی ارجحیت دارد.

یادداشت: کمپوندم ضمانت (الف، ب، ج) محرم بوده و در ریاست آرشیف و اسناد محرم وزارت امور خارجه جمهوری تاجیکستان نگهداری می شود.

احمد مسعود

مظفر حسین زاده

امیر جبهه مقاومت ملی

معاون سیاسی وزارت امور خارجه جمهوری تاجیکستان

متن موافقتنامه میان جمهوری تاجیکستان و جبهه مقاومت ملی افغانستان

مقدمه

جمهوری تاجیکستان که در متن این موافقتنامه تاجیکستان و جبهه مقاومت ملی افغانستان که در متن این موافقتنامه جبهه و به طور جمع طرفین یاد میگردند - باندرک روابط قلبی میان مردمان مان که ریشه های زبانی، فرهنگی، تاریخی، و سرانجام نثاری داشته؛ ویا در نظر داشت اهمیت موضوعات مربوط به فعالیت های جبهه، حسب ذیل موافقت نمودند:

تعهد و مکلفیت های تاجیکستان

تاجیکستان با درک همنشد از فعالیت های بیرونی سران جبهه و به هدف تقویت و حمایت و ارتقای سطح ظرفیت نیروهای این جبهه به انجام فعالیت های حمایتی ذیل می پردازد:

پشتیبانی سیاسی و دیپلماتیک در مجامع و سازمان های بین المللی - اعطای جایگاه جبهه. صدور پاسپورت های دیپلماتیک به سران جبهه و پشتیبانی سیاسی از فعالیت های این جبهه در مجامع و نشست های بین المللی (جزئیات محتویات این بند محرم بوده و مندرج ضمیمه الف می باشد).
حمایت، تقویت، و ارتقای سطح ظرفیت محاربه جبهه. (۱) فراهم آوری مشاورت، آموزش، و تجهیزات نظامی، (۲) ارتقای سیستم تدارکاتی و حمل و نقلی، (۳) گسترش ظرفیت ها تشریک اطلاعات؛ (۴) دسترسی به تأسیسات نظامی (جزئیات محتویات این بند محرم بوده و مندرج ضمیمه الف می باشد).

تعهدات و مکلفیت های جبهه

با درک توافق و اعتماد بلند مدت متقابل و روابط چند وجهی، جبهه موارد ذیل را تحقق خواهد بخشید:

تکلیف مالی. تأمین وجوه پولی به شکل سالانه از بنیه و حدود مالی بنیاد شهید احمد شاه مسعود، قهرمان ملی کشور برای حمایت از تعهدات نظامی تاجیکستان (جزئیات محتویات این بند محرم بوده و مندرج ضمیمه ب می باشد).

اعطای قرارداد استخراج معادن در مساحت تحت کنترل جبهه. اعطا و حق دسترسی قراردادی استخراج معادن در مساحت تحت کنترل جبهه با همکاری و لزوم دید وزارت معادن و صنایع خفیه تاجیکستان (جزئیات محتویات این بند محرم بوده و مندرج ضمیمه ب می باشد).

تأمینات علیه کشور های منطقه. امتناع از هر نوع تأییدات علیه کشور های متهم به دخالت در امور افغانستان و یا هم متهم به پشتیبانی از طالبان (جزئیات محتویات این بند محرم بوده و مندرج ضمیمه ب می باشد).

مکانیزم های اجرایی و ضمانتی از سوی طرفین


ذوات آتی به عنوان مجرا های اصلی مکلف اند تا طرق و مکانیزم مشترک را برای ارزیابی و بررسی به موقع و تحقق اهداف و انبساط این موافقتنامه (به دور از تنشها، ابهامات، و سوء تفاهمها) ایجاد نمایند: نگرول امامعلی صابر زاده رئیس ستاد کل نیرو های مسلح تاجیکستان، احمد ولی مسعود رئیس بنیاد شهید احمد شاه مسعود قهرمان ملی افغانستان، نگر جنرال ظاهر اغیر سفیر اسبق افغانستان در تاجیکستان؛ و نگر جنرال قدم شاه شهید رئیس اسبق و سفیر اسبق افغانستان در کاراخستان (جزئیات محتویات این بند محرم بوده و مندرج ضمیمه ج می باشد).

مکانیزم عقود و ضمانتی

این موافقتنامه در شهر دوشنبه به تاریخ ۲۷ عقرب سال روان مطابق ۱۸ نوامبر ۲۰۲۲ در سه نسخه اصلی به زبانهای فارسی، تاجیکی، و انگلیسی به امضاء رسیده که هر سه نسخه آن از عین اعتبار حقوقی برخوردار می باشد. در صورت بروز اختلاف، متن انگلیسی ارجحیت دارد.

یادداشت: کمیونیدم ضمانت (الف، ب، ج) محرم بوده و در ریاست آرشیف و اسناد محرم وزارت امور خارجه جمهوری تاجیکستان نگهداری می شود.


احمد مسعود
امیر جبهه مقاومت ملی


مظفر حسین زاده
معاون سیاسی وزارت امور خارجه جمهوری تاجیکستان

خیانت و خاک فروشی برای مسعود ها به یک فرهنگ اصلی و مندوام مبدل شده است. اگر مسعود زنده میبود و در اریکه قدرت می نشست، خدا میداند که چه روزگاری سر افغانستان و مردمش می آورد و چه بربادی های غیر قابل بیان را بر افغانستان تحمیل میکرد. قرارداد مخفی احمد مسعود با دولت تاجیکستان، ما را به یاد آن گفته می اندازد که عاقبت گرگ زاده، گرگ شود.

هفدهم

بی وجدانی ربانی تکرار میشود



دو اعجوبه خیانت و وقاحت

بعد از قتل اعضای استخباراتی (ظاهراً دیپلمات ها) قونسلگری ایران در شهر مزار شریف توسط طالبان در روز ۸ آگست سال ۱۹۹۸، روابط بین امارت اسلامی طالبان دور اول و نظام فاشیستی آخندی ایران رو به وخامت گذاشت. طالبان، اعضای قونسلگری ایران در شهر مزار شریف را در ترغیب، تحریک و حمایت قتل عام چند هزار طالب توسط گروه ائتلاف شمال بالاخص شخص عبدالملک پهلوان در ماه های می - جولای سال ۱۹۹۷ مقصر دانستند. بناءً، طالبان هم دست به انتقام جوئی زده و بدون در نظر داشت موقف ظاهری دیپلوماتیک اعضای قونسلگری ایران، همه آنها را از تیغ کشیدند. این حادثه هر دو کشور را در آستانه جنگ قرار داد و نزدیک بود که نظام فاشیستی ایران مانند تجاوزگران شوروی و وحشیان صفوی به کشور ما تجاوز نماید.

نظام فاشیستی ایران با غرور بیجا و خودخواهی طبیعی ایرانی، با دو صد هزار عسکر به سوی سرحدات افغانستان لشکرکشی نمود. طالبان هم با چند هزار طالب به سوی سرحد ایران و افغانستان سوقیات را آغاز نمودند. در این زمان، برهان الدین ربانی رهبر منافقین جمعیت اسلامی و رئیس جمهور فراری خود را از راه ترکمنستان به ایران رسانید و به این عقیده بود که شاید ایران او را دوباره در مسند قدرت و ریاست جمهوری افغانستان بنشانند. اما نمیدانست که نظام آخندی در سطح بی غیرتی همتر از اوست. ربانی آن سوی

سرحد در پهلوی سید محمد خاتمی رئیس جمهور وقت ایران استاده شد و گفت که من "حمایت خود را از مداخله (تجاوز) برحق ایران به افغانستان و انهدام امارت اسلامی طالبان اعلام میدارم." خاتمی با تبسم از این بی حیائی ربانی متعجب شد و نمیدانست که رهبر منافقین جمعیت اسلامی و رئیس جمهور سابق افغانستان تا این اندازه خائن، میهن فروش و بی وجدان باشد. روز بعد، اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس نظام آخندی ایران اظهار داشت که "ما دیوانه نیستیم که به افغانستان حمله نمائیم. ما دو کشور برادریم." نظام فاشیستی آخندی ایران بعد از چند روز جلوه گری نظامی، دست به عقب نشینی زد و از اندیشه جاهلانۀ تجاوز به افغانستان منصرف گردید که در نتیجه غرور ایران و حامیان بی وجدانش در افغانستان به خاک مالیده شد. ربانی رهبر منافقین جمعیت اسلامی با کمال سرافکندگی ایران را ترک گفت و تف سربالایش بر روی مبارکش افتاد.

تاریخ هر چند بار تکرار میشود. این بار هم یاران ربانی - مسعود با کمال وقاحت و بی عزتی در بحران کنونی به ارتباط آب دریای هلمند، جانب نظام آخندی را گرفته اند. صدای ضد بشری جمعیت اسلامی و شاخه نظامی شورای نظار احمدشاه مسعود در حمایت از نظام فاشیستی آخندی در رویارویی با افغانستان به گوش میرسد. هویت این بی هویتان و میهن فروشان مسلکی بیش از قبل شناخته شده است. اخلاف برهان الدین و احمدشاه مسعود که بارها خاک میهن را فروخته اند، دقیقاً هدایات رهبران خویش را پیروی می نمایند. در اینجا هدف حمایت از امارت اسلامی طالبان نیست، بلکه موضوع خاک و میهن ما مطرح است که پیروان جمعیت اسلامی ربانی و شورای نظار احمدشاه مسعود دشمنان آن اند. این ناخلفان نباید وقاحت، بی وجدانی و شرمساری اجباری ربانی را تکرار نمایند، در غیر آن خود در منجلاب سرافکندگی دایمی خواهند افتاد. این افراد میهن فروش باید بدانند که ایران توان و شهامت تجاوز به افغانستان را ندارد و در غیر آن مانند سال ۱۹۹۸ با شکست نلت باری مواجه خواهد شد. همچنان نباید فریب جملات تهدید آمیز و ابلهانه سید ابراهیم رئیسی رئیس جمهور نظام فاشیستی ایران را بخورند. طوری که همه میدانند، یک هیئت نظامی ایران بعد از خلق هیاهوی طفلانه وارد کابل شد تا با امارت اسلامی طالبان مذاکره نماید و تشنج بین دو کشور را تقلیل ببخشد. این خود سرشکستگی دیگر برای نظام آخندی ست که میتواند درس آموزنده ای برای جواسیس ایران در افغانستان باشد. اینکه چرا این بحران به یکبارگی بین ایران و افغانستان بروز کرد، سؤال برانگیز است. به قول رزاق مامون، "شاید روزهای ماه عسل نظام آخندی ایران و امارت اسلامی طالبان به آخر رسیده باشد."

باید به صراحت اظهار بدارم که نه ربانی خبیث و پیروان ضد ملی اش و نه احمدشاه مسعود میهن فروش و حامیان بی هویتش نماینده قوم تاجیک افغانستان اند. همینطور طالبان تاریک اندیش هم نماینده قوم پشتون افغانستان نیستند. کتله عظیم مردم از هر قوم و طایفه ای که باشند، مسؤول اعمال ضد میهنی یک عده از میهن فروشان همان قوم و طایفه نمی باشند. نسبت دادن خیانت یک عده خیانت پیشه به قوم همان افراد ضد میهنی، از تنگ نظری و بدبینی عده ای از تنگ نظران و نژاد پرستان نمایندگی می کند.

ناگفته نباید گذاشت که گروه های جمعیت اسلامی و شورای نظار ده ها بار به افغانستان خیانت کرده اند و هنوز هم به ارتکاب اعمال ضد میهنی ادامه میدهند. طوری که هم میهنان ما آگاهند، این بی هویتان اول در استخدام سازمان جاسوسی پاکستان قرار گرفتند و ضربات بی شماری به افغانستان و مردمش وارد کردند.

بعد در خدمت استخبارات شوروی درآمدند و به مجاهدین افغانستان و جنگ میهنی ضد شوروی و حامیانش خیانت کردند. در عین وقت، از سازمان جاسوسی امریکا و ایران پول می گرفتند و همچنان در خدمت استخبارات برتانیه، هند و فرانسه قرار گرفتند تا این که امریکا آنها را به دور افگند.

آیا هم میهنان ما کدام افراد و گروه های دیگر را سراغ دارند که مانند منافقین جمعیت اسلامی و مزدوران شورای نظار میهن فروش باشند؟ آیا میهن فروشی برای جمعیت اسلامی و مسعود ها به یک فرهنگ دائمی مبدل نشده است؟ میهن فروشی و خیانت این اعجوبه ها با خط سیاه در تاریخ میهن ما درج خواهد شد.

مسعود ها کسانی اند که از هر گونه صدمه به افغانستان لذت میبرند. با هر کشوری که دشمن افغانستان باشد، طرح دوستی میریزند و مراوده برقرار می نمایند. در خون و شراب مسعود ها عنصر خیانت و میهن فروشی تزریق شده است. اگر روزی به افغانستان خیانت نکنند، روح خبیث شان آرام نخواهد گرفت. باید میهن فروخت و باید دزدید و چپاول کرد تا آرامش نسبی نصیب این شیادان تاریخ گردد.

نزدهم

اسرار غیر واقعی پنجشیر افشاء گردید



افرادی که خود را "رهبران" پنجشیر می نامند، مرتکب بزرگترین خطای سیاسی و نظامی گردیدند. این گروه "نامور" پنجشیر را به تباهی کشانیدند و مردم این سرزمین را خوار و ذلیل ساختند. این "رهبران" نه دانش سیاسی داشتند و نه فهم ستراتیژیک. فکر و دماغ شان هنوز هم در موهومات دهه هشتاد گشت و گذار میکند و به تغییرات عمده ای که در خلال ۴۰ سال در افغانستان پدید آمده اصلاً باور ندارند.

امرالله صالح با آموزش استخباراتی در امریکا، خود را در سطح یک تیوریسن می پندارد که بایست همه به گفتار و نظراتش ارج بگذارند و تابع عقایدش شوند. با خودخواهی و تکبر ذاتی، صالح معتقد است که طرز دید و فهم ناپخته اش مافوق دیگران بوده و با درک ناقصش از حوادث سیاسی و نظامی کنونی میتواند هرگونه تهاجم طالبان را در هم بکوبد. اما نمیدانست که برادرش از زمره قربانیان اول تکتیک و ستراتیژی ابلهانه وی میگردد. از عملکرد وی و سائر "رهبران" جاهل پنجشیر معلوم میشود که این گروه حتا با اراضی منطقه شان آشنائی نداشتند، وگرنه با چنین شکست خفت آوری مواجه نمی شدند.

احمد مسعود که به نام کاذب پدر فخر میفروشد، متصور بود که با رهنمائی دستگاه جاسوسی ام آی ۶ برتانیه (MI-6) و سازمان جاسوسی ایران (واواک) شاید قادر باشد نیروی عظیمی از مردم پنجشیر را علیه طالبان بسیج کند. اما فهمید که مردم پنجشیر سخت از وی و دیگر "رهبران" خود ساخته نفرت دارند و حاضر نیستند به خاطر خواهشات نفسانی چند عنصر ضد ملی جان شان را فدا نمایند. چند روز جنگ توسط کسانی که راه انداخته شد که مجال فرار از افغانستان را نیافتند و صرف توانستند خود را به دره پنجشیر برسانند که بعداً طعمه طالبان شدند. در خلال بیست سال شوکت و جلال شورای نظار، رهبران فاسد این گروه نه تنها هرگز به فکر آسایش مردم فقیر و زجر دیده پنجشیر نبودند، بلکه به قیمت خون این مردم غرق در عیش و

نوش بوده و مصروف خیانت به میهن و دزدی و غارت ثروت ملی کشور شدند. همه قهرمان پرستی های تهوع آور، همه جانبازی های کاذب و مبارزات دروغین افشاء گردید و ثابت شد که احمد شاه مسعود اصلاً با قوای اشغالگر شوروی ن جنگیده، بلکه صرف مانور هائی بود که برای بزرگ ساختن مسعود به راه انداختند تا از وی قهرمانی برای رهبری "افغانستان شمالی" خلق نمایند.

"رهبری" پنجشیر میتواندست که با خردمندی و درک شرایط سیاسی و نظامی کشور و فهم معنی عقب نشینی افتضاح آمیز (شکست) با داران اجنبی با زرنگی خاص با طالبان وارد مذاکره شود و از تهاجم تباه کن طالبان جلوگیری نماید. اما نافهمی و غرور جاهلانه ای این گروه "رهبری"، مردم و سرزمین پنجشیر را به سوی تباهی و شرمندگی تاریخی سوق داد. جبهه "مقاومت" نزدیک به شکست بود که پیشنهاد صلح را پیش کشید، اما خیلی دیر شده بود که بتواند حیثیت از دست رفته را اعاده نماید. هیچ غالب پیشنهاد صلح مغلوب حقیر را نمی پذیرد. شکست پنجشیر پرده از بسیار رازها برداشت که تا آن زمان با دسایس اجانب و معاهدات مخفی پوشیده باقی مانده بود. درین جا افشای اسرار پنجشیر را تا جائیکه در ذهنم خطور میکند، ارزیابی می نمایم.

۱. در گذشته ها چنین وانمود میشد که دره پنجشیر تسخیر ناپذیر است و هیچ جهانکشا و متجاوز نمیتواند این دره را در چنگ خود بیاورد. چطور شد که نیروی طالبان پا برهنه بعد از چند روز دره پنجشیر را به تصرف خود درآوردند. یک عده از میهن فروشان حامی مسعود این مفکوره را در خورد مردم داده بودند که پنجشیر غیر قابل فتح است. حتا اشغالگران شوروی هم تبلیغ میکردند که مساعی آنها در انهدام سنگر پنجشیر به ناکامی مواجه گردیده بود. لاکن حال مردم ما میدانند که این همه تبلیغات برای فریب اذهان عامه بود تا احمد شاه مسعود را قهرمان جلوه دهند. سرانجام بعد از ۲۰ سال مکر و فریب، دره پنجشیر در دست کسانی افتاد که یک صد هزارم قوت نظامی شوروی را نداشتند. شاید در آینده، حالت باز هم فرق نماید، اما حداقل گفته میتوانیم که دره پنجشیر مسخر شد.

۲. "رهبری" پنجشیر همیشه لاف میزد که مردم با ماست، اما چند روز جنگ عکس آنرا ثابت ساخت. مردم جفا کشیده پنجشیر که سالیان متمادی در زیر مهمیز رهبران خائن و خود ساخته دست و پا میزدند، بیشتر ازین حاضر نشدند که خود را فدای هوس یک عده از تجزیه طلبان و خاک فروشان نمایند. چند روز جنگ از سوی کسانی به راه انداخته شد که از ترس به سوی دره پنجشیر فرار کردند که آنهم بعد از چند روز مقاومت تار و مار گردیدند. من به مردم نجیب پنجشیر تهنیت می فرستم که در دام درنده خویان شورای نظار نه افتادند و از خائنان حمایت نکردند. مردم نجیب این خطه همچنان متوجه شدند که قبل از همه، رهبران شان مانند محمدی بودند که با پول و غنیمت فرار کردند و مردم خویش را تنها گذاشتند. پس چطور میتوان به این گونه رهبران فاسد و ترسو اعتماد کرد؟

۳. اختلافات ذات البینی میان گروگان گیران (گروه رهبری) و سائر تبه کاران دره پنجشیر جریان سقوط این منطقه را سرعت بخشید و راز دیگری از جبهه پنجشیر را افشاء نمود. کشمکش بر سر تقسیم غنایم و منافع مادی همیشه در میان افراد ماجراجو در پنجشیر وجود داشته است، اما کسی شهادت رویارویی با دارودسته مسعود و شرکاء را نداشت. سرانجام این فرصت برای مخالفان مسعود پیش آمد تا انتقام گذشته ها را بگیرند. طوریکه شنیده شد شخصی به نام قومندان دین محمد جرأت، فهیم دشتی (ژورنالیست) و عبدالودود زره خواهر زاده احمد شاه مسعود را در گیر و دار جنگ پنجشیر به قتل رسانید. دین محمد جرأت یک انسان بیرحم و اوباش است که داکتر عبدالرحمان را به امر قسیم فهیم در داخل طیاره کشت و بعد جسد او را از زینه طیاره پایان انداخت.

۴. اختلافات ذات البینی میان افراد در کدر "رهبری" از عمق به سطح آمد. معلومات بدست آمده نشان میدهد که تفاوت نظر جدی بین امرالله صالح و احمد مسعود در طرز عملکرد وجود داشت. طوریکه یک عده اظهار میدارند، احمد مسعود طرفدار جنگ نبود، اما اصرار امرالله صالح و چند تن جنگ طلب دیگر بودند که مصیبت را بر پنجشیر تحمیل کردند. به احتمال قوی که کشمکش بر سر تقسیم ثروت پنجشیر هم در خلق تضاد های دورنی بی تاثیر نبوده است.

۵. ویدیو ها به اثبات میرسانند که "رهبران" پنجشیر چه زندگی فرعونی اما به قیمت خون مردم برای خود به راه انداخته بودند. منازل شاهانه امرالله صالح، مسعود، عبدالله عبدالله و سائر دزدان این منطقه که حتا کمتر در اروپا امریکا دیده شده است، به مردم پنجشیر و افغانستان ثابت ساخت که "رهبران" خود ساخته هرگز به فکر آرامی و آسایش مردم خود نبودند، بلکه فقط می دزدیدند و تاراج میکردند. اگر اینها از کمترین شرف و وجدان انسانی برخوردار میبودند، از زندگی اشرافی در منازل مجلل در چنین یک محیط فقیر با مردم نادار اجتناب میورزیدند، در حالیکه ۹۹.۹۹ فیصد مردم این محله در زیر خط فقر دست و پا میزنند.

۶. معادن زمرد و لاجورد که ثروت ملی است، در حال کنونی از دست میهن فروشان شورای نظار خارج شده است. احمدشاه مسعود این ثروت ملی را برای خود میفروخت و پول آن را به جیب میزد. برادرانش هم خوب از این خیانت مستفید شدند. احمدشاه مسعود بعضاً برای یک عده خارجیان که حامی وی بودند، لاجورد و زمرد را طور رایگان هدیه میکرد. روی همین دلیل بود که با کمک یک فرانسوی یهودی الاصل به اسم برنارد هنری لیوی (Bernard-Henry Levy) که مردم او را به حیث جاسوس اسرائیلی موساد میشناسند، یک لوح یاد بود به نام احمدشاه مسعود در ناحیه هشت پاریس نصب کردند. طوریکه افراد مطلع اظهار میدارند که این فرانسوی مقدار عظیمی از سنگ های قیمتی مانند زمرد و لاجورد را طور رایگان از احمد شاه مسعود بدست آورده بود. احمدشاه مسعود همچنان به سندی گال (Sandy Gall) فیلم ساز انگلیس هم تحایف زیادی عرضه کرد. سندی گال یکی از عناصر ام آی ۶ سازمان جاسوسی خارجی برتانیه است که فیلمی از احمدشاه مسعود تهیه نمود که در آن وجه مسعود را به سطح قهرمان بالا برد.

۷. بعد از شکست در پنجشیر، عقد معاهده مخفی احمد شاه مسعود با قوای اشغالگر شوروی بیشتر افشاء گردید. اگر احمد شاه مسعود و یارانش واقعاً قوای عظیم شوروی را شکست داده بودند، چرا قوای پنجشیر که مجهز تر نسب به آن زمان بود، نتوانست یک قوای میلیشائی ناتوان تر و ضعیفتر را نابود سازد. در عوض خود خرد و خمیر شد و پنجشیر در تصرف طالبان درآمد. شاید بگویند که شخص احمدشاه مسعود در نبرد با طالبان حضور نداشت تا ضرب شصت نشان میداد. باید اذعان نمود که احمدشاه مسعود حتا در دهه ۹۰ قرن گذشته هم از ترس طالبان به کولاب تاجیکستان فرار نموده بود و مردم پنجشیر را بی دفاع گذاشت. اگر حمایت ایران، شوروی، هند و امریکا نمی بود، طالبان همان زمان گلم وی را جم میکردند.

به هر صورت، "رهبری" پنجشیر مرتکب خطای ستراتیژیک شد که چیران آن زمان میخواهد. اگر با هشیاری و تأمل رفتار میکردند، پنجشیر در تصرف نظامی طالبان نمی افتاد، مردمش در زیر ضربات دو جانب کوفته نمیشدند و حیثیت جهانی "رهبری" پنجشیر پامال نمیشد. با همه زرنگی های کاذب، بیهودگی مقاومت پنجشیر سرانجام آشکار شد و هویت اصلی "رهبری" متقلب و خائن این منطقه به جهان افشاء گردید.

نزدهم

احمدشاه مسعود و قاچاق سنگ های قیمتی

بعد از جاسوسی و خاک فروشی، دومین خیانت ملی احمدشاه مسعود قاچاق سنگ های قیمتی و فروش آن در بازار های بین المللی است. دره پنجشیر مملو از معادن لاجورد و زمرد و سایر سنگ های قیمتی است که در واقعیت ثروت ملی کشور شمرده میشود که باید طور قانونی مورد استفاده قرار گیرد. طبق مطالعات علمی، زمرد افغانستان از نگاه کیفیت عالتر از زمرد کشور های کلمبیا و برزیل است. اگر در افغانستان یک نظام ملی وجود می داشت، کشور ما میتواند با استفاده از روش علمی و تخنیک در بهره برداری از معادن و ذخایر طبیعی صاحب ثروت هنگفتی شود. اما تجاوزات پی در پی اجانب، جنگ های داخلی، نبود یک حکومت مشروع و حاکمیت دزدان زمینه ساز تاراج ثروت طبیعی افغانستان گردیده است.

ثروت طبیعی دره پنجشیر در جریان تجاوز شوروی به افغانستان در دست احمدشاه مسعود و شرکاء افتاد. با عقد قرارداد مخفی با شوروی (قوای اشغالگر ۴۰)، احمد شاه مسعود در جریان "جهاد ضد شوروی" این امکان را یافت که به خاطر جمعی در بهره برداری ناچیز از معادن زمرد پنجشیر اقدام نموده و این سنگ قیمتی را بدون مانع دزدیده تا در بازار های جهانی به فروش برساند. در واقعیت این روس ها بود که زمینه دزدی و قاچاق زمرد را برای احمدشاه مسعود و شرکاء در یک معامله سیاسی مساعد ساخت. احمدشاه مسعود و برادران با دزدی زمرد و فروش غیر مشروع آن در بازار های بین المللی توانستند پول هنگفتی به دست بیاورند. احمدشاه مسعود راه را برای متخصصان فرانسوی و فرانسوی زبانان سویسی باز کرد و امتیاز استخراج معادن زمرد را به آنها داد و این زمانی است که به اصطلاح "جنگ احمدشاه مسعود علیه قوای اشغالگر شوروی" به اوج خود رسیده بود. باید یادآور شد که همه معاملات سری (سیاسی و غیر سیاسی) با فهم دولت مزدور روس در کابل صورت میگرفت. یک فرد ستمی به نام نجیب الله مسیر که وزیر معادن و صنایع آن وقت بود، نقشه های جیولوجیکی را با دستور مسکو در اختیار احمدشاه مسعود گذاشت. نجیب الله مسیر بعداً در زمان رئیس جمهور نجیب الله به صفت کفیل صدر اعظم شمال افغانستان تعیین گردید (شرق: ص. 343) تا کشور ما را عملاً به شمال و جنوب تقسیم نماید.

از اینجاست که سرنوشت معادن زمرد پنجشیر در دست میهن فروش بزرگ احمدشاه مسعود، خانواده اش و شرکای او افتاد و از طریق قاچاق این سنگ گرانبها میلیون ها دالر ثروت ملی افغانستان را به یغما بردند و خود و دوستانش را طور غیر مشروع ثروتمند ساختند. کامیلا ای فرد (Camelia Entekhabi-Fard) در سایت <https://eurasianet.org/northern-alliance-veteran-hopes-emeralds> می نویسد که در آغاز خسر بره احمد شاه مسعود به اسم رشید محمدی کار قاچاق زمرد را بین افغانستان و دوبی انجام میداد. محمدی از سال ۱۹۹۴ یکی از اعضای صنف تجاری متحدین شمالی محسوب می شد. او در طول جنگ های داخلی، به تشویق احمدشاه مسعود با سفر به آسیای مرکزی و خاورمیانه و اروپا و پاکستان به کار تجارت غیر قانونی زمرد که از کوهستانات زادگاهش می دزدید، اشتغال داشت. بعداً افراد دیگری هم به دور احمد شاه مسعود حلقه زده و به فروش زمرد در بازار جهانی اقدام نمودند. همچنان محمد گل درپور

اسبق احمدشاه مسعود به امر آمرش داخل معامله قاجاق زمرد شده که امروز یکی از فروشندگان نامی زمرد شناخته میشود. محمد گل اقرار میکند که احمدشاه مسعود او را به این عمل تشویق کرده بود.



محمد گل، راننده پیشین احمدشاه مسعود، که به امر وی به تجارت زمرد پرداخت و امروز به غول بازار زمرد افغانستان مبدل شده است (اقتباس از سایت همبستگی)

احمد ولی مسعود برادر سکه احمدشاه مسعود "بنیاد مسعود" را عملاً به یک مرکز قاجاق زمرد مبدل نمود. سایت همبستگی hambastagi.org/new/fa/article/1275-a-documentary-of-lootings-of-billion-dollar-mines-in-panjshir.html چنین گزارش میدهد:

زمانی که رافایل شوپاب (تاجر فرانسوی زمرد در افغانستان) می خواهد از معادن زمرد پنجشیر دیدار نماید، وی نزد احمد ولی مسعود (برادر احمدشاه مسعود) در دفتر بنیاد مسعود رفته و از او اجازه دیدار معادن را دریافت می کند. در ضمن، احمدولی مسعود با اعتماد کامل در زمینه کار و بار زمرد به رافایل تاکید می کند: هر کاری که از ما می خواهی، به دوستان در بنیاد (مسعود) بگو که مشکل را حل کنند. در اینجا باشد، پنجشیر یا کدام ولایت دیگر. ما برایت کمک خواهیم کرد.



احمدولی مسعود حین دیدار با تاجر زمرد در بنیاد مسعود (اقتباس از سایت همبستگی)

شخص احمدشاه مسعود در رأس همه معاملات غیر مشروع قرار داشت و نظاره گر کلیه دادوستد بود و حتا خودش هم خرید و فروش زمرد را میکرد. پاتریک او دونل (Patrick O'Donnell) در سایت سایت لاس انجلس تایمز (<https://www.latimes.com/archives/la-xpm-1990-11-11-mn-5919-story.html>) مینویسد:

احمدشاه مسعود، رئیس گوریلها تصمیم گرفت از ثروت معدنی دره پنجشیر، بزرگترین منطقه تحت کنترل یک فرمانده، استفاده کند تا جایگزین کمک های رو به کاهش خارجی شود و صورت حساب های اردوی اسلامی خود را پردازد. استخراج سنگ های قیمتی در پنجشیر توسط جنگجویان مسعود انجام نمی شود، بلکه توسط معدنچیان انجام می شود که مصارف حفاری را می پردازند. مسعود هم از سنگ های قیمتی ۱۰ درصد مالیات می گیرد یا برای فروش در بازار جهانی می خرد.

گفتار بالا نشاندهنده فعالیت مستقیم احمدشاه مسعود در قاچاق زمرد و سایر سنگ های قیمتی است که بحران افغانستان برای او این فرصت غیر مشروع را میسر ساخته است تا ثروت ملی افغانستان را به چپاول ببرد تا خود، خانواده و هم کیشان خود را ثروتمند سازد. کاهش کمک های خارجی برای قوای مسعود صرف یک بهانه بود. کُتب و اسناد غیر قابل انکار به اثبات میرساند که این خائن به میهن به چه مقدار پول از جانب سازمان های استخباراتی کشور های مختلف دریافت داشت که در صفحات این کتاب درج شده است. به فوتوی خجالت اور پائین توجه نمائید که قهرمان خائنان چطور در فروش و معامله گری سنگ های قیمتی شخصاً اشتغال داشت.



احمدشاه مسعود "قهرمان ملی" مصروف فروش زمرد و دیگر سنگ های قیمتی

از مطالعه اسناد متعدد استنباط میشود که احمدشاه مسعود با تعداد زیاد فرانسوی ها در ارتباط بود که در رأس همه برنارد هنری لیوی یک یهودی الاصل فرانسوی قرار داشت که او را در قاچاق زمرد و ارسال

آن به بازار های اروپا و طور خاص به بازار های فرانسه و مناطق فرانسوی نشین سویس یاری بخشید. یک عده دوستانم در پاریس و سویس اظهار می کنند که در جواهر فروشی های پاریس و سائر شهر های فرانسه و منطقه فرانسوی نشین پاریس مقدار عظیم زمرد پنجشیر به فروش میرسد. این مناطق حامی احمدشاه مسعود و پسر او هستند. شخص برنارد هنری لیوی میلیون ها دالر زمرد طور رایگان از احمدشاه مسعود به دست آورده است. روی همین دلیل است که به کمک این شخص یک لوحه به نام احمدشاه مسعود در یکی از کوچه های پاریس نصب شده است.



برنارد هنری لیوی با احمدشاه مسعود و احمد ولی مسعود

این است سرنوست غم انگیز ثروت ملی افغانستان که در دست ناکسان و دزدان مسلکی افتاد که شهرت آن به اقصای جهان رسیده است. این است "قهرمان ملی" عده ای از اجنبی پرستان بی هویت که به اعمال ضد میهنی و دزدی های رهبر خیانت پیشه شان فخر می فروشند.

نتیجه

محمود طرزی در کتاب مقالات محمود طرزی (گرد آورنده: عبدالغفور روان فرهادی، ص. ۴۴۲) در مورد جاسوس و جاسوسی مینگارد:

یک رقم جاسوسی ملعونه است که برای رسانیدن شر و ضرر افراد بنی نوع خود بعضی جنایتکاران بی وجدان اجراء می کنند که این گونه جاسوسی و جاسوسی ها شایان لعنت و نفرین می باشند... آن جاسوس های پست فطرت بی ایمانی است برای ضرر و نقصان دولت و ملت و وطن خود، به پیسه چتل و مردار رشوت، دشمن دین و وطن گرویده شده وجدان ناموس و ایمان خود را بفروشند.

گفتار محمود طرزی دقیقاً در مورد سرگذشت سیاه احمدشاه مسعود مصداق می یابد. از خلال مطالعه مضامین متعددی که بر مبنای اسناد دست داشته به رشته تحریر درآمده است، هموطنان ما حال بدون کمترین تردید

میدانند که احمدشاه مسعود چه خیانت هائی را به افغانستان مرتکب گردید و چه مصیبت‌هایی را بر مردم و کشور ما تحمیل نمود. خدا میداند که اگر تا امروز حیات نکبت‌بارش ادامه مییافت، چه بدبختی‌های دیگری را بر مردم مظلوم و سرزمین ویران ما روا میداشت؟ احمدشاه مسعود کسی بود که هر نوع خدمت به تجاوزگران و بیگانگان را برای خود افتخار میدانست و آن را زاده نبوغ استثنائی اش تلقی میکرد. حامیانش هم همین طرز دید رهبر خود را دارند. اسناد ثابت میکند که احمدشاه مسعود غرض رسیدن به مقام و قدرت، از هیچگونه عمل شنیع و ضد ملی دوری نجست. این خواست خدا بود که او زودتر به دیار عدم رهسپار شود و مردم ستم‌دیده ما را بیش از آن نارام و بدبخت نسازد.

جاسوسی و خیانت به میهن برای همیشه پنهان نمی ماند. روزی همه معاهدات مخفی و قراردادهای زیر پرده افشاء میشود و هویت اصلی خائنان نمایان میگردد. این درس عبرت را خائنان باید بیاموزند که کشورهای استخدام کننده جاسوس اند که بعد از پایان مفیدیت دوره ئی جاسوس، هویت او را برملاً میسازند که برای ابد سرافکنده و خجل باقی بماند، البته آنهم به شرطی که یک کمی وجدان انسانی در جاسوس باقی مانده باشد. حامیان این خائن به میهن هم باید بدانند که زمان دفاع از رهبر دشمن میهن به پایان رسیده و چیزی نمانده که آنها در حمایت از آن برخیزند. کارنامه سیاه احمدشاه مسعود ثبت تاریخ شده است. خائنان بر حسب فرهنگ خویش راه او را ادامه خواهند داد، اما میهن‌دوستان با آموزش از حیات سفالت مسعود راه شرافتمندانه زندگی را تعقیب خواهند کرد و از عقد هر گونه معاملات و معاهدات ضد منافع ملی دوری خواهند جست.

منابع

منابع دری

احمر. مستندی از چیاول معادن یک میلیارد دلاری پنجشیر. ۶ سرطان ۱۳۹۴ هجری در
hambastagi.org/new/fa/article/1275-a-documentary-of-lootings-of-billion-dollar-mines-in-panjshir.html

انوری، حمید. مراحل جهاد احمدشاه مسعود.

https://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/hamid_anwari_marhala_haye_jahade_masoud.pdf

آمر صاحب در مسند قدرت.

https://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/hamid_anwari_amer_saheb_dar_masnad_qodrat.pdf

بایگان، خیر محمد. نقش استعمار نوین جهان ابر قدرت در افغانستان. مرکز نشراتی میوند، 1379 هجری.

بهادر اکمار، م ک. منحصر به فرد: چطور هند سعی نمود به مجاهدین افغان کمک نماید (ترجمه: میر عبدالرحیم عزیز). سپتمبر ۲۰۲۰.

بیگی، عبدالروف. افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال بدست طالبان (۱۹۹۸-۱۹۹۱). پشاور، سال ۱۳۷۹.

پروتوکل برهان الیدن ربانی و نواز شریف. <http://afghanpaper.com/nbody.php?id=150125>.

پیشینه ناگفته احمد شاه مسعود. <https://afghaneye.org/2020/09/07/ahmad-shah-massoud/>.

پهلوان، چنگیز. افغانستان: عصر مجاهدین و برآمدن طالبان. تهران: ۱۳۷۷.

تنویرگر. روس ها و انتخاب مسعود: دسایس پنهان و چهره های عریان.
<http://tanweer3.blogfa.com/post-5.asp>

توخی، کبیر. بیانید جمعیت، شورای نظار و مسعود را بهتر بشناسیم. کانادا، ۲۰۱۳.

حقیقت‌ساز، داکتر ش ن. دسایس و جنایات روس در افغانستان: از امیر دوست محمد خان تا ببرک. تهران: کمیته فرهنگی دفتر مرکزی جمعیت اسلامی افغانستان، ۱۳۶۳.

جیمز، مارک. زرد های طلائی (ترجمه: نور آقا ولیزاده). ۱۳۹۷.

خبرگزاری تسنیم. ۲۲ حمل ۱۳۹۹.

خبرگزاری تسنیم. ۱۲ جدی ۱۴۰۰.

ریچاردسون، بروس. افغانستان خاتمه‌دهنده تسلط دهشتناک شوروی: سیاست روسیه در ماورای قفقاز، آسیای مرکزی و افغانستان (ترجمه: داکتر سید خلیل هاشمیان). مارچ ۱۹۹۶.

سه جنگجوی افغان در استخدام هند (ترجمه: شریفه عرفانی) <https://madanyatdaily.com/9-648/>

سهراب. خورشید خراسان: از شخصیت سازی دروغین تا قهرمان پرستی تهوع آور. آزادی: ۱۳۸۱.

سید، عبدالقدوس سید. جنگ های داخلی افغانستان: دهه هفتاد خورشیدی (دو جلد). آلمان: ۲۰۲۲.

شرق، داکتر محمد حسن. تأسیس و تخریب اولین جمهوریت افغانستان. کالیفرنیا: ۱۳۸۹.

صافی، رحمت الله. مسعود بیژنی؟ قهرمان ملی یا خائن ملی؟ پشاور، پاکستان.

طرزی، محمود. مقالات محمود طرزی. (گردآورنده: داکتر عبدالغفور روان فرهادی) انتشارات انستیتوت دیپلوماسی وزارت خارجه ج. ا. افغانستان. کابل: ۱۳۸۷ هجری.

عزیز، میر عبدالرحیم عزیز. نقاب سیاه از چهره ربانی یائین می افتد. جنوری ۲۰۰۱.

قاریف، محمود. افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی. (متن در، ترجمه: عزیز آریانفر).

۱۹۹۸.

گروموف، ب. ارتش سرخ در افغانستان (متن دری، ترجمه: عزیز آریانفر). آلمان.

گروهی از دانشمندان انستیتوت تاریخ نظامی فدراسیون روسیه. جنگ در افغانستان (متن دری، عزیز آریانفر). کابل-پیشاور: ۱۹۹۹.

لیاخفسکی، الکساندر. توفان در افغانستان (متن دری، ترجمه: عزیز آریانفر). انجمن افغانها: آلمان، ۱۹۹۸.

مامون، رزاق. گزارش نامه افغانستان (<http://www.razaqmamoon.com>) : شبکه تلویزیونی یک دولتی روسیه. ۱۵ فروری، ۲۰۰۴.

محتاط، عبدالحمید. نیم قرن مبارزه و سیاست. محل و تاریخ طبع نامعلوم.

مجددی، عبدالحق. افغانستان از امیر کبیر تا رهبر کبیر. پشاور: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۸.

وکیل، عبدال. از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان. مطبوعه عازم، ۲۰۱۷.

ولواجی، اسدالله. آغاز و تداوم اختلافات میان جنرال دوستم و آقای مسعود در شمال افغانستان. پشاور، تابستان ۱۳۷۹.

منابع انگلیسی

Anonymous. Through Our Enemies' Eyes: Osama Bin Laden, Radical Islam and the Future of America. Washington, D.C.: Brassey's, Inc., 2002.

Ballard, John R, David W. Lamm, and John K. Wood. From Kabul to Baghdad and Back: The US at War in Afghanistan and Iraq. Maryland: Naval Institute Press, 2012.

Bamford, James. The Washington Post. February 29, 2004.

Berntsen, Gary. Jaw Breaker: The Attack on Bin Laden and al-Qaeda. A Personal Account by the CIA's Key Field Commander. New York: Crown Publishers, 2005

Coll, Steve. Ghost Wars: The Secret History of the CIA, Afghanistan and Bin Laden, From the Soviet Invasion to September 10, 2001. New York: The Penguin Press, 2004.

_____. Directorate S: The CIA and America's Secret Wars in Afghanistan and Pakistan. New York: Penguin Press, 2018.

_____. The Washington Post: February 22-23, 2004.

- Crile, George. Charlie Wilson's War. New York: Atlantic Monthly Press, 2003.
- Dimitrakis, Panagiotis. The Secret War in Afghanistan: The Soviet Union, China and Anglo-American Intelligence in the Afghan War. London, New York: I. B. Tauris, 2013.
- Entekhabi-Fard, Camelia. Northern Alliance Veteran Hopes Emeralds Are Key Part of Afghanistan's Economic Recovery. In <https://eurasianet.org/northern-alliance-veteran-hopes-emeralds-are-key-part-of-afghanistans-economic-recovery>, October 15, 2002.
- Ewans, Martin. Afghanistan: A Short History of Its People and Politics. United Kingdom: Perennial, 2001.
- Far Eastern Economic Review. February, 1996.
- Fitzgerald, Paul and Elizabeth Gould. Invisible History: Afghanistan's Untold History. San Francisco: City Lights Books, 2009.
- Frontier Post. Gul Gathers KHAD Records. May 23, 1992.
- Gall, Sandy. War Against Taliban: Why It All Went Wrong in Afghanistan. London: Bloomsbury, 2012.
- Gannon, Kathy. I Is for Infidel: From Holy War to Holy Terror. 18 Years Inside Afghanistan. New York: Public Affairs, 2005.
- <http://www.militaryphotos.net/forums.showthread.php?t=13290>
- Institute For War and Peace Reporting. Islamabad Courts Northern Alliance. London, November 2005.
- Jones, Seth G. In The Graveyard of Empires: America's War In Afghanistan. New York, London: W.W. Norton and Company, 2009.
- Lohbeck, Kurt. Holy War, Unholy Victory: Eyewitness to the CIA Secret War in Afghanistan. Washington, D.C.: Regnery Gateway, 1993.
- Magnus, Ralph H, and Eden Naby. Afghanistan: Mullah, Marx and Mujahid. Colorado: West view Press, 1998.
- Margolis, Eric S. American Raj: Liberation or Domination. Resolving The Conflict Between The West and The Muslim World. Canada: Key Porter Press, 2008.
- Misra, Amalendu. Afghanistan: The Labyrinth of Violence. MA: Polity Press, 2004.
New York Times. An Afghan Rebel and Soviet Reportedly Agree to A Truce. May 25, 1983.
- O'Donnell, Patrick. Afghan Rebels Dig Up Financial Help : Guerrillas: Mining the gem-laden Panjshir Valley is helping to pay for their war effort. in <https://www.latimes.com/archives/la-xpm-1990-11-11-mn-5919-story.html>
- Richardson, Bruce. Afghanistan: A Search for Truth. Canada: Free Forum Publications, 2009.

- _____. Intimidation, Subversion and Pacification: Russian Policy in Transcaucasia, Central Asia and Afghanistan. Afghanistan Mirror: 1996.
- Riedel, Bruce. What We Won: America's Secret War in Afghanistan 1979-1989. Washinton, D.C.: Brookings Institution Press, 2014.
- Roy, Olivier. Islam and Resistance in Afghanistan. New York: Cambridge University Press, 1988.
- Schroen, Gary C. First In: An Insider's Account How the CIA Spearheaded the War on Terror in Afghanistan. New York: Ballantine Books, 2007.
- Sudarshan, V. How India secretly armed Afghanistan's Northern Alliance. in <https://defence.pk/pdf/threads/how-india-secretly-armed-afghanistans-northern-alliance.633806/>
- The Diplomat. September 29, 2021.
- Tomsen, Peter. The Wars of Afghanistan. New York: Pulic Affairs, 2011.
- Woodward, Bob. Bush At War. New York: Simon and Schuster, 2002.
- Williams, Brian Glyn. The Last Warlord. India: HarperCollins Publisher, 2013.
- www.afghanmaug.net/index.php/component/content/article?id=2262
- www.issi.org.pk/journal/2002.
- WWW.institute-for-afghan-studies.org.
- WWW.radical.org. September 14, 2003.

www.dawatmedia24.com